استاد سعید نفیسی

در مکتب استاد

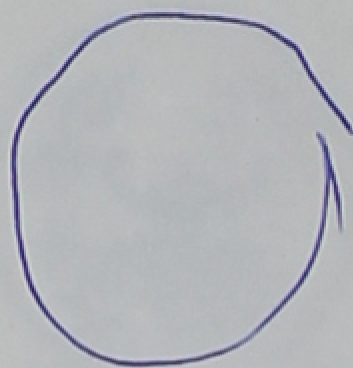
چاپ سوم

بحثی پیرامون درست گفتن

شامل : درست نوشتن درست خواندن



آتلیه رضائی





استاد سعید نفیسی

در مکتب استاد

از برنامه های رادیو ایران

شامل مباحثی درباره‌ی

درست گفتن ، درست نوشتن و درست خواندن

ناشر :



تهران - ناصرخسرو تلفن ۵۰۴۰۶

چاپ دوم

چاپ اول :

در اسفند ماه ۱۳۴۳

در یکهزار وپانصد نسخه

چاپ دوم :

در شهریور ماه ۱۳۴۴

در یکهزار نسخه

در چاپ زهره بچاپ رسید

پیشگفتار

کوشش براه درست گفتن و درست نوشتن و نیز درست خواندن و آگاهی بپاره‌ای از پیچیدگیهای اشعار و مصطلحات زبان فارسی برای‌ما که‌پارسی زبان هستیم ومیراث گرانقدر ادبیات غنی و شکوهمند دراختیار داریم امری است در حد یك نیاز کامل و فوری. باین نظر رادیو ایران در شماره یکی از رسالتهای بزرگ و پر ارج خود همواره در پی آن‌بوده است که در این‌زمینه نیز گامهایی بردارد. گامهاییکه مثمر و مؤثر باشد ونخستین قدم‌آن بود که گفتارها و نوشتهای رادیویی‌تا حد مقدور وممکن درجهتی عرضه شود که بخودی‌خود مصون از خطاها و لغزشهای ادبی‌باشد و آنگاه ضرورت ایجاب کرد که برنامه‌ای ویژه بمنظور حل بسیاری از مشکلات و معضلات ادبی برای آگاهی به اشتقاق کلمات گوناگون و چگونگی بیان صحیح‌آنها و برخی قواعد دستوری و شرح معانی ظاهراً پیچیده‌ی اشعار وپاسخ بسئوالاتیکه‌احیاناً‌در این زمینه‌ها برای دانشجویان و دانش آموزان و سرانجام دوستداران ادب مطرح میگردد در فهرست برنامه‌های رادیو ایران قرار گیرد و این همان برنامه‌ی در مکتب استاد است که نخستین بار استاد سعید نفیسی اداره و تنظیم‌آنرا بعهده گرفتند.

مدتی که از پخش این برنامه گذشت جمعی از شنوندگان علاقمند طی نامه‌های متعدد تقاضا کردند که سلسله برنامه‌های مورد بحث بصورت جنگ و مجموعه‌ی مستقل طبع و نشر یابد: پیشنهاد جالب و سودمندی بود و بهمین دلیل مورد استقبال قرار گرفت و روشن است مجموعه‌ای که هم اکنون در دست شماست جز ثمره‌ی آن پیشنهاد و این استقبال نمیتواند باشد منتهی در این مجموعه رئوس مطالب بترتیب حروف تهجی نحوی تنظیم شده است که خواننده برای یافتن موضوع مورد نظر خود نیازی به جستجو و زحمت فراوان نداشته باشد. بهر تقدیر امیداست که مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد و رضای خاطر شنوندگان ارجمندیکه بنحو مداوم خواستار نشر چنین مجموعه‌یی بوده‌اند فراهم شود.

وزارت اطلاعات

سپاسگزار بارگاه الهی است که توفیق خدمت عنایت فرمود کتاب **« در مکتب استاد »** را بصورتی که مورداستفاده‌ی عامه‌ی مردم باشد بزیور چاپ رساند وهمگان‌را به‌خوشه‌چینی‌از مکتب‌درس استاد بزرگواری که‌یك عمر بتعلیم وتربیت ابناء وطن پرداخته‌است بهره‌مند سازد .

فکر انتشار کتاب «درمکتب‌استاد» هنگامی به‌مؤسسه‌ی عطائی دست داد که متوجه گردید جمعی از هم میهنان ، برنامه‌ی رادیویی‌جناب‌استادسعید نفیسی را ازجان‌ودل گوش میدهند و نکات‌ادبی دقیقی‌راکه درکمتر کتابی بآنها اشاره شده‌است ازطریق رادیوایران بامعظم‌له درمیان میگذارند . باین لحاظ فرصت را مغتنم شمرد و با اداره‌ی **توسعه و ترویج** رادیو ایران تماس حاصل کرد وموافقت‌مقامات‌محترم وزارت‌اطلاعات

را کسب کرد که تا حد استطاعت به
انتشار مجموعه‌ی با ارزش بیانات استاد
سعید نفیسی همت گمارد و اینک که برنامه‌ی
رادیویی «در مکتب استاد» بصورت مدون
و کامل به خوانندگان ارجمند - یا در
حقیقت شنوندگان محترم رادیو ایران -
عرضه میشود سرافراز است که این نیت
خیر را جامه‌ی عمل پوشانید و وظیفه‌ای را
که برای انجام آن گردن برافراشته بود
بنحو مطلوب بپایان رسانید.

همچنانکه در پیشگفتار وزارت محترم
اطلاعات باستحضار خوانندگان این
کتاب رسیده است منظوری که رادیو
ایران برای تفهیم پاره‌ای مسائل مبهم
ادبی به دانشجویان ایرانی دنبال کرده
بود رفته رفته گسترش و دامنه یافت تا
جاییکه معلمان ایرانی نیز اشکالهای
ادبی خودرا باجناب استاد سعید نفیسی
در میان نهادند واز این رهگذر برای
تعلیم صحیح نوباوگان طلب فیض کردند.
یك نظر به نحوه‌ی سئوالهای مطرح شده در
این کتاب بخوبی میرساند که برنامه‌ی
«در مکتب استاد» رادیو ایران تاچه حد
مورد توجه عام و خاص بوده و تاچه اندازه
باموفقیت قرین شده است.

بطوریکه خوانندگان عزیز متوجه
خواهند بود براستی موارد ابهام واشکال
که برای پرسش کنندگان پیش آمده است
نکاتی است اغلب بسیار دقیق وقابل عنایت
که برای حل آنها باید به کتب لغات و
فرهنگها حتی گاهی به تفاسیر مراجعه
شود وچه بسا الفاظ وعبارات واشعار که

متاسفانه باین وسیله نیز برای یك فرد علاقمند به‌ادبیات و زبان فارسی روشن نمیشود و در اینجاست که مقام علمی و ادبی استاد سعید نفیسی بر جوینده‌ی علاقمند هویدا میگردد .

مؤسسه‌ی‌مطبوعاتی‌عطائی که‌سالیان متمادی ناشر بهترین آثار ادبی از نویسندگان ممتاز بوده‌است اکنون بخود میبالد که با انتشار کتاب « در مکتب استاد » قدمی بس مؤثر در راه بیان درست و املاء درست و توجیه درست کلمات‌فارسی- یا کلمات‌بیگانه‌ی‌معمول در فارسی- برمیدارد وبحق جای آن دارد که بهمین وسیله از توجه وعنایت وزارت محترم اطلاعات تشکر نماید

ناشر

چنانکه یا چنانچه؟

سخنی چند در باره‌ی بیتی از حافظ و بیتی از رودکی

بایست، بایستی، عدم و فقدان و نکات دیگر ...

پرسش: درباره‌ی دو ترکیب فارسی «**چنانکه و چنانچه**» اختلاف هست آیا هر دو بیك معنی است و اگر بیك معنی نیست تفاوت آنها چیست؟

پاسخ: چنانکه‌وچنانچه‌دو ترکیب‌مختلف است ودومعنی‌مختلف‌دارند**چنانکه** بمعنی«آنطوریکه»آمده‌است و بهترین دلیل‌آن، **آنچنانکه‌وهم‌چنانکه** است که درین جاهم **آنطوریکه** معنی‌میدهد. **چنانچه** بمعنی‌اگرست،مثلا«چنانکه بشما گفتم»یعنی **آن طورکه** بشما گفتم، و چنانچه آمدیدمن نبودم ،یعنی **اگر آمدید** ومن نبودم.

این دو ترکیب را اغلب با هم اشتباه می کنند وحتی در کتابهای قدیم هم گاهی این اشتباه دیده می‌شود و درهرصورت هرجا **چنانچه** را بجای **چنانکه** آورده باشند غلط است.

پرسش: عقیده‌ی خودتان را در باره‌ی این شعر حافظ بفرمایید:

فکر بلبل همه آنست که گل‌شد یارش گل در اندیشه که چون‌عشوه کند در کارش؟

پاسخ: بله، من هم شنیده‌ام که این شیرین کاری را در شعر حافظ کرده‌اند می گویند مصرع اول را طوری باید خواند که «شد» مخفف «شود» باشد و «گل شد یارش» یعنی گل یارش بشود. **اولا** شد بجای شود یعنی مخفف آن مطابق هیچ قاعده‌ای درست نیست همانطور که «رود» را نمی توان «رد» گفت و **دود**

را نمی توان دَد گفت ، شود هم هر گز شدنمی شود و هیچ جا دیده نشده است ،اگر عوام **بشود** را **بشه** تلفظ می کنند این دلیل نیست که حافظ شود را «شد» بگوید زیرا که لفظ عوام سند برای ادبیات نیست . **ثانیاً** تمام لطف «شُد» در این بیت حافظ درین است که میگوید : « فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش» یعنی بلبل همیشه در فکر این هست که گل یار او شده است اما گل در این اندیشه است که در کار او چگونه عشوه بکند ؟ پیداست که اول باید گل یار بلبل بشود تا آنکه گل در اندیشه آن باشد که در کار بلبل چگونه عشوه بکند و درین شعر حافظ کاملا رعایت ترتیب منطقی شده است و اگر حافظ میگفت فکر بلبل همه این است که گل یار او میشود درست نیست .

پرسش : لطفاً دربارهٔ این شعر رودکی توضیح فرمایید :

مستی مکن که ننگرد او مستی   زاری مکن که نشنود او زاری

بنده مکرر فکر کرده‌ام که ننگرد او مستی یعنی چه ؟ نگاه کردن بمستی درین جا توجیه غریبی است .

پاسخ : این شعر از آن قطعه معروف رودکیست که در آغاز آن میگوید :

ای آنکه غمگنی و سزاواری   وندر نهان سرشك همی باری

پیداست که این شعر را برای دلداری کسی که مصیبتی برایش پیش آمده گفته است درین قطعه میگوید :

هموار کرد خواهی گیتی را ؟   گیتی است کی پذیرد همواری!

یعنی میخواهی جهان را رام و مطیع خود بکنی، جهان کی همواری می پذیرد و رام و مطیع می‌شود ؟.

این کلمه را مُستی (بضم میم) باید خواند که بمعنی نیازمندی ، حاجت و گله و شکایت است و کلمهٔ مستمند که بمعنی نیازمند و حاجت مند و در ضمن به‌معنی گله مند و شکایت کننده است از همین ریشه **مستی** بمعنی گله و شکایت ساخته شده است و رودکی میگوید :

مستی مکن که ننگرد او مستی　　　زاری مکن که نشنود او زاری

یعنی شکایت و گله مکن که روزگار بشکایت و گله تو اهمیت و ترتیب اثری نمیدهد و اگر زاری بکنی زاری ترا نمی شنود .

پرسش : پس بچه مناسبت این کلمه‌ی مستی را باین دو معنی که فرمودید در کتابهای لغت ننوشته‌اند ؟

پاسخ : ما خیلی ازاین کلمات داریم که فرهنگ نویسان از آنها غفلت کرده‌اند. و تنها از نظم و نثر بزرگان ادبیات فارسی بوجود آنها و معنی آنها پی می‌بریم ولی اتفاقاً در کتابهای درسی ، اخیراً این کلمه را معنی کرده‌اند .

پرسش : در باب کلمات « باید » ، و « بایست» و « بایستی» که گویا اغلب درست نمی گویند و درست نمی نویسند لطفاً توضیح بفرمایید . محض مثال :

همین اواخر یکی دو جا خواندم نوشته بودند **بایستی** این کاررا بکنید، یک جای دیگری نوشته شده بود **بایست** رفته باشد و یک جای دیگر خواندم **باید** آمده باشند آیا همه اینها درستست ؟

پاسخ : هیچکدام از اینها درست نیست **باید** فعل مضارع از بایستن یعنی زمان حال است . **بایست** و می بایست فعل ماضی و **بایستی** صیغه‌ی شرطیست . در مضارع و زمان حال ،حتما « باید» درستست و « بایستی» درست نیست . پس « بایستی » این کار را بکنند غلط فاحش است باید گفت : «باید این کار را بکنند » و « باید شما ساکت باشید » بایست ساکت باشید و بایستی ساکت باشید غلط است . و بایست رفته باشد نیز درست نیست زیرا که اینجا فعل شرط می آید و باید گفت « بایستی رفته باشد» یا بآنجا رسیده باشد و همین طور «باید آمده باشد» درست نیست زیرا اینجا فعل ماضی باید نمی توان آورد و باید گفت : می بایست آمده باشد .

پرسش : بعضی ترکیبات عربیست که این روزها خیلی رایج شده ولی نمیدانم چرا بنظر من زشت می آید . یکی از آنها ترکیباتیست که با کلمه‌ی **عدم** میکنند مثل **عدم** حضور **عدم** قدرت ، عقیده‌ی جنابعالی چیست ؟

پاسخ : راستش را بخواهید من هم مثل شما از این ترکیبات رم می کنم و

باید صریحاً بگویم مشمئز میشوم .«قدرت» فارسی خیلی خوبی دارد وآن «توانایی‌ست» و عدم قدرت «ناتوانی» . چه ضرری دارد بجای **عدم قدرت** بگوئیم **ناتوانی** و برای عدم حضور یعنی حاضر نبودن درهمان زبان عربی دوکلمه‌هست یکی غیبت‌ویکی‌غیاب و چه ضرردارد بجای ترکیب زشت عدم حضور در اداره بگوییم «غیبت ازاداره»یاعدم حضورفلان بگوییم «درغیاب فلان» .

این ترکیب **عدم سوء سابقه** که آنهم خیلی رواج پیدا کرده ترکیب زننده و گوش آزاریست و باید بگویم مرده شوی ترکیبش را ببرد ! بجای این عدم اگر **نداشتن** یا **نبودن** فارسی خودمان‌را بگوییم ببینید چگونه رفع اشکال میکند ، مثلا‌بگوییم‌بواسطه **نداشتن سابقه‌ی بد** یا **نبودن سابقه‌ی بد** یاباصطلاح‌فرهنگستان که خوب پیشنهاد کرده است بگوییم **نداشتن پیشینه‌ی‌بد** یا**نبودن پیشینه‌ی‌بد.**

پرسش : ترکیبات‌زشت‌دیگری‌نظیراین هست،**فقدان وسیله** یا **فقدان‌امنیت** آیا اینگونه ترکیبات را پسندیده میدانید؟

پاسخ : خیلی ممنون شدم این سئوال‌را کردید . این‌ترکیبات هم‌بهمان اندازه با زبان فارسی‌ناسازگار است **اولا** این کلمه رابعضی‌ِفقدان‌وبعضی‌ُفقدان تلفظ میکنند در عربی بهر دو شکل آمده است و چون ایرانیان عادت کرده‌اند فقدان بگویند من ِفقدان را در فارسی بفقدان ترجیح میدهم و اصراری راکه بعضی ها دارند که حتما فقدان گفته‌بشود ناروا میدانم**ثانیاً** فقدان اصلا بمعنی گم کردن یا گم شدن‌است‌وبمعنی نیستی و نبودن نیست در صورتیکه مقصودشان از « فقدان وسیله » نبودن وسیله است و نه گم شدن‌وگم کردن، دیگر گم کردن یا گم شدن آن چه معنی دارد ؟

ثالثاً در فارسی درکمال خوبی بجای فقدان در این موارد میتوانیم **نداشتن** و **نبودن** بکار ببریم و برای فقدان وسیله بگوییم « نداشتن وسیله » «نبودن وسیله» یا بجای **فقدان امنیت** بگوییم « نبودن امنیت و نداشتن امنیت »

پرسش : پس‌آنکه در مورد مرگ فلان کس می گویند فقدان ، این هم درست نیست .

پاسخ: البته که درست نیست مثلا **فقدان عالم روحانی** یعنی کم شدن او در صورتیست که گم شده باشد و نتوانند او را پیدا کنند و چون کسیکه می‌میرد گم نمیشود بلکه از میان میرود و نابود میشود باید گفت از **میان رفتن** او یا **نابود شدن** او و اتفاقاً در فارسی درین موارد ما الفاظ بسیار زیبائی داریم مثل **درگذشتن و ناپدید شدن** و از **میان رفتن و رخت** بربستن **و نابود شدن** ونظایر آنها.

پرسش: در فارسی بعضی کلمات داریم که آخر آنها واوست مثل: **نو، کشو، جلو، پلو، چلو** و غیره. گاهی در موقع اضافه دنبال آنها «یا» می آورند مثلا می گویند کلاه نوی شما و کشوی‌میز و جلوی من و گاهی نمی‌آورند ومی گویند کلاه نو شما و کشو میز و جلو من.. درین زمینه چه می فرمائید؟

پاسخ: این کلمات دو دسته است بعضی از آنها فارسیست مثل نو کشو و پادو و بعضی دیگر اززبان مغولی وارد فارسی شده مثل همین جلووپلو وچلو. این که بعضی دنبال آنها یاء می‌آورند برای اینست که در موقع اضافه بعد از کلماتی مثل بو، رو خو و غیره «یا» اضافه می کنند و می گویندبوی**گل، روی شما، خوی بد** کسانی که درست وارد نیستند تصور می کنند که این یا را بعْد از کلماتی مثل نو، کشو، پادو، جلو، پلوو چلوهم بایدآوردمثل کلاه نوی شما کشوی‌میز و پلوی چرب یاچلوی شب مـانده و همه اینها غلطست و در هرمورد باید گفت: **کلاه‌نوشما، کشومیز، جلومن و چلوشب مانده.**

پرسش: چندکلمه هم هست که از زبان فرانسه مثل «تابلو، رادیو، استودیو» وارد زبان فارسی شده در باره‌ی آنها چه می‌فرمایید؟

پاسخ: با این کلمات‌هم‌همان معامله را باید کردمثلا **تابلوی‌مغازه‌غلط‌است** باید گفت **تابلو- مغازه**، همچنین رادیوی‌سیستم‌جدید، سناریوی‌فیلم‌غلط‌است‌باید گفت **رادیو سیستم‌جدید وسناریو فیلم** همین طور بجای استودیوی شماره‌ی هشت باید گفت استودیو شماره هشت.

پرسش: بعضی کلمات از عربی وارد فارسی شده که آخرآنها الف‌ممدود دارد

مثل دنیا و صحرا ، در موقع اضافه بعضی‌ها همزه‌ای دنبال آن می‌آورند و می نویسند **دنیاء جدید و صحراء بی آب و علف** و بعضی‌ها «یا» می‌نویسند یعنی **« دنیای‌جدید»** و **« صحرای‌بی آب و علف »** کدام درستست؟

پاسخ : حتماً آنهائی که همزه می گذارند اشتباه میکنند، چون هر کلمه‌ی فارسی که آخر آن الف ممدود هست در اصل الف و یا بوده ، مثل جای و پای و رهنمای و ناپیدای ، بهمین جهت آن یا را که برای اختصار انداخته‌اند دو باره در موقع اضافه می‌آورند و می گویند **«جای خواب »** و **« پای شما»** و **« رهنمای بد »** وامثال آن. با کلمات عربی هم همیشه همین معامله را کرده‌اند و بهمین جهت **« دنیای جدید »** درست است نه دنیاء جدید و **«صحرای بی آب و علف »** نه صحراء بی‌آب و علف .

پرسش : پس این که در بعضی کتابهای خطی قدیم « دنیاء جدید » و «صحراء بایر » نوشته‌اند آیا این همزه درست نیست ؟

پاسخ : این اشتباه ازین جاست که آنچه در کتابهای خطی قدیم نوشته شده همزه نیست و درحقیقت « یا » و یای نیم تمامیست که خواسته‌اند در میان آن و یای تمام تفاوتی بگذارند، واگرچنین بنظر می‌رسد که دنیاءِ **جدید** تلفظ می کرده‌اند درست نیست و حتماً همه دنیای جدید و صحرای بایر می‌خواندند، حتی دراسامی اشخاصی که بخط عربی آنها را با یا می‌نویسند مثل موسی یا عیسی و غیره درموقع اضافه آن یا را بدل بالف می کردند و یای اضافه را دنبال آن می آوردند مثل **موسای کلیم‌الله وعیسای پیغمبر** و غیره .

پرسش : درباره‌ی این شعر حافظ :

« کشتی نشستگانیم ای بادشرطه برخیز»
« باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

که بعضی اینطور می‌خوانند :

«کشتی شکستگانیم ای بادشرطه برخیز»
« باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

چه می فرمایید ؟

پاسخ : حتماً کشتی شکسته درستست و کشتی نشسته درست نیست زیرا که کلمه‌ی شُرطه در زبان عرب معانیِ مختلف دارد و یکی از معانیِ آن **پاسبان و حافظ** است و باد شرطه اصطلاح مخصوصِ زبانِ فارسیست و بمعنیِ بادِ موافقست بهترین دلیل اینست که کسی که کشتیِ او شکسته باشد احتیاج ببادِ موافق ندارد و کشتیِ او بساحل میرسد . کشتی که شکست جز باد موافق امید دیگری برای رساندن آن بساحل نیست پس حتماً این شعر را اینطور باید خواند :

کشتی شکستگانیم ای بادِ شُرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

پرسش : وسیلهٔ نقلیه‌ای را که چرخ دارد برخی **اراده** می نویسند و برخی **عرابه** کدام یك درستست ؟

پاسخ :اینها دوکلمه‌ی جداازهم است یکی «اراده» با الف ودال کلمه‌ی فارسیست که فرهنگ نویسان از ضبط آن غفلت کرده‌اند و از همان ریشهٔ کلمه‌ی آرتش امروز است که تای آن بدال بدل شده . دیگر کلمهٔ عربیست که اصلِ آن «عربانه» است با عین و با واصلا بمعنی نوعی از **چلپاسه** یعنی سوسمارِ کوچکست ولی بهمین معنی اراده‌ی فارسی هم امروز در برخی از کشورهای عربی بکار میبرند و بعد از کلمه عربانه گویا تنها در این اواخر عراده باعین ودال را بهمین معنی ارادهٔ فارسی ساخته‌اند و اگر هم عراده با عین درست باشد در فارسی حتماً ترجیح دارد که ما همان اراده را که فارسیِ اصیل است ترجیح بدهیم .

پرسش : چون صحبت از یك شعر حافظ بمیان آمد اجازه بدهید معنی یك شعر را که هیچ روشن نیست و گویا همه در معنی آن وامانده‌اند بپرسم .

شعر اینست :

ماجری کم کن و بازآ که مرا مردم چشم خرقه ازسر بدرآورد و بشکرانه بسوخت

پاسخ : این شعر معنی خیلی دقیقی دارد که توضیح آن قدری مفصل است. اجازه بدهید مقدمه ای برای شما بچینم. می‌دانید که درفرق مختلف تصوف درایران شیخ یا مرشد که مقام راهنمایی و ارشاد مریدان خود را داشت علامت امتیاز او خرقه‌ی مخصوصی‌بود، یعنی لباده‌ای که جلوآن‌باز بود و برنگهای مختلف می‌دوختند هر شیخ و مرشدی جانشینی برای خود انتخاب میکرد که پس از مرگ او جای او را میگرفت و راهنمایِ مریدانِ میشد، برای اینکه این امتیاز باو هم تعلق بگیرد وصیت میکرد که خرقه‌ی او را پس از مرگ بجانشین او بدهند و او هم تا زنده بود همیشه آنرا می پوشید، حتی اگر کهنه و فرسوده هم میشد باز هم آنرا از میان نمی بردند و هر جایی که خراب میشد وصله‌ای یا باصطلاح خودشان رقعه بآن می زدند و بهمین جهت بآن «مرقع» میگفتند یعنی وصله دار و رقعه دار.

پس ملاحظه می فرمایید این خرقه خیلی احترام داشت و دست بدست و پشت بپشت میگشت و هرگز از میان نمی رفت و کسانی که این خرقه بایشان میرسید از داشتن‌آن مغرور و مفتخر بودند.

پرسش : چرا درین شعر اشاره بسوختن آن رفته است؟

پاسخ : جان مطلب همین جاست، گاهی میشد که شیخ یا مرشدی با شیخ و مرشد بزرگ‌تر و مهم‌تر و محترم‌تر از خود روبرو میشد. برای اینکه کاملا فروتنی بکند و خود را در مقابل بزرگ‌تر از خود کوچك نشان بدهد، آن خرقه را در حضور او در آتش می انداخت و می‌سوخت یعنی از مقام ارشاد و راهنمایی خود در مقابل او صرفنظر میکرد.

این مطلب قدری ساده تر و روشن‌تر درین شعر فخرالدین عراقی هم هست که میفرماید:

«بیا که بالب‌تو، ماجری‌نکرده هنوز   بجای خرقه دل ودیده درمیان آمد»

این شعر خطاب بمعشوق است و شاعر میگوید: بیا که هر چند با لب تو هنوز ماجری، یعنی گفتگو نکرده‌ام یا بالب توآشنا نشده‌ام بجای‌آنکه خرقه را بسوزانم

یعنی در مقابل تو که بزرگ تر از منی ازهمه‌ی شئون واحترامات خود صرفنظر بکنم،
دل و دیده در میان‌آمده است یعنی بجای خرقه دل را میسوزانم و دیده را میسوزانم
سوختن دیده اشاره به اشگ ریختن است .

پرسش : اماهنوز شعر حافظ بنظر پیچیده‌تر می‌آید .

پاسخ : حافظ این مطلب را خیلی دقیق تر و لطیف تر بیان کرده‌است . اوهم،
خطاب بمعشوق خود میگوید :

ماجری کم کن وبازآ که مرا مردمِ‌چشم　　خرقه‌از سر بدرآوردو بشکرانه بسوخت

یعنی ماجری‌راکنار بگذار ونازکمتر کن زیراکه مردمك‌چشم من‌خرقه را (که علامت امتیاز و برتری بوده است) از سر بدر آورده یعنی از خود بیرون‌کشیده و بشکرانه‌ی آشنایی با تو ورسیدن بوصال تو آنرا سوخته‌است.
اینکه حافظ فرموده است مردمِ چشم خرقه را ازسر بدرآورده و بشکرانه سوخته است
همان مطلبی است که عراقی هم در شعرِ خودآورده وخرقه از سربدرآوردن وبشکرانه
سوختن مردم چشم ، اشاره باشك ریختن چشم است ، زیرا اشك سوزانی که از چشم
بیرون می ریزد ، مانندِ خرقه‌ایست که از خود جدا کرده باشند .

نهار صحیح است یا ناهار؟

آیا کلمات فارسی را میتوان بعربی جمع بست!

پرسش: [1] اینکه غذای ظهر را در مقابل شام، بعضی‌ها **نهار** می گویند و می‌نویسند گویا درست نباشد وصحیح آن **ناهار** است دراین زمینه **چه** می‌فرمائید؟

پاسخ: همانطور که خودتان فرمودید دربن مورد **نهار** بانون و ها و الف و را درست نیست زیرا که **نهار** کلمه‌ی عربیست وبمعنی روزاست ونه غذای روزوآنچه در وسط روز می‌خورند، اصل کلمه **ناهار** با **نون والف وهاوالف و** راست که کلمه‌ی فارسی است که **ناآهار** بوده «**آهار**» اصلا بمعنی خوراك و خوراکیست و **ناهار** در اصل ضد **آهار** بوده بمعنی چیز نخورده و در ضمن بمعنی خوراکی آمده است که پس ازمدتی چیز نخوردن بخورند و «**ناهار**» هم بهمین معنی آمده و فرهنگ نویسان بمعنی ناشتایی و چاشت ضبط کرده‌اند پس دربن مورد «**نهار**» عربی که بمعنی روزست هیچ درست نیست و**نهار** خوردن یعنی روزخوردن! وهمه میدانند که «روزوشب» خوراکی نیست و روز خوردن مثل هفته‌خوردن وماه خوردن و سال خوردن درحقیقت هذیان است

پرسش: این که بعضی کلمات فارسی راجمع عربی می بندند آیا پسندیده است؟

پاسخ: خوب شد این سئوال پیش آمد واین جمعهای عربی برای کلمات فارسی خیلی زننده‌تر ازآنست که مردم تصورمیکنند. **سفارش، نگارش وگزارش** کلمات فارسی است والف وتای علامت جمع عربی را دنبال اینها آوردن و**فرمایشات** گفتن و نوشتن هیچ جای عذری ندارد، همین طور مثلا **ده** را که کلمه فارسیست جمع عربی بستن و «**دهات**» گفتن درست نیست وباید «**دهها**» گفت همینطور است اسمِ آبادی‌**ها**

(۱) سئوالهای این بخش ازطرفِ گویندگانِ رادیو ایران طرح شده است.

شمیرانات ولواسانات و کلمات مغولی معمول در زبان فارسی ، مثل ییلاقات وقشلاقات و نیز باغات که کلاً نارو است .

پرسش : در بارهٔ کلماتِ دیگری که ازهمین قبیل است مثل **نوشتجات وخالصجات** چه می فرمایید ؟

پاسخ : درین مورد اشتباه دوبرابرمی شود. نوشتهٔ فارسی را که در آخرِ آن های غیر ملفوظ هست عربی تصور می کنند وهای آخرآن را بجیم بدل می کنند و «**نوشتج**» ازآن درمی‌آورند و بعد الف وتای جمع عربی را دنبالِ آن می آورند و نوشتجات می سازند . کلمه‌ی **خالصه** بمعنی ملکی که متعلق بدولت باشد درست است که از خالص عربی ساخته شده ، اما در زبان عربی «**خالصه**» هیچ این معنی را ندارد و این از کلماتیست که ایرانی‌ها ساخته‌اند وحکم همان کلمه‌ی **نوشته** را دارد .

پرسش : پس این جیم را از کجا آورده‌اند ؟

پاسخ : بله این داستان عجیبی دارد . چون در جمع بستن کلمات فارسی که آخرِ آنها های غیر ملفوظ هست های آنها را بدل بگاف می کنند و جمع زنده را ، زندگان وجمع بیننده را بینندگان می گویند و دیده‌اند که در زبان عرب گاف نیست و هر کلمه‌ای را که گاف داشته در عربی گاف آن را بجیم بدل می کنند ، مانند «**نرگس**» که درعربی از فارسی گرفته‌اند وازآن «**نرجس**» ساخته‌اند وپیش خودشان تصور کرده‌اند که اگر بخواهند نوشته را با الف و تا جمع ببندند اول باید های آخرآن را بجیم بدل بکنند و «**نوشتجات**» جمع ببندند زیرا که در عربی دیگر «**نوشتگات**» نمی توان گفت و باید «**نوشتجات**» گفت .

پرسش : پس این ترکیب شیرینی جات هم از همین جا پیدا شده است ؟

پاسخ : بله بسیار خوب پیدا کردید چون دیده‌اند نمی توان «**شیرینی آت**» گفت بهمین قیاس شیرینی جات گفته‌اند و **سبزیجات و میوجات** را هم از همین جا آورده‌اند وحتی شنیده‌ام بعضی‌ها **ترشی جات** هم می گویند ازین‌ها مضحک‌تر هم هست که فراموش نکنید و آن **ترشی آلات وشیرینی آلات** است وفکر نکرده‌اند که ترشی

آلات یعنی آلت‌های ترشی سازی ، مثل کوزه و شیشه ، وشیرینی آلات یعنی آلت های شیرینی پختن مثل دیگ و کماجدان و روغن داغ کن و قالب شیرینی وتخته ونوردی که روی آن خمیر شیرینی را پهن و نازك می کنند !

پرسش : پس **مرباجات** هم ازهمین غلط‌هاست ؟

پاسخ : البته من گاهی **شکلادجات وبستنی‌جات** هم شنیده‌ام ، مخصوصاً **شکلادجات** که در بعضی زبانهای اروپایی درآخر آن دال نیست وتاست . در فرانسه این تا را نمی خوانند و**شکلا** می گویند و در زبانهای دیگر می خوانند امادرآلمانی و روسی شکلاد تلفظ می کنند و در زبان عوام ایران هم **شکلاد** گفته‌اند .

پرسش : این که فرمودید شمیرانات و لواسانات و گیلانات معمول شده از چه زمانیست ؟

پاسخ : تاریخ این بدعت ها درست معلوم نیست گویا تنها در این صد و پنجاه سال اخیر این کلمات را جعل کرده‌اند . این جا لطیفه‌ای یادم آمد و آن اینست که شاعر معروف هندی **«رابیندرانات تاگور»** چنانکه میدانید در سی سال پیش بدعوت دولت ایران بکشور ما آمد. درآن موقع کسی در تهران بود که ادعای همه چیز داشت ولی بیچاره دستش خالی بود از جمله ادعای شاعری داشت و اشعار خیلی سست و مضحك می گفت و سرودست کلمات را در شعر می شکست وکلماتی از خود می ساخت چون اسم کوچك تاگور «رابیند رانات» بود رندان از قول او شعری در مدح تاگور ساخته بودند که خیلی گرفت درین شعرخواسته بود قافیه برای رابیند رانات پیدا بکند و نظیر شمیرانات و لواسانات و گیلانات **مازندرانات** ساخته بود و آن رند از قول او گفته بود .

خوش و خوب آمدی رابیند رانات که مثلت نیست در مازندرانات!

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سؤال دیگری نیز بکنم : گویا جمعهای عربی که در فارسی ، خیلی معمول شده منحصر بهمین کلمات نیست و دامنه‌ی آنهاوسیع تر از آنست که مردم تصور می کنند.

پاسخ : بلی متأسفانه همین‌طورست عجیب‌تر از همه جمع بستن کلمات دیگریست که در فارسی بودن آنها تردیدی نیست و دلیل ندارد مطابق معمول زبان عربی آنها را جمع ببندیم ، یکی از آنها کلمه‌ی **بنادر** ست . **بندر** کلمه‌ی فارسیست و معنی آن هم خیلی معلومست این کلمه بزبان عربی رفته و آنرا بنادر جمع بسته‌اند و حالا این که ما خودمان را مقید کرده‌ایم حتما در فارسی بنادر بگوییم و بندر ها نگوییم بنظر من بی‌مبالاتیست . همین طور کلمه‌ی **دهقان** اصل فارسی آن **دهگان** بوده یعنی صاحب ده و مباشرده ، بعربی که رفته دهقان شده و آنرا **دهاقین** جمع بسته‌اند و نمی‌دانم چه قیدیست که اولاخودمان‌دهگان نگوییم ودهقان بگوییم وثانیا چرا جمع آنرادهگانان نگوییم واگر می‌خواهیم حتما رعایت زبان عرب را بکنیم چرا **دهقانان** یا**دهقانها** جمع نبندیم؟همچنین چیز مضحک دیگری که‌درباره‌ی‌کلمه‌ی **«بنادر»** یادم افتادمیخواهم بگوییم وآن اینست که سابقاً در تهران مردی بود اتریشی که باغبان خیلی خوب‌بود و یکی از شاهزاده‌های قاجار او را برای باغبانی باغهای خود بایران‌آورده بود وقتیکه بیکار شد خودش گل خانه‌ای درست کرد و اول کسی بود که درتهران گل فروشی کرد اسمش « **پروتیوا** » بود وبعد ازمردنش پسرش هم تاچند سالی همان‌کار‌رامی کردو گل خانه‌و گلهای پروتیوا معروف‌بود چون گل‌کار بود ، وقتی در صدد برآمد شراب‌بیندازد وبفروشد. معمول شراب سازهای اروپا اینست که روی برچسب بطریهای شراب تاریخ تأسیس کارخانه‌ی شراب سازی خود را چاپ می کنند و می‌نویسند : تاسیس در فلان سال . روی برچسب های بطریهای شراب او بجای اینکه نوشته باشند تاسیس درفلان سال ، لابدمترجمی که درست‌فارسی نمی‌دانسته ، باو گفته بود بنویسد **بنا** در فلان‌سال بجای **تأسیس** درفلان‌سال. یکی‌ازشراب خورهای کم سواد که‌حق‌داشت بنادر راعوضی بخواند این کلمه را (بنادر) خوانده بود و من خودم از او شنیدم می‌خواست تعریف از شراب بکند ـ چون شنیده بود شراب قزوین و شراب همدان میگویند ـ می گفت بهترین شرابهای ایران **شراب بنادراست !**

«نخست» بضم یا بفتحِ نون؟ «آوردن» بضم یا بفتحِ واو؟

آیا: پیشنهادهای واصله، نامه‌هایِ وارده، کلمات مشتقه و نظایرِ آنها صحیح است؟

دستور صحیح املاء کلمات مختوم بالف و چند بحث مهم ادبی دیگر...

پرسش: با اینکه نود در صدِ اُدبا، نویسندگان و سخن رانان کلمه‌یِ نخست و زیر را با **«فتحِ نون»** تلفظ میکنند چه باعث شده که از مدتی پیش گویندگان رادیو این کلمه را به **«ضمِ نون»** تلفظ مینمایند؟ لابد عقیده دارند که کلمه نخست از دو کلمه **«نو و خاست»** مرکب شده درین صورت چرا کلمات **«چنین و چنان»** را را با ضم چ و کلمه **«تهی»** را با فتح ت تلفظ نمی کنند؟

پاسخ: اولا کلمهٔ **نخست** و **نخستین** را در کتابهای لغت زبان دری **«بضم نون»** ضبط کرده‌اند. درزبان **«اوستا»** زبان پهلوی وزبان **«پازند»** این کلمه **«بفتح نون»** خوانده میشود درین صورت در زبان امروز **بهر دو وجه صحیح است**.

اساساً یك نکته هست وآن اینکه بسیاری از کلمات فارسی را بدووجه و گاهی هم بسه وجه تلفّظ کرده‌اند، مثلاً کلمهٔ **«چادر»**. امروز بعضی از فارسی زبانان چادر را بضم دال تلفظ میکنند وبعضی به کسرِ دال و در شعر همه جا چادر بفتح دال خوانده میشود زیرا که با **«سر»** و **«در»** و **«بر»** قافیه کرده‌اند همین طور کلمه **«دراز»** را بعضی دراز بکسرِ اول و بعضی بفتحِ اول میگویند و نظایر این کلمات فراوانست

مثل «گَواه و گُواه» و فرهنگها هم باهم اختلاف دارند یك قاعده عمومی برای همه زبانها هست و چون اینگونه اشکالات درزبانهای دیگرهم پیش‌آمده است ناچارشده‌اند اصولی راپذیرند وآن اینست که **سرمشق تلفظ و دستور آن ، تلفظ مردم پایتخت هر کشوریست** و ما هم چاره جزاین نداریم که برای‌زبان فارسی تلفظ مردم تهران را سند دانیم وچون عامه‌ی مردم تهران « **نخست** » را بفتحِ نون‌تلفظ میکنند وازطرفی درفرهنگها بضم ضبط کرده‌اند میتوان هردو راپذیرفت اما کلمه‌یِ چنان و چنین‌هما نطور که ضمن نامه‌ای نوشته‌اند مخفف « چون‌آن» و « چون این » است و درست‌تر آن بضمِ چ میباشد . کلمه‌ی « **تهی** » یعنی « **به ته رسیده** » و باصطلاح امروز «**ته کشیده**» ولی فرهنگ نویسان بازدرمورد این‌کلمه تردید دارند و **تهی** راهم بفتح ضبط کرده‌اند و هم بضم‌آن .

ملاحظه میکنید که صحبت در این زمینه بسیار وسیع است و هیچ رأی قطعی نمیوان داد وچاره جزاین‌نیست که همین‌تلفظ عامّهٔ مردم تهران که امروز پایتخت کشور ماست و زبان‌آن ناچار سند و مدرك شده است میزان و ملاك قرار داده شود .

پرسش : بااین که‌کلمهٔ « **آوردن** » را در بعضی موارد باید با «**فتحِ واو**» تلفظ کرد ولی دلیلی در دست نیست که تلفظ صحیح‌آن هم با فتح واو باشد زیرا تلفظ روزانه « **باضمِ واو** » است وگذشته ازآن اگر توجه کنیم که ریشه زبان فارسی بازبانهای اروپایی یکی بوده همچنین کلمات فرانسه بعلت نوشته شدن حروف مصوب اصالت تلفظ خود را بهتراز فارسی که بکار بردن اعراب درآن ، از مدتها منسوخ شده است ، حفظ کرده است .وچون درزبان فرانسه بردن را **porter** وآوردن را**Apporter** میگویند صرف نظر ازعلامت مصدری و توجه باین که « **پ . ب ، واو** » گاهی از زبانی بزبان دیگر و از نقطه دیگربهم تبدیل میشود بنظرمیرسد که تلفظ «**آوردن**» به « **ضمّ واو** » غلط نیست .

پاسخ : کاملا صحیح است وآن مثلی که از زبان فرانسه زده‌اند در دورد این دوکلمهٔ زبان فارسی هم وارد است . یکی از قواعدِ اشتقاق در فارسی اینست که در

اول برخی از کلمات «آ» میاورند برای اینکه معنی مخالفِ آنرا رساند مثلِ **«کندن»** که چون در اول آن **«آ»** بیاید **«آکندن»** میشود، ضدِ کندن یعنی پر کردن فعل آوردن هم همین طور ساخته شده است. **«بردن»** بوده و **«آ»** دراول اضافه شده‌است که معنی مخالفت بدهد و **«آوردن»** ضدِ بردن معنی میدهد و حتماً کلمه در اصل **«آوردن»** بضم واو بوده است اما از اشتقاقهایِ فعل آوردن پیداست که آنرا از قدیم **«آوردن»** بفتحِ واو تلفظ میکرده‌اند مثلاً **«نامآوَر»** میگفته‌اند و نه ناماوُر چنانکه همه جا ناماور را با **«درو بر»** قافیه کرده‌اند ومخفف آن **«نامور»** شده است نه نامورُ همین طور اسم گیاهِ معروف را **باد آورد** بفتح واو تلفظ میکنند نه بادآورد بضم واو و هرجا اشتقاقی از فعل آوردن کرده اند همه جا فتح واوست کلمات **«آورد»** و **«آوردگاه»** و **«هماورد»** هم از همین ریشهٔ آوردن آمده و در آنها هم باید **«واو»** را **«مفتوح»** خواند.

اما در خود فعل بهمین دلایلی که گفتم هم **«آوردن»** بافتح واو درست است و هم **«آوردن»** بضم واو.

پرسش : باتوجه باستعمال قابل ملاحظهِ عباراتی مانندِ **«پیشنهادهای واصله امورمربوطه، نامه‌های وارده، کلمات مشتقه»**، ممکن است از **«های»** آخر صرف نظر کرد و گفت **پیشنهادهای واصل، امورمربوط، نامه‌های وارد و کلمات مشتق»** نظر استاد چیست؟

پاسخ : این مطلب صحیح است و هیچ دلیل ندارد در کلمات فارسی که مذکر و مؤنث نیست، بتقلید از زبان عربی برای اسم جمع، صفت مؤنث بیاوریم اگر در مورد امور مربوطه و کلمات مشتقه تا اندازه‌ای عذر کسانی که این طور مینویسند پذیرفته باشد(زیرا که درزبان عربی همین کار را میکنند) امادرمورد ترکیباتی مثل پیشنهادهای واصله و نامه‌های وارده این عذر هم پذیرفته نیست زیرا پیشنهاد کلمهٔ فارسیست و پیشنهادات جمع بستن غلط محض است چه برسد باینکه برای آن صفتِ مؤنثِ واصله

بیاوریم و برای نامه‌ها که جمع فارسی است صفت مؤنث واصله آوردن خیلی بی ذوقی میخواهد.

پرسش: آیا کلمات «**شورا**» «**اکتفا**» و کلمات عربی دیگری ازین قبیل حتماً باید در آخر همزه داشته باشند؟

پاسخ: در باره این کلمات که آخر آنها «یا» دارد و درفارسی الف ممدود تلفظ میکنند، قاعده‌ی عمومی ما در فارسی نداریم برخی آنها را عین همانطور که در خط عربی هست با **یا** مینویسند، همین کلمه‌ی **شوری** یا کلمه‌ی **اجری**، برخی منجمله قدما این کلمات را با الف نوشته‌اند وما هم باید رعایت بکنیم مثل همین کلمه‌ی «**اکتفا**» یا کلمه‌ی «**ابتلا**» و «**مبتلا**» و «**تماشا**» و «**مدارا**».

پرسش: کلمه‌ی «**بستر**» با «**فتح ب**» درست است یا با **کسر آن؟**

پاسخ: در فرهنگها **بِستر** را بکسر باضبط کرده‌اند اما در تلفظ بیشتر مردم **بَستر** بفتح میگویند و آن هم باین علت است که معمولا حرکت اول کلمه را تابع اولین حرکت بعداز آن قرار میدادند چون درین کلمه «**ت**» فتحه دارد و برای رعایت حرکت آن «**بای**» اول کلمه را هم فتحه داده‌اند این کلمه هم مانند همان کلماتِ **چادر** و **دراز** است که پیش از این گفتم و میتوان هردو وجه را مجاز دانست.

پرسش: این که در نامه‌ها معمولا بجای ضمیر اول شخص ضمیر سوم شخص استعمال میکنند صحیح است، مثلا درجواب نامه «**اشعار میدارد**» یا، نگارنده عقیده دارد، بجای اشعار **میدارم** و نگارنده عقیده **دارم؟**

پاسخ: در برخی از زبانها معمولست که بیشتر برای «**رعایت ادب**» ضمیر اول شخص یامتکلم را ترك میکنند و سوم شخص یامغایب بجای آن میاورند مثل اینکه «**من**» گفتن را بی‌ادبی میدانند و حتی برخی از مردم بجای من ما میگویند این بیشتر بسته بذوق وسلیقه است اما من فعل و ضمیرمتکلم را ترجیح میدهم چون صریح‌تر است و مسئولیت را بهترنشان میدهد اگر بنویسیم اشعار میدارد یانگارنده عقیده دارد مثل اینستکه دیگری اشعار داشته یاعقیده دارد و این جادیگر شکسته نفسی مجاز نیست

و بهتر این است که هر کس مسئول گفته و نوشته‌ی خود باشد .

پرسش : مسافرین « **ایرانی** » که بخارج میروند صحیح است یا مسافرین « **ایرانی ای** » که بخارج میروند و یامثال دیگر « **اختلافات محلی** » که باعث زد و خورد شده است صحیح است و یا « **اختلافات محلی ای** » که باعثِ زد و خورد شده ؟

پاسخ : یا ای که درآخر کلمه اضافه میکنند بیشتر حالت « **اشاره** » و **تعیین** دارد مثل « **سیبی** » که شما خوردید « **آن سیب معین** » و مسافرین ایرانی ای یعنی مسافرین ایرانی معین و اختلافات محلی ای یعنی اختلافات محلی معین ولی نباید فراموش کرد که ایرانی ای سنگین است و چون در موارد تعیین و اشاره لزومی ندارد و تغییر معنی نمیدهد بهتر استکه آن را ترك بکنند .

پرسش : لطفاً بفرمایید (بودجه کل که در سه هفته پیش تصویب شد) بگوییم بهترست و یا (بودجه‌ی کل تصویب شده در سه هفته پیش) ؟

پاسخ : اگر بگوییم که «درسه هفته پیش تصویب شد» عمل را نشان میدهیم واگر بگوییم «تصویب شده درسه هفته پیش» حالت بودجه را میرساند وفرق نمیکنداما «**درهفته‌ی پیش تصویب شد** » فصیح تراست و بیشتر صراحت دارد .

پرسش : مردم میگفتند که « **امسال آبهای چشمه‌ها کم شده** » بگوییم بهتر است و یامیگفتند « **آبهایِ چشمه‌ها امسال کم شده** » ؟

پاسخ : « **آبهای چشمه‌ها امسال کم شده** » بهتراست تا آنکه بگوییم امسال آبهای چشمه‌ها کم شده زیرا ظرف زمان و مکان مثلِ امسال و دیروز واین جا وآن جا هرچه بفعل نزدیك تر باشد بهتراست واگر بلافاصله پیش ازفعل بیاید معنی فعل صریح تر میشود و جمله فصیح تراست .

مرداد یاامرداد؟

ستودن، ستایش، توفان، طوفان، کدام صحیح است

پرسش : « **اَمُرداد** » نام روز هفتم هرماه باستانی از واژه‌ی اوستایی امِرتات است که بمعنی بی‌مرگی و جاودانی بودن است و برعکس آن معنی **مُرداد** (مرتات) مرگ و نیستی و تباهی است ، ولی متأسفانه امروز بغلط کلمه‌ی **مُرداد** مورد استعمال اکثرمردم می‌باشد. بدیهی است این موضوع راخود حضرتعالی و دانشمندان دیگر که زبان باستانی می‌دانند تصدیق و تأیید خواهند فرمود پس بایسته است کلمه‌ی نارسای **مرداد** متروك و بجای‌آن واژه‌ی خجسته‌ی **اَمُرداد** معمول و متداول گردد .

پاسخ : بله این مطلب کاملا درستست . تقویم امروز ما همان تقویم اوستایی است که درقدیم معمول بوده ، درین تقویم سی اسم برای سی روزوجود داشته ودوازده اسم ازآن سی اسم را برای دوازده ماه سال نیز بکار می بردند از آن جمله همین کلمه‌ی **اَمُرداد**ست که هم نام روز هفتم هرماه و هم ماهِ پنجم سالست و « **مُرداد**» درست معنی ضد را می‌دهد «**امرداد**» بمعنی ماهیست که مرگ درآن نباشد و «**مرداد** » برعکس معنی ماه مرگ را می‌دهد . من خودم همیشه درنوشتن و گفتن از استعمالِ کلمه‌یِ‌مرداد احتراز می کنم .

پرسش : همچنان کلمه‌ی **اَردی بهشت** واژه‌یِ‌اوستاییِ‌آن«اشه‌ی‌وهشته» که به فتح‌الف‌می باشد، اشتباهاً **اُردی بهشت** بضمِ‌الف. استعمال میشوددراین‌باره چه‌میفرمایید؟

پاسخ : این مطلب هم‌کاملا درست است و تلفظ صحیح این کلمه که هم نام روز سومِ هرماه و هم ماهِ سالست « **اَردی بهشت**» میباشد و نه «**اُردی بهشت** »

پرسش : گویا کلمه‌ی **آرد** که جزء اول این کلمه است همانست که در اسم **اردشیر** هم آمده است ؟

پاسخ : خیلی خوب پیدا کردید و برای تایید این گفته باید گفت هر کس که اسمش اردشیرست اگر اسم او را **اُردشیر** (بضم الف) بگویید خودش از اسم **خود رم** می کند !

پرسش : نیاگان با گاف فارسی که جمع **نیا** بمعنی جدمی‌باشد ، مانند ناوگان یا بچگان اشتباهاً نیاکان با **کاف تازی** می گویند نظر استاد چیست ؟

پاسخ : این هم کاملا درست است اصل کلمه « **نیاگ** » بوده نه « **نیاك** » و قطعا درجمع **نیاگان** می‌شود و **نیاکان** درست نیست و این کلمه مانند **شایگان ورایگان** و غیره است که نمی‌توان شایکان و رایکان گفت .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید کلمه‌ی **ستوده** که بضم سین گفته میشود اگر بهمین صورت درست باشد پس **ستایش** را باید **سُتایش** گفت در حالیکه این کلمه را بکسر سین تلفظ میکنند .

پاسخ : درین هم تردیدی نیست زیرا این قبیل مصدرها که اول آنها سین است در اصل اول آنها الف و سین بوده در موقعی که برای اختصار الف را ازاول فعل می‌اندازند حرکت الف را بحرف مابعد ، یعنی سین انتقال می‌دهند، مثل ایستادن که وقتی الف اول آن افتاد **سِتادن** میشود و نه **سُتادن** چنانکه نوشته‌اند . همانطور که اسم مصدر این فعل را ستایش می گوییم اسم مفعول آنرا هم باید ستوده بکسر سین بگوییم مثل فعل نمودن که اسمِ مصدرِ آن نَمایش است و اسم مفعول آن باید نمُوده **بفتح** نون باشد نه نموده بضم یا بکسرِ نون .

پرسش : پس نُمونه هم درست نیست و باید نمونه باشد .

پاسخ : البته .

پرسش : راهنُما و رهنُما هم درست نیست و باید راهنما و رهنما باشد ؟ .

پاسخ : البته بهترین دلیل اینست که **نَمایِ خانه** میگویند و نه **نُمایِ خانه** .

پرسش : در یکی از مباحث گذشته ضمن صحبت در باره‌یِ املایِ بعضی کلمات

متذکر شدید که در فارسی **تای دو نقطه** (تای منقوط) را نباید **طای** مالف نوشت
درین صورت **«طپیدن»** را با طای مالف نوشتن درست نیست.

پاسخ: البته مخصوصاً که «**ت**» فارسی هم باشد دیگر «**طای**» مألف عربی نوشتن تصرف خیلی بی جاییست. همین طورست مشتقات این کلمه، مثل **تپش** وچیزی که بنظر نمی‌آید اینست که کلمه‌ی «**تپانچه**» هم از همین فعل ساخته شده است. اصل این کلمه تپانچه بمعنی سیلی است که بصورت کسی بزنند وبعدها درباره تفنگ کوچك هم استعمال کرده‌اند وآن را هم باید با تای دونقطه نوشت.

پرسش: گویا کلمه‌ی «**غلتیدن**» هم همین حال را دارد.

پاسخ: بله عینا همین طورست وآنرا هم باید با تای دونقطه نوشت و همین طور مشتقات آنرا مثل «**غلت خوردن**» و «**غلت زدن**» و «**غلتك**» و «**غلتان**».

پرسش: در باب کلمه‌ی **«غوطه»** چه میفرمایید؟

پاسخ: این هم کلمه فارسیست سابقا فعل «**غوتیدن**» بمعنی درآب‌فرورفتن معمول بوده چنانکه امروز در زبان تاجیك بهمین شکل و بهمین معنی بکار میرود و امروز در زبان ما دیگر مصدر آن استعمال نمیشود و تنها کلمه غوطه ورغوطه خوردن وغوطه زدن معمولست که از همان ریشه است وآن را هم باید با تاىِ دو نقطه نوشت

پرسش: استاد محترم! بنده مکرر دیده‌ام که شما خودتان **طوفان** را هم با تای دو نقطه می نویسید.

پاسخ: بله من دراین‌کار تعمد دارم. اینهادو کلمه است یکی **«توفان‌فارسی»** با تاىِ دو نقطه و یکی **«طوفانِ عربی»** باطاىِ مألف. اتفاقا درین مورد بخصوص یعنی انقلابِ شدید در هوا که باد و باران تند با هم باشد، هم کلمه‌ی عربی راباطای مألف میتوان استعمال کرد و هم کلمه‌ی فارسی را با تای دونقطه. طوفانِ‌عربی باطای مالف چند معنی دارداز آن‌جمله‌بمعنی **«باران‌سخت»** و **«آب»** **«فراوان»** و**«سیل»** است. اما کلمه‌توفان‌فارسی‌باتای دونقطه ازفعل **«توفیدن»** است بمعنیِ **«فریادکردن»** بصدای بلند و **«غریدن وغرش‌کردن»**. پیداست که در زبان فارسی این حالت و

انقلاب هوا را که غرش دارد از فعل غریدن و بانگ بلند کردن گرفته‌اند و برای ما ایرانیان بهترست که توفان را باتای دو نقطه بنویسیم وآنرا فارسی بدانیم و دیگر بطوفان عربی با طای مؤلف احتیاجی نداریم.

پرسش: راستی استاد محترم اخیراً چاپ تازه‌ای از گلستان سعدی منتشر کرده‌اید درآنجا دیدم یك شعر معروف سعدی را که همه جور دیگر می خوانند و تعبیر می کنند، درین چاپ بشکل دیگری انتشار داده‌اید منظورم این یك بیت‌خیلی مشهور است که به بسیاری از زبانها هم ترجمه کرده‌اند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یك گوهرند

پاسخ: اما متاسفانه همه غلط می خوانند این شعر دراصل این‌طور بوده‌است.

بنی آدم اعضای یك پیکرند — که در آفرینش ز یك گوهرند

حالا دلیلش را عرض بکنم: در زمان سعدی یك نوع خطی رواج داشته که **«خط عمومی»** بوده و همه با این خط چیز می نوشتند وبآن خط تعلیق میگفتند در خط تعلیق معمول بوده است که برای تند نوشتن گاهی بعضی حروف را که باید جدا بنویسند بهم می‌چسباندند، مثلِ خطِ‌شکستهٔ امروز. ازآن‌جمله‌در کلمهٔ **«یك دیگر»** «دال» را به «یا» می چسباندند و **«پیکر»** و **«دیگر»** را مثل هم می نوشتند تنها در «دیگر» دال را بزرگ‌تر از «پ» پیکر می نوشتند و ممکن بود اگر دقت نکنند **پیکر را دیگر** بخوانند، همین بلا بر سرشعر سعدی در آمده است. تصور این را بفرمایید که شاعر بزرگی نمی گوید بنی‌آدم اعضای یك دیگر هستند مخصوصاً جایی که پس از آن می گوید:

چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

ملاحظه میکنید شکی نیست که‌عضو، یعنی اجزای یك پیکر ویك بدن وانگهی تصور بفرمایید که اگر اعضای **یك دیگر** بخوانیم چقدر مضحك میشود، نتیجه این میشود که من سرشما هستم و **شما مثلا** دست من هستید. مرد بزرگی مثل سعدی هرگز این طور حرف نمی زند.

منحوس و انحواس ؟

موحش یا موحش ؟ فرح یا فره ؟ تلگرافها یا تلگرافات

کدام صحیح است !

پرسش : چنانکه می دانیم یکی از لغات عربی لغت « **منحوس** » است. بنظر میرسد اسم مفعول از بابِ «**انفعال**» (انحواس) باشد . در زبان عربی اسمِ مفعول ابوابِ ثلاثیِ مزیدٌفیه بروزنِ مضارعِ مجهول آن باب است . بنابر این **منحوس** را باید **مُنحَوَس** تلفظ نمود ،در اینباره چه میفرمایید ؟

پاسخ : متاسفانه سئوالی که طرح شد درست نیست ، زیرا اولا ماده **نحس** را در زبان عربی بباب انفعال نبرده‌اند واگر ببرند باید **انحاس** (بتشدید سین) بشود زیرا نون در ماده ی نحس فاء الفعل است و اساساً کلمه‌ی «**انحواس** » در زبان عربی نیست و اگر باشد مصدر باب انفعال از ماده‌ی **حوس** خواهد بود . ثانیا کلمه‌ی «**منحوس** » بهمین شکل عینا در زبان عربی هست وازاین ماده هم **نَحْس** آمده است و هم«**نَحِس**» وهم «**منحوس**» .در کتاب معروف المنجد در **صفحه ٨٦١** هرسه کلمه را ضبط کرده‌اند بنابراین منحوس بصیغه‌ی اسم مفرد مجرد کاملا درستست .

پرسش : علت اینکه **مُوحش** را **موّحش** ادا می کنند چیست ؟

پاسخ : در زبان عربی هردو کلمه هست هم موحش‌هست‌و هم‌موّحش ،**موحش** بمعنی ویران کننده است و در فارسی هم آمده منتهی بمعنی **رهاننده** اما **موحش** نیز عینا در عربی بهمین معنی وحشت‌آور و وحشت انگیز و ترسناك و هولناك آمده است واستعمال‌آن در فارسی کاملا درست است .

پرسش : اخیراً در یکی از مجلات مقاله‌ای خواندم که نقشه‌ای هم مربوط بهمان مقاله در آن مجله چاپ شده بود. جزو آبادیهایی که در آن نقشه معین کرده بودند یك کلمه بود که نظرم را جلب کرد و آن شهری بود باسم **فرح** آیا این کلمه‌در فارسی وجود دارد ؟

پاسخ : اتفاقا این شهر از شهرهای خیلی باستانیست که اسم‌آن در کتابهای‌ما بسیار آمده و آنرا باید **فراه** نوشت. سابقا که ما درس می خواندیم کتابی بود باسم **نصاب الصبیان** که معانی کلمات عربی را در آن بشعر آورده‌اند و آن کتاب را ما حفظ می کردیم که هر وقت معنی یك لغت عربی را بخواهیم از آن پیدا کنیم این کتاب را **ابونصر فراهی** که از مردم همین شهر «**فراه**» در قرن ششم هجری بوده بنظم آورده و شعر اول آن اینست :

چنین گوید ابونصر فراهی — کتاب‌من بخوان گر علم خواهی

فراه از شهرهای شمال سیستان و در جنوب افغانستان امروز و در جنوب شهر هراتست اگر کسی که این نقشه را کشیده این شعررا شنیده بود یاحفظ کرده بود این اشتباه‌را نمیکرد. متاسفانه این‌روزها بعضی‌ازجوانان ما دیگر باین‌چیزها توجه‌نمیکنند وقتیکه می خواهند مثلا از پاکستان یا افغانستان نقشه‌ای بکشند یك نقشه اروپایی را کپی میکنند، حتما کسی که این نقشه را کشیده دیده است که بخط لاتین اسم این شهر را طوری نوشته‌اند که او بعوض اینکه «فراه» بخواند «فرح» خوانده است و همین طور چاپ کرده‌اند.

متاسفانه در کشور خودمان هم پیش میآید، مثلا یادم هست که در نقشه‌ی ایران که‌در سابق بمقیاس بزرگ چاپ کرده‌اند که تقریباً همه جا هست، مخصوصاً در خیلی ادارات دولتی و وزارت خانها و حتی در مدارس دیده‌ام، در شکم خلیج فارس پیش آمدگی بزرگی هست که شبه جزیره‌ی معروفیست و بزرگترین شبه جزیره‌ی خلیج فارس است روی‌آن با خط درشت نوشته اند **شبه‌جزیره‌ی‌قاطر!**

پیداست که درین جا هم از روی خط لاتین بجای آنکه **قَطَر** بخوانند قاطر

خوانده‌اند و این همان شبه جزیره ایست که این روزها اسمش بر سر زبانهاست .

پرسش : درروزنامها اغلب بکلمه‌ی **تلگرافات** جمع **تلگراف** برمی خوریم، درین زمینه چه می فرمایید ؟

پاسخ : این از آن ترکیبات خیلی غلط گوش خراش است . **تلگراف** کلمه‌ی فرانسه است که بزبانهای اروپایی دیگر هم رفته ومعنی تحت‌اللفظ آن **«ازدور نوشته»** است. درفارسی معمولا بجای تلگراف (بکسرِ لام) تلگراف (بسکونِ لام) می گویند من درین مورد حرفی ندارم، زیرا در همه‌ی زبانها معمولست که کلمات خارجی‌را بتلفظ زبان خودشان درمی‌آورند و برای ایرانیان و فارسی زبانان تلگراف گفتن آسان‌تر از تلگراف گفتن است ،اماجمع عربی بستن آن دیگر خیلی مضحک‌است مخصوصاً باوجود حرف «گاف» که در وسط آن هست .

پرسش : گویا نظایر این را هم میتوان پیدا کرد .

پاسخ : البته ، یکی ازآنها کلمه‌ی **پاکات** جمع پاکت است که‌آنهم **پ** غلیظی دارد و بعربی نمی خورد . این را ما از **پکت** انگلیسی گرفته‌ایم و پاکات جمع بستن آن خیلی بی سلیقگی می خواهد . همین طورست کلمه‌ی **نمرات** . نمره را گویا ما از کلمه‌ی Numero فرانسه یا «نمر» انگلیسی گرفته‌ایم و این گونه تصرفات در همه‌ی زبانها مجازست اما دیگر چرا نمره را نمرات جمع ببندیم ؟ من یقین دارم وقتی‌عربی از ما بشنود تلگرافات یا پاکات ویا نمرات درمی ماند که این چه‌کلماتیست و از کجا پیدا شده است ؟ !

در بارهٔ «اسپریس» چه میدانیم؟

آیا میتوان از میدان واستاد ودهقان جمع مکسر ساخت؟

نامِها، نامه‌ها؟ متهم، بکسرها و یا فتح آن؟ آبدیده‌وارزشمند کدام صحیح است؟

پرسش : واژه‌ای در زبان پارسی هست بشکل **«اسپریس»** که گروهی آنرا انگلیسی میدانند اما من آنرا درشاهنامه‌ی فردوسی دیده‌ام . فردوسی دربارهٔ هنرنمایی سیاوش می فرماید :

نشانه نهادند براسپریس　　　سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

با **«اسپ»** که جزء نخست میباشد ، کاری ندارم دشواری من بر سر پساوند **«ریس»** است که هم در«اسپریس»وهم در **« تیگریس »** هست ومن آنرا در دیباچه‌ی مجلد نخست فرهنگنامه پارسی، نگارش جنابعالی باتوضیحات دیده‌ام . اکنون‌میخواهم بدانم که‌آیا **«ریس»** ویژه‌یِ زبانِ فارسیست ؟ یااینکه این پساوند درزبانهای بیگانه هم یافت میشود و ازآن زبانها وارد پارسی شده است و معنی آن چیست ؟

پاسخ : «اسپریس» یك کلمه‌ی‌فارسی‌اصیل‌است بمعنی **«میدان‌اسب‌دوانی»** این که فردوسی میگوید :

نشانه نهادند بر اسپریس　　　سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

مقصود از نشانه نهادن، گذاشتنِ نشانه در میدان اسب دوانیست که هر سواری زود تر بآن برسد جایزه‌را ببرد .

«**مکیس**» درین جا بمعنی همان **جایزه** و پاداشیست که در اسب دوانی‌ها می‌دهند وایچ همان کلمه‌ی هیچ است و «سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس» یعنی سیاوش بدیگران که در مسابقه شرکت میکردند مجال نداد که جایزه و پاداش را بگیرند.
حالا موضوع سر اینست که این کلمه‌ی **اسپریس** از کجا آمده وپساوند ریس‌درآخر آن‌چه معنی‌میدهد ؟متاسفانه برخی‌ازفرهنگ‌نویسان کلمه‌ی اسپریس را«**اسپ رس**» هم خوانده‌اند و آنرا مرکب از «**اسپ**» و فعل «**رسیدن**» تصور کرده‌اند و چون این کلمه بشکل «**اسپریز**» هم آمده پیداست که **ریس** این جا شکل دیگری از کلمه **ریز** از فعل **ریختن** است ،زیرا که در فارسی گاهی **ز** به **سین** بدل میشود.
یکی‌از معانی فعل ریختن **فراوان بودن** است چنانکه در کلمه‌ی « سینه ریز » که هنوز در زبان زنها هست به معنی گردن بند وسینه بندیست که دانه‌های فراوان داشته باشد. پس ریختن معنی فراوانی دارد وسینه ریز یعنی دارای دانه‌ها و مهره‌های‌فراوان در روی سینه . در فرهنگها کلمه‌ی «**اسپریز**» را هم باز بهمین معنی ضبط کرده‌اند وحتی گاهی سین را شین خوانده‌اند و **اسپریش** را درلغت‌ضبط کرده‌اند. اماپیداست که این درست نیست زیراکه **ز** به **ش** بدل نمی شود . این پساوند ریس که همان ریز باشد چون‌ازفعل‌ریختن گرفته‌شده‌ناچار درزبانهای‌دیگر نیست اما کلمه‌ی**تیگریس** که من در مقدمه‌ی فرهنگنامه‌ی پارسی آورده‌ام کلمه‌ی یونانیست که یونانیان اسم **رودجله** را چنین نوشته‌اندو«ایس» که درآخرآن هست ربطی به «ریس» که درپایان کلمه‌ی اسپریس است ندارد . دریونان قدیم معمول بوده است که درآخراسامی خاص is می‌آورده‌اند و من حدس زده‌ام که کلمه‌ی **تیگریس** در زبان مادها «**تیگر**» بوده بمعنی تیری که می اندازند و کلمه‌ی تیر امروز هم گویا ازآن‌بیرون‌آمده است. چون‌جریان‌آبهای رودجله بسیار تندست‌شاید ایرانیان‌قدیم بآن‌تیگر یعنی تیر میگفته‌اند

پرسش : بسیاری از واژه‌های فارسی چون **میدان ووزیرو استاد** هست که در بیشتر روزنامه‌ها و حتی بعضی کتابها ، جمع عربی آن یعنی میادین وزراء و اساتید را ، بجای میدانها ، وزیران و استادان ، بکار میبرند در صورتیکه باید از بکار

بردن جمع معرب آن بکلی چشم بپوشند ، نظر استاد در اینمورد چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی **میدان** حتماً فارسیست که بزبان عربی هم‌رفته و **میادین** جمع بستداند، دلیل این که اصل آن فارسیست اینست که اگر عربی باشد می بایست ازماده‌ی **«مدن»** ساخته باشند که‌در عربی بمعنی ایستادنست و درین کلمه معنی ایستادن نیست و بهترین دلیل اینست که در کتابهای لغت رایج عربی مثل «المنجد» این کلمه‌نیست بعلاوه از شکل کلمه‌ی میدان پیداست که فارسیست زیرا که «دان» در آخر آن مثل دان در خاکدان و آبدانست . درین صورت **قطعاً** ترجیح دارد در فارسی این کلمه را **«میدانها»** جمع ببندیم تا اینکه میادین جمع جعلی عربی را بکار ببریم .

پرسش : کلمه‌ی وزیر هم همین حال را دارد ؟

پاسخ : البته شکی نیست که این کلمه در اصل فارسی بوده و عربها از ما گرفته‌اند اصل این کلمه در فارسی **«وچیر»** بوده و حتی بصورت **«وچر»** هم‌استعمال شده‌است .

اگر عربی بوده باشد می بایست از ماده‌ی **«وزر»** گرفته باشند که بمعنی گناه و سنگینی و **بار سنگین** وقسمت **پشت جامه** است واینها هیچ تناسبی بااین کلمه‌ندارد و این که درزبان عرب ازآن مصدر **وزارت** ساخته‌اند دلیل نیست که عربی باشد زیرا که در زبان تازی معمولست هر کلمه‌ای را که از زبان بیگانه می گیرند از آن اشتقاق میکنند و مصدر جعلی میسازند چنانکه **«جمع وزیر»** را هم **«اوزار»** آورده‌اند و هم **«وزرا»** و حتما در فارسی باید **«وزیران»** گفت و دلیل ندارد وزرا بگوییم .

پرسش : درباره‌ی کلمه‌ی استادچه می فرمایید ؟

پاسخ : استاد هم کلمه‌ی فارسیست که اصل آن **اوستاد** بوده است .این دالها که بعد از الف وحتی بعد از «واو» و بعد از «یا» در فارسی هست در اصل **ذال** بوده‌اند . استاد **استاذ** بوده ، و خشنود ، **خشنوذ** و خورشید ، **خورشیذ** بوده است . بهمین جهت عربها که کلمه‌ی استاد را از فارسی قدیم گرفته‌اند آنرا با **ذال** یعنی

استان تلفظ میکنند و جمع آنرا **اساتید و اساتذة** می‌آورند بهترین دلیل اینکه آنرا از فارسی گرفته اند اینست که امروز عربها این کلمه را بجای **آقا** در مقام تعارف استعمال میکنند و نه بمعنی کسی که درکاری ورزیده وکار کشته باشد که معنی حقیقی این کلمه است، و درین صورت در فارسی ما باید **استادان** جمع ببندیم و اساتید و اساتذة را ترك کنیم .

پرسش : برخی واژه‌ها هست که حتی در دستور زبان فارسی ویژه‌ی کلاسهای دبستانی نیز قواعد آن آمده مانند **نامه** ، **جامه** ، **خانه** که نبایستی « ه » در کلمه انداخته شود وباید **نامه‌ها** یا **خانه ها** نوشته و گفته شود .

پاسخ : دلیل آنست که اگر در موقع جمع بستن نامه وجامه و خانه یك‌ها بیشتر ننویسند **نامه‌ها** با یك‌ها با جمع **نام** و جامه‌ها با یك‌ها با جمع **جام** اشتباه میشود و خان ها هم در قدیم به همین معنی‌خانه بوده است که امروز در کلمات مرکب مثل پیش خان وجلو خان و خاندان و غیره باقی مانده است .

پرسش : سؤال دیگر ، درباره‌ی کلمه‌ی **متهم** است که گویا برخی **متهم** (به ضم میم و کسره) تلفظ میکنند صحیح آن کدامست ؟

پاسخ : **مُتَهم** در لغت عرب نیست **مُتْهِم** هست بمعنی کسی که بگرمسیر میرود و در ضمن بمعنی **گمان کننده وشك کننده** است. درصورتیکه تهمت زننده مصدرآن اتهام است و اسم فاعل آن « **متهم** » (بکسرها) بمعنی تهمت زننده و اسم مفعول آن متهم (بفتح ها) بمعنی تهمت زده است .

پرسش : پاره‌ای واژه‌ها که اصلا عرب آنهارا بکار نمی‌برد مانند **فوق الذکر** و **فوق الاشاره** هست که ساخته و پرداخته‌ی ماست و بسیار نیکوتر است اگر بجای آنها واژه‌ی **نام برده در بالا** بکار برده‌شود که هم فارسیست وهم روان‌تر میباشد ، نظر استاد چیست ؟

پاسخ : کلماتی مانند فوق الذکر و فوق الاشاره گذشته ازین که زشت وسنگین است درین مورد اصلا معنی نمیدهد **فوق الذکر** یعنی‌آنچه بالاتر و برتراز ذکرست

و نه آنچه بالاتر از آن ذکر کرده اند و **فوق الاشاره** یعنی بالاتر از اشاره و برتر از اشاره و بمعنی آن نیست که پیش ازین اشاره کرده‌اند. قدمای ما سابقاً درین مورد می‌نوشتند **سابق الذکر و سابق الاشاره** و فوق الذکر و فوق الاشاره از بدعت‌های متأخرانست. اما ترکیب **نام برده در بالا** نیز خالی از اشکال نیست اولاً اگر در مورد کسی باشد که اسم او را در بالا برده باشند میتوان گفت فلان کس، نامبرده، اما در مورد چیزهایی که اسم خاصی ندارند بهتر اینست که از ترکیب نام برده خودداری کنیم و مثلاً **ذکر یا یادکرده شده** بنویسیم و بگوییم. ثانیاً ترکیب «نامبرده در بالا» اینست که اگر در بالای همان صفحه این نام برده شده باشد میتوان گفت نام برده در بالا اما اگر در صفحه‌ی پیش یا چند صفحه‌ی پیش نام او برده شده باشد دیگر بالا نمیتوان گفت و باید گفت **نام برده در پیش** یا نام برده‌ی سابق **یا نام برده پیش ازین**.

پرسش: در ترجمه‌ی کتابی مترجم از اصطلاح «**فولاد آب دیده**» بعنوان اشاره و برای نشان دادن «**تجربه اندوخته و مزدگرفته**» استفاده کرده است در حالیکه درفارسی هرچه را «**آب دیده**» یا «**آب افتاده**» باشد فاسد وخراب میدانند. چنانکه میگویند **آهك آبدیده** اماهمیشه گفته‌اند **فولاد آبدار**، **فولاد آبدار** و **فولاد آبداده** کدام صحیحتراست؟

پاسخ: این نکته کاملا درستست که **آبدیده** یعنی **درآب مانده وتباه شده از آب است**. فولادراآب دادن یعنی هنگامی که هنوزسرد نشده است درآب مخصوص داخل کردن تا مقاومت و جلای آن بیشتر بشود همین طور که نوشته‌اند همیشه این نوع از فولاد یا پولاد را **فولاد آبدار و آبداده** گفته‌اند و کتابهای ما از نظم و نثر پر ازین ترکیب است.

پرسش: پرسش دیگر اینست که **گاهی در مقالات کلمه‌ی «ارزشمند»** را دیده‌اند و می‌پرسند آیا این کلمه درست **است یا درست نیست**؟

پاسخ: حتماً کلمه‌ی **ارزش مند** درست نیست بجای آن باید کلمه‌ی **ارجمند**

را بکار برد ، ارجمند مرکب از دو جزء است یعنی **ارج** که همان ارز و ارزش از فعل «**ارزیدن**» باشد و بهمین جهت کلمه‌ی **ارزمند** هم در زبان فارسی هست . ارجمند را حالا بیشتر در باره‌ی اشخاص در مقام تعریف و احترام بکار می‌برند ولی معنیِ اصلیِ آن دارایِ **ارزش** یعنی **ارزیدنی** و ارزنده است و اگر کسی بخواهد از کلمه‌ی ارجمند برای اینکه حالا معنی خاص پیدا کرده است پرهیز کند و در باره‌یِ کالایی یا چیزی گران بها که ارزش بسیار دارد صفتی بکار ببرد همان کلمه‌ی ارزمند یا ارزنده درستست، نه ارزشمند که تا کنون بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده‌اند .

تهران یا طهران؟

ناظرین - مستمعین - حاضرین - داوطلبین

کلمه‌ی دهقان را چگونه جمع ببندیم؟

آیا «اکراد» صحیح است؟

پرسش: نامه‌ای رسیده که سؤال اول آن در باره‌ی اسم پایتخت کشور ماست که بعضی با «ت» دو نقطه و بعضی با «ط» می‌نویسند بعقیده‌ی سرکار کدام درست ترست؟

پاسخ: اتفاقاً در این زمینه تا اندازه‌ای مفصل بحث کرده‌ام. مرحوم قزوینی درین باب مقاله‌ای در مجله‌ی کاوه که در برلن چاپ می‌شد نوشته است و من خودم یك سلسله مقاله در مجله‌ی آینده چاپ کرده‌ام، تفصیل اینست که در زبانهای قدیم ایران هم یك طای غلیظ بوده است مثل طای مألف عربی و تنها در اسامی اشخاص و اماکن مانده است. در اسامی اشخاصی مثل طهمورث و طهماسب و اسامی اماکن مثل همین طهران و طوس و طالقان و طارم. بنابراین هر دو املا صحیح است و اینکه کیومرث و طهمورث را با ثای سه نقطه می‌نویسند دلیلش هم این است زیرا در زبانهای قدیم ایران ثای سه نقطه مثلث هم بوده مثل همین دو کلمه که گفتم، مثلا کلمه‌ی **مهر**، امروز بمعنی خورشید و آفتاب، اصلش در زبان‌های قدیم میثره باثای سه نقطه بوده است. باری کلمه‌ی طهران را که در ضمن نام یك آبادی کوچك در اطراف اصفهان هم هست در بعضی از کتابهای قدیم هم با تای دو نقطه نوشته‌اند. مثل دیگر که می‌توانم بزنم اینست که کلمه‌ی **تهم** را که بمعنی درشت و پر جثه است در نامهایی مثل طهماسب وطهمورث

باطای مألف نوشته‌اند وهمین کلمه را در جاهای دیگر مثل تهمینه و تهمتن با تای دونقطه نوشته‌اند .

اما این جا یك نکته دیگر بیادم آمد وآن اینست که نمی دانم چه شده در اسامی و کلمات اروپایی هم این طای مألف را داخل کرده‌اند چنانکه سابقاً نام کشور ایتالیا را گاهی با طای مألف نوشته‌اند و هنوز نام کشور اطریش را همین طور می نویسند،مضحك تر از همه کلماتیست که پ هم دارند و پ که از حروف فارسی است با طای مألف عربی هیچ سازش ندارد ، مثل کلمه‌ی **امپراطور** که از لفظ imperator لاتین گرفته شده یا نام **پطر کبیر** و یا نام سابق شهر **لنین گراد** امروز که اول **پطرز بورگ** می گفتند و بعد پطرو گراد گفتند ، یادم هست بعضی ازاطبای سابق که نسخه می‌نوشتند کلمه‌ی teinture فرانسه را بادوتای مألف می نوشتند همین طور کلمه‌ی **پطاس** را و بعضی جاها دیده‌ام **سانتیمتر** را هم با دوتای مألف ،اینگونه نوشته‌اند :**سانطی مطر**

پرسش : استاد محترم چندی پیش این گفتگو پیش آمد که‌آیا در زبان‌فارسی گفتن ونوشتن جمعهای عربی مثل ناظرین و مستعمین و حاضرین درست است یا نه؟ در این زمینه چه می فرمایید ؟

پاسخ : راستش را بخواهیداز این کارنارواتر و بیهوده‌تر چیزی نیست . زبان فارسی خودش دوعلامت جمع داردیکی «ها» ویکی«آن» هر کلمه‌ای را که‌ازهرزبانی می گیریم باید بهمین ترتیب جمع ببندیم ، مثلا کلمه‌ی اتومبیل یا تلفن را از فرانسه گرفته‌ایم در زبان فرانسه علامت جمع ، یك s هست که درآخر کلمه می‌آورندآیا عاقلانه است که در موقع جمع بستن دنبال‌اتومبیل یك سین بیاوریم و جمع اتومبیل‌را بجای‌آنکه اتومبیلها بگوییم اتومبیلس بگوییم یا جمع تلفن را بجای تلفنها تلفنس بگوییم ؟بهمین جهت کلمه‌ی ناظر ومستمع‌و حاضر را درفارسی باید ناظران ومستمعان و حاضران گفت . برخی ترکیبات مضحك در میان ما رایج‌شده که ما متوجه نادرست بودن آن نیستم مثلا کلمه‌ی داوطلب اصلا لفظ فارسیست **«داو»** که فارسیست و همانست که عوام **دو** تلفظ می کنند و «طلب» از عربی گرفته شده اما از آن مصدر

طلبیدن ساخته‌اند و **طلب** درین جا اسم فاعل بمعنی طلب کننده است و داوطلب یعنی طلب کننده **داو** درین صورت داوطلبین جمع بستن بسیار جاهلانه است چرا داوطلبان نگوییم ؟

پرسش : استاد محترم لطفاً بفرمایید کلمه دهقان را بچه نحوی باید جمع بست ؟

پاسخ : گویا یادتان باشد درجلسه‌ی قبل صحبت این بود که چرا بجای دهقان که عربها از دهگان فارسی گرفته‌اند همان کلمهٔ فارسی اصیل آنرا بکار نبریم و چرا بجای دهگانها دهاقین بگوییم کلمه‌ی دیگری نظیر آن یادم آمد و آن کلمه‌یِ **دکان** است که فارسیست و دکان کوچك را دکانچه و دکه می گویند و عربها دکان با تشدید تلفظ می کنند و جمع آنرا دکاکین می گویند حالا در میان ما معمول شده که ما هم دکاکین می گوییم و می‌نویسیم ،آیا بهتر نیست دکانها بگوییم ؟ یادم هست روزی که با کسی درین زمینه گفتگو کردم ازو پرسیدم که آیا غلیان را هم غلایین و جهان را جهانین باید جمع بست ؟ ! .

خوب شد این کلمه‌ی جهان یادم‌آمد این روزهامی بینم همه جا کیهان را با کاف عربی می نویسند و اصل‌آن گیهان با گاف فارسیست و این کلمه‌ی جهان هم همانست زیرا که در فارسی گاف بجیم بدل می شود و این که جهان هم هست دلیل است که اصل‌آن گیهان بوده است نه کیهان ، واگر کیهان بود به قهان بدل می شد و نه بجهان زیرا که قاعده‌ی تبدیل در فارسی اینست که کاف را بقاف و گاف را بجیم بدل می کنند بهر صورت باید متوجه باشیم که کلمات فارسی مطلقاً با علامت جمع عربی ، جمع بسته نشود .

پرسش : استاد محترم لطفاً در باره‌یِ **اکراد** هم که ظاهراً جمع کرد، والوار که جمع لر است مطالبی ایراد فرمایید .

پاسخ : نکته‌یِ بسیار خوبی راطرح کردید «کرد» و«لر» اسم دوطایفهٔ بزرگ ایرانیست و حتماً درزبان فارسی جمع آنها را باید کردها ولرها گفت، هم چنین ترك

را که عربها اتراك جمع می‌بندند . مضحك‌تر از همه اینست که ارمنی را هم ارامنه جمع می‌بندند و جالبتر اینست که بعضی باصطلاح برایِ اداءِ احترام بجای لفظ ارمنی ارامنه میگویند و حتی وقتی سؤال میشود کجایی هستید می گویند ارامنه هستم ! تصور می کنند که اگر بگویند ارامنه هستم لفظ قلم گفته‌اند و احترامشان بیشتر می‌شود . در زمان شاه‌عباس یك عده از مردم تبریز باصفهان رفته‌اند و در آنجا محله‌ای مخصوص را بخود اختصاص داده‌اند وهمه‌شان در آنجا ساکن شده‌اند . دردوره‌ی صفویه جمع مضحکی برای این تبریزیهای اصفهان درست کرده بودند وآن **تبارزه** بود یعنی تبریزیها ! و وقتی می گفتند تبارزه‌ی اصفهان منظورشان تبریزیهای اصفهان بود و در کتابهای آن‌زمان همیشه همین طور نوشته‌اند حتی‌در باره‌ی صائب تبریزی شاعر بزرگ آن دوره نوشته‌اند از تبارزه‌ی اصفهان بود .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **فروهر** با تلفظ معمولی درستست ؟

پاسخ : نه خیر ، بهیچ وجه درست نیست . اصل کلمه مرکب از دو جزء است «**فَرَ**» و «**وَهَر**» وقتی که باهم‌ترکیب شده‌باید فرَوهر خواند و نه فرُوهر . یك‌ترکیب دیگر مانندآن هست وآن فروشی است که نمی‌توان فروشی خواند فر همان‌کلمه‌ایست که در فارسی امروز فرّه و فره شده و فرهٔ ایزدی باید گفت و درکلمات دیگری مثلِ فرهمند و فرهومندهم‌آمده و فرخنده و فرخجسته و فرپور نیز ازآن ساخته‌شده است. در اسامی اشخاص هم‌آمده است مثل فرامرز و فریبرز .

حسب ، بفتح سین صحیح است یا بسکون آن ؟

گزاردن یا گذاردن ؟

آیا ترجمان، معرب تر زبان است

املای اطاق ، کمک ، شصت و مشابه آنها چگونه است ؟

پرسش : استاد محترم خواهشمندم توضیح فرمایید این کلمهٔ عربی را که با حـاءِ حُطّی و سین و ب می‌نویسند حَسِب (بسکون سین) باید تلفظ کرد یا حَسَب (بفتحِ سین) ؟

پاسخ : اینها دو کلمه است با دو معنی وقتی که بمعنی «**بزرگی**» و خوبیست در مقابل نسب آنرا باید «**حَسَب**» (بفتح سین) تلفظ کرد اما این کلمه در ضمن بمعنی «**شماره و اندازه**» هم هست و باین معنی آنرا هم «**حَسَب**» تلفظ می کنند و هم «**حَسْب**» مثلا هم‌می‌توان گفت **حَسَبَ الامر** و هم میتوان گفت **حَسْبُ‌الامر** یا حسب‌المعمول و هم حسب المعمول. این جایادم افتاد که دوترکیب غلط بااین کلمه ساخته‌اند و از آن غلطها پیست که باید ترك کرد ، یکی «**حَسْبُ‌الفرمایش**» است ویکی ترکیب «**حَسْبُ‌الفرموده**» که الف و لام عربی را بر سر فرمایش و فرموده‌ی فارسی آوردن راستی کار عجیبی است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این قیدهای زبان عربی را مثلِ «**غفلتن**» و «**دفعتن**» چطور باید نوشت، باید درآخرآنها بعد از «ت» الف گذاشت یا نه ؟

پاسخ : در زبان عربی درین مورد قاعده‌ای هست و آن اینست که اگر «ت» آخر کلمه تای مصدری وزائد باشد بهمان«ت» ختم می کنند و دیگرالف نمی گذارند منتها آن ت را کشیده نمی نویسند و باصطلاح ت گرد می نویسند مثل همین «غفلتن» و «دفعتن» که ت آخر آنها ت مصدری و زائد است یا مثلِ **بغتتن** اما اگر ت جزو کلمه باشد و زائد نباشد باید پس از آن الف گذاشت مثل **موقتا** که تای آن جزو کلمه هست و زائد نیست .

پرسش : استاد محترم با وجود اینکه در املای کلمه‌ی **«گذاردن»** با ذال و **«گزاردن»** با «ز» گاهی بحث کرده‌اند هنوز عده‌ای درست نمی نویسندمیخواستم سرکار در اینمورد دستور قطعی بفرمایید .

پاسخ : اینها دوکلمه است از دو ریشه و با دومعنی مختلف **«گذاشتن»** باذال بمعنی**«نهادن و قراردادن»** است و **«گزاردن»** با « ز » بمعنی **«اداکردن»** و **«انجام دادن»** . بعقیده‌ی من **گذاردن با ذال بمعنی گذاشتن غلط است** و این اشتباه از آنجا پیدا شده که فعل امر هر دو **بگذار** ست بگذار با ذال یعنی بنه و قرار بده و **بگزار** با «ز» یعنی اداکن و انجام بده. قاعده‌ی ساختن مصدر در زبان فارسی اینست که‌به‌آخرسوم شخص مفرد از فعل ماضی نون علاوه می کنند . مثلا از کشت، کشتن می‌سازند، ازدید ، دیدن از خورد ،خوردن و چون هیچ‌سوم شخص مفرد از فعل ماضی در زبان ما نیست که آخرآن ت یا دال نباشد علامت مصدر نون تنهاست نه ت و نون و دال و نون . درین دو فعل هم قاعده همینست ، سوم شخص مفرد ماضی فعلش گذاشتن با ذال گذاشت است و مصدرآن هم گذاشتن می‌شود و سوم‌شخص مفرد ماضی فعل گزاردن با«ز» گزارد ومصدرآن گزاردن می شود .

این فعل گزاردن با ز سابقا **دومعنی** مخصوص هم داشته که برای‌آن‌درفارسی لغت دیگر نداریم یکی بمعنی **تعبیرکردن** خواب بوده است و معبر را بفارسی **خوابگزار** با «ز» می گفتند ویکی بمعنی **ترجمه‌کردن** بوده است و یکی از معانی گزارش با «ز» ترجمه از زبانی بزبان دیگرست ، چنانکه گزارش با «ز» تعبیرِ

خواب هم معنی می‌دهد و من عقیده دارم باید، کم کم این کلمه‌ی گزارش با «ز»را بجای کلمه‌ی ترجمه‌ی عربی معمول بکنیم.

پرسش: لطفاً بفرمایید آیا **ترجمان** معرب **ترزبان** فارسیست؟

پاسخ: من هم این را شنیده‌ام و حتی در بعضی کتابهای لغت بهمین تفصیل نوشته‌اند اما متاسفانه درست نیست. «**ترجمه**» کلمه‌ی عربی اصیل است که عربها هم ترجمه بفتح جیم تلفظ می کنند و هم ترجمه بضم جیم و بمعنی نقل از زبان دیگرست و **ترجمات** یا **ترجمان** ویا **ترجمان** هر سه شکل اسم فاعل ازین مصدرست و هیچ دخلی به ترزبان فارسی ندارد واگر از **ترزبان** فارسی گرفته بودند دلیل ندارد که «ز» را بجیم و «ب» را به میم بدل بکنند چرا ترزبان نگفتداند که مخرج «ز» و «ب» هر دو در عربی هست وانگهی **ترزبان** در زبان فارسی بمعنی **چابك زبان وچرب‌زبان** است، یعنی کسی که بآسانی حرف می‌زند، و معنی نقل از زبانی بزبانِ دیگر ندارد. چنانکه گفتم فارسی ترجمه، گزارش است و مترجم را گزارنده باید گفت چنانکه معبر خواب و کسی را که خواب را تعبیر می کند خواب گزار یا گزارنده گفته‌اند.

پرسش: ظاهراً این کلمه‌ی **ترجمان** اززبان عربی بزبانهای **اروپایی** هم‌رفته است دراینمورد چه میفرمایید؟

پاسخ: بله درستست. این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و بدو صورت استعمال می‌شود یکی بشکل **درُگمان** که تنها برای ترجمان سفارت‌خانها استعمال می کنند و یکی هم بشکل «**تروشمان**» بمعنی **کسی که از زبانی بزبان دیگری شفاها ترجمه می‌کند** و اصل این‌ها همان کلمه ترجمان عربیست که از راه زبان ترکی باروپایی رفته است.

پرسش: لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **اطاق** را چطور باید نوشت با **ت** دو نقطه و باصطلاح منقوط یا با **طاءِ** دسته دار باصطلاح مألف؟

پاسخ: این کلمه اصلا ترکیست و در زبان ترکی دمخرجی که بطای مالف

بخورد نیست یعنی تای غلیظ مثل عربی ندارد و دلیل ندارد که ما در فارسی بطای مألف و طای دسته دار بنویسیم و در زبان ترکی بمعنی **«خانه»** و **«خرگاه»** و **«خیمه‌گاه»** است ، کلمه ای شبیه باین در زبان عربی هست که سابقا در فارسی بسیار معمول بوده و آن کلمه‌ی **وثاق** است بمعنی **لشگرگاه** و بعضی‌ها این دو کلمه‌ی وثاق عربی و اتاق ترکی را با هم اشتباه کرده‌اند و تصور کرده‌اند که هر دو یکیست در ترکی کلمه‌ی دیگری هم هست که در فارسی استعمال می‌شود و آن کلمه‌ی **باتلاق** است که آنرا هم معمولا با **«ط»** مینویسند و بهمان دلیلی که برای اتاق گفتم دلیل ندارد که با تای دو نقطه و تای منقوط ننویسیم و باید متوجه بود که فارسی باتلاق مرداب‌ست از ماده مردن ، یعنی جایی که آب در آن مرده است و حرکت نمیکند و چرا ما در فارسی بجای باتلاق مرداب نگوییم، چنانکه هنوز هم در گیلان آن قسمت از خلیج را که آب در آنجا حرکت نمیکند **مرداب** میگویند و مرداب انزلی یا بندر پهلوی امروز معروفست .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کمك** هم ترکی باشد و این کلمه‌را بدوشکل مینویسند بعضی **کمك** و بعضی **«کومك»** کدام یك از این‌ها درست‌تر است ؟

پاسخ : چنانکه گفتید این کلمه هم ترکیست و در مغولی هم هست چون در خط فارسی ما علامتی برای ضمه نداریم و گاهی جایی که ضمه باشد و او می‌نویسیم کمك را هم بعضی بی واو نوشته‌اند چون کلمه‌ی **کتك** ترکیست و آنرا بی واو مینویسیم و کمك و کتك هر دو یك حکم را دارد دلیل ندارد که یکی را با واو و یکی را بی واو بنویسیم، یا باید کمك و کتك هر دو را باواو بنویسیم و یا هر دو را بی واو و در میان دو کلمه که هر دو از یك زبان آمده و عیناً مانند یکدیگر هستند تفاوتی بکار نبریم و کاررا مشکل نکنیم ، من عقیده دارم که هر دو را باید بی واو نوشت .

پرسش : یکی‌هم کلمه‌ی **شصت** درعدد است که بیشتر باصاد مینویسند و بعضی با سین کدام یك ترجیح دارد ؟

پاسخ : قطعاً با **سین** ترجیح دارد زیرا در کتابهای قدیم همه جا با سین نوشته‌اند و با **صاد** نوشتن بدعتی است که در این اواخر گذاشته‌اند ، گویا خواسته‌اند

با شست با سین که بمعنی **قلاب ماهی گیری و انگشت بزرك دست و پا** و نوعی **از نیشتر برای رگ زدن و زهی که در انگشت میکرده‌اند و مضرب ساز هاست** و معانی دیگر هم دارد مانند **زنار** و غیره اشتباه نشود ، در عدد آنرا با صاد نوشته‌اند و این درست نیست زیرا که درهمه‌ی زبانها کلمات بسیاری هست که املای آنها یکیست اما چند معنی دارند و اگر بخواهیم این اصل را بپذیریم اسباب زحمت میشود . مثلا در فارسی «روی» هست بمعنی صورت وچهره و «روی» هست بمعنی نوعی از فلز، این جا چه باید بکنیم ؟

مثلا «گر» هست مخفف **«اگر»** «گر» هست بمعنی **مرض** که موی را میریزد و **«گر»** هست بمعنی ریخته مو. **گرد** هست ازفعل گردیدن و **گرد** هست بمعنی غبار. با اینها چه باید کرد ؟

گویا **صد** عدد را هم با **صاد** نوشته‌اند برای اینکه با **سد** عربی بمعنی مانع شدن و جلو گیری کردن و بندی که در مقابل آب می بندند اشتباه نشود . اما درین جا میتوان تا اندازه‌ای اغماض کرد زیرا که در کتابهای قدیم هم صد عدد را با صاد نوشته‌اند و هم چنین در ترکیبات آن مثل سیصد و چهارصد و غیره .

اما باین نکته باید توجه کرد که در اشتقاق از صد عدد آنرا با سین نوشته‌اند مثل **سده** بمعنی صد سال و یك قرن و **جشن سده** که صد روز پیش از نوروز بوده است .

مناسبت «آفرین» و«نفرین»

آیا دو کلمه‌ی مشروطه وناموس فارسی است یا عربی؟

مفهومی از «آن» حافظ و بحث درباره‌ی چند

نکته‌ی مهم دیگر . . .

پرسش : آیا میان دوکلمه‌ی **آفرین ونفرین** مناسبتی هست ؟

پاسخ : معنی حقیقی واصلی **نفرین** درست ضد **آفرین** است همان طوریکه آفرین اصلا در لغت بمعنی **آرزوی خوبی** برای کسیست ، نفرین بمعنی **آرزو کردن بدی** و دعای بد کردنست . در ضمن آفرین بمعنی تحسین وتمجید یعنی بخوبی یاد کردن از کسی آمده است، و نفرین هم چون ضد آنست ببدی یاد کردن معنی میدهد . ظاهر کلمه حکم میکند گفته شود که نفرین ازآفرین ساخته شده و در اصل **ناآفرین** بوده‌است چنانکه گاهی درموقع نفی ، حرف نفی که «نا» باشد بنون تنها بدل میشود مثل **نبهره ونسپاس** که در اصل **نابهره و ناسپاس** بوده است . درین کلمه هم وقتی که «نا» بنون بدل شده الف مدّ دار در میان سنگین بوده کم کم بخودی‌خود حذف شده وبجای آنکه **ناآفرین** بگویند **نفرین** گفته‌اند .

پرسش : تاآنجا که جستجو شده است کلمات **مشروطه وناموس** نه فارسی ـ است و نه عربی پس ریشه‌ی آنها از چه زبان و از چه کلمه و معنای فارسی آنها چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی مشروطه اصلا عربی و صیغه‌ی مؤنث اسم مفعول مشروطِ

زبان عربیست اما باین معنی که حالا در فارسی بکار میبرند در زبان عربی وجود ندارد، یعنی بمعنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه‌ی مشروطه را باین‌معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان‌عثمانی بوده است. در زبانهای اروپایی لغتی هست در باره‌ی آنچه ما امروز **قانون اساسی** می گوییم در فرانسه آن را Constitution می گویند و معنی لغوی آن **تشکیل** است زیرا که این قانون تشکیل دولت را میدهد. چون قانون اساسی ایران تقلید از قانون اساسی بلژیك و گاهی ترجمه‌ی کلمه بکلمه‌ی آنست باین کلمه که رسیده‌اند گویا درمانده‌اند و مخصوصاً نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند زیرا که در فرانسه دولتی را که‌مطابق این‌قانون‌تشکیل میشود Constitutionnal یعنی **تشکیلی** میگویند برای کلمه‌ی Constitution **قانون اساسی** را وضع کرده‌اند و چندان بد نیست اماچون‌نتوانسته‌اندازآن‌صفت بسازند، تقلید از ترکها کرده‌اندوحکومت کونستیتوسیون را **حکومت مشروطه** اصطلاح کرده اند و آنها هم که Constitution ، Constitutoinnel را بجای Conditionnel بمعنی شرط و Condition بمعنی **مشروط** بکار برده‌اند. اشتباه کرده‌اند این کلمه‌ی مشروطه تا آنجایی که من حدس زده‌ام و گویا حدس من هم کاملاً درست باشد از این جا پیدا شده است. اما **ناموس** دوکلمه است یکی **فارسی** و یکی **عربی**. ناموس عربی بمعنی **راز دار و آگاه از باطن کار** و در ضمن **مرد ماهر در کار و سخن چین و مکر نهان** و در ضمن بمعنی **کمین‌گاه شکارچی و خوابگاه شیرست** در باره‌ی **جبرئیل** هم گفته‌اندزیرا که از اندیشه‌های نهانی آگاهست. اما ناموس فارسی که اصلا بمعنی **نیك نامی و سرافرازی** استعمال شده و حالا بیشتر بمعنی **نیك نامی در زناشویی** و آنچه **بشرف و آبروی کسی** بسته است استعمال میشود در اصل کلمه‌ی **یونانیست** که از قدیم وارد زبان فارسی‌شده است والبته کلمات یونانی که پیش ازاسلام واردزبان‌فارسی شده همین یکی نیست چون ناموس‌ عربی را بهمان معانی که گفتم **نوامیس** جمع می بندند بعضی تصور کرده‌اند که ناموس اصلاً عربیست و این مورد خاص و معنی

مخصوص که در زبان فارسی دارد آنهم از عربی گرفته شده است بهمین جهت آنرا هم نوامیس جمع می بندند واین درست نیست زیرا که ناموس عربی از ریشه‌ی **نمس** ساخته شده که بمعنی **پنهان کردن رازست** و این ریشه ربطی بناموس که در فارسی از زبان یونانی گرفته‌اند ندارد .

پرسش : در این شعر حافظ «**بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد**» «**آن**» دوم چه معنی دارد ؟

پاسخ : این مصرع از مطلع یکی از معروف ترین غزلهای حافظ هست که میگوید :

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد

آن دوم اسم اشاره نیست بلکه **اسمِ معنی** است اتفاقاً در برخی از فرهنگها هم ضبط کرده‌اند و بمعنی **چاشنی وعقل و شراب و تشخیص و تعیین و شخصیت وکیفیت معنوی در حسن خوبان که بتقریر در نیاید و جمال وحسن** گرفته‌اند.

در ین شعر حافظ پیداست که بمعنی **دلربایی خاصی** که در کسی باشد و در دیگران نباشد آمده است .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید فارسی کلمه‌ی **شعر** چیست ؟

پاسخ : در فرهنگها هم جزو معانی کلمه‌ی **سرواد** و هم معانیِ کلمه‌ی **سرود** شعر را آورده‌اند .

این هم کاملاً درستست زیرا که سرواد و سرود هردوازفعل **سرودن** ساخته شده که یکی از معانی آن شعر گفتن است واینکه حالا سرود را تنها در مورد اشعاری که توأم با موسیقی باشد و در مقامِ عبادت یا برایِ تحریك احساسات مثل سرودهای ملی میخوانند بکار می برند ، و هر نوع شعر را سرود نمی گویند، ضرری باین نمیزند که ما بجای شعر عربی سرود یا کلمه‌ی کهنه‌تر ، سرواد را استعمال بکنیم . بسیاری از شعرای **ما هم** کلمه‌ی **سرود** را بمعنی هر نوعِ شعر آورده‌اند .

پرسش : چندی پیش فرمودید بجای جمع **ی و نون** که علامت جمع عربیست بهتراست که **الف و نون** استعمال شود مانند **حاضرین** که فرمودید صحیح آن **حاضران** است وهم چنین **فارغ التحصیلان** ،اما جمع بستن بعضی‌از کلمات مانند **مدعوین** بمعنی دعوت شدگان خالی از اشکال نیست ، میتوان آنرا**مدعوان** گفت یا نه و در ثانی فعل‌آن که **«دعوت»** است اسم فاعل‌آن چه میشود ؟

پاسخ : بنظر می آید **اولا** بواسطه‌ی اینست که از بس نگفته‌اند گوشهای ما عادت ندارد **ثانیاً** چون واوآخر کلمه‌ی مدعو تشدید دارد مدعوان گفتن قدری‌سنگین میشود . در اینگونه موارد چاره اینست بجای‌آنکه با الف و نون جمع ببندیم با ها جمع می بندیم و اگر مدعوان بنظر وحشی می‌آید **مدعوها** که بگوییم رفع این اشکال جزیی میشود . از همه مهمتر اینست که اگر بجای مدعو که اساساً کلمه‌ی سنگینی است و بسیاری از مردم معنی آنرا نمیدانند **دعوت شده** بگوییم و**دعوت شدگان** جمع بندیم رفع همه‌ی این مشکلات میشود. **اسم فاعل** از دعوت هم **داعی** بعین است که دعوت کننده معنی میدهد چنانکه بکسانی که مردم‌را به **دین** یا **عقیده‌ای** دعوت ‌بکنند داعی میگویند .

پرسش : خواهشمندست معنا و اختلاف لغات زیر را بیان فرمایید :

پیرایه ، **پیرایش** ، **آراستن و پیراستن** نیز کلمه‌ی **آرمین** که‌نام خانوادگی است از چه کلمه و معنی آن چیست آیا این کلمه **فارسی** است‌یا **خارجی** ؟

پاسخ: پیرایه وپیرایش هر دو از مصدر **پیراستن** آمده است . اصل معنی این فعل از میان بردن چیزهای زیادی‌و **آراستن و زیباکردنست** مثل زدن شاخ و برگ زیادی درخت و یا موی سر و غیره و درضمن بمعنی **کاستن‌وکوتاه‌کردن و** دباغی کردن و این گونه‌کارها هم آمده است و گاهی به معنی **بریدن** آورده‌اند و چون بریدن چیزهای زاید باعث زیبایی میشود بمعنی زینت دادن وآراستن هم هست **پیرایش** عمل همین فعلست و همه‌ی این معانی را دارد . اما **پیرایه** که از همین فعل ساخته شده در حقیقت بمعنی **حاصلِ فعل و** نتیجهٔ فعلست . یعنی آنچه بعداز پیراستن

باقی می‌ماند و زیبا شده است و بهمین جهت بمعنی **زیور** آمده و در ضمن بمعنی زیبایی و **گهواره‌ی کودك** و **طبق** و **ظرف** هم آورده‌اند . اما امروز بیشتر بمعنی چیزیست که ضرورت نداشته باشد و برای آرایش بکار ببرند چنانکه هر کس بر سخن دیگری چیزی اضافه بکند که ضرورت نداشته باشد می گوید بآن پیرایه می‌بندد . اما **آراستن** یا آرایش کردن بمعنی **زینت دادن** و زیبا کردنست و در ضمن معنی **نظم و ترتیب** را هم میدهد زیرا نظم و ترتیب هر چیزی را زیباتر میکند . حالا که این موضوع پیش‌آمد و این سئوال را کردید خوب شد این مورد پیش‌آمد که این نکته را بگویم که سلمانیها این‌روزها اصرار دارند اسم دکان ومغازه‌ی خودرا آرایشگاه بگذارند در صورتی که اگر راستش را بخواهید آرایشگاه یعنی آنجایی که خانمها را بزك میکنند و باصطلاح متجددین توالت میکنند آرایش باصطلاح امروز یعنی بزك و توالت . کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش و این گونه کارها را **پیرایش** باید گفت و **مورد استعمال این لغت درست در همین جاست** ، باین ترتیب اگر من یکروزی مغازه‌ی سلمانی چه برای خانمها و چه برای آقایان باز بکنم اسم آنرا میگذارم **پیرایشگاه** ، کلمه‌ی آرایشگاه بدرد آن جایی میخورد که در تئاترها هنرپیشگان را گریم میکنند یعنی بصورتی در می‌آورند که روی صحنه‌ی تئاتر بهتر جلوه بکنند : مثلاً کلمه‌ی آرایش را میتوان درعکاسی بجای رتوش استعمال کرد. ولی کلمه‌ی آرمین در فرهنگها نیست و بنظر من باین شکل هم درست نیست یعنی اول آن **آ** نباید باشد بلکه **الف مفتوح** باید باشد یعنی **اَرمین** . ارمین در اسامی خاص در داستانهای ایرانی تنها در یك جا دیده شده است وآن‌هم بصورت **کی‌ارمین** پسر کیقباد . **کی** را که از اول آن برداریم ارمین می ماند و نه آرمین ، اساساً یك نکته‌ی بسیار مهم هست که باید در نظر گرفت وآن اینست که چون در خط لاتین و زبانهای اروپایی برای **آ** و **اَ** یعنی فتحه یك علامت بیشتر نیست کلمات زبانهای قدیم ایران یعنی زبان اوستا و پارسی باستان را که خاورشناسان بخط لاتین نقل کرده‌اند در هر دو جا چه برای آ وچه برای اَ و فتحه (a) (آی خط لاتین) را گذاشته‌اند و

در بسیاری از موارد کسانی که از اصل کلمه و ریشه‌ی آن بی خبر بوده‌اند بجای آنکه **اَ** بخوانند **آ** خوانده‌اند از جمله همین کلمه‌ی ارمین است که گویا آرمین خوانده‌اند و نام گذاشته‌اند . از همه رایج‌ترین کلمه‌ایست که **آپادانا** می نویسند و میخوانند با سه الف ممدود در صورتی که باید **آپه‌دانه** خواند و این کلمه ریشه‌ی همین لفظ **آبدان** فارسی امروزست «**آپه**» یعنی آب و دانه همان کلمه‌ی **دان** امروزست و در الفاظی مانند خاکدان و زغالدان و قلمدان و نمکدان و قنددان و غیره که سابقاً درآخر آن فتحه بوده است و نه آی ممدود ، اما کلمه‌ی ارمین بفتح الف پیداست که از ریشه **آرم و آرامش و آرمیدن** آمده‌است ، منتهی آی اول آن درهمان‌زمانهای قدیم باالف مفتوح یعنی **اَ** تبدیل‌شده است .

بحث درباره‌ی :

بشما فکرمیکنم ، او را نمی فهمم ، روی شما حساب میکنم ، نقطه‌ی نظر ، حمام‌کردن ، فرش دست بافت ، خرد یا خورد ، عطف بشماره‌ی فلان و طبق ماده فلان . . .

پرسش و پاسخ : یکی از دوستان قدیم چند روز پیش با تلفن مفصل با من صحبت کرد و چندین مورد را یادآوری کرد . ایرادات او همه متوجه این نکته‌ی بخصوص بود که اینروزها بسیاری‌ازاستعاره‌هاو ترکیبهای اروپایی‌وارد زبان فارسی‌شده است و من کاملاً باو حق میدهم . سابقاً ایرانیان مقید بودند در همه جا ناموس زبان فارسی را رعایت بکنند و زبانهای خارجی را درزبان فارسی مؤثر ندانند متأسفانه‌این روزها دامنه‌ی این تصرفها دارد بجایی میکشد که میترسم فارسی درست بی‌عیب راهمه فراموش بکنند . این ترکیبات وجمله‌ها مثل اینست که روز بروز زیادترمیشود. آنچه من تابحال دقت کرده‌ام اتفاقااین شیرین کاریهارا کسانی میکنند که چندان تسلطی هم در زبانهای اروپایی ندارند و این‌کار را یکنوع خود نمایی میدانند عجالةً چند مورد را من بیاد دارم ، یك مورد که اغلب میشنوم اینست که معمول شده است در موسیقی میگویند فلان **آهنگ را اجری** میکنیم و این ترجمه از زبان فرانسه است . کسی که فارسی درست حرف میزند باید بگوید فلان‌آهنگ را **می‌زنیم** در نمایشنامه‌ها میگویند اجری میکنیم و فارسی درست‌آن اینست که بگوییم فلان نمایش را میدهیم همینطور وقتیکه **بشما فکرمیکنم** یا **روی شما فکرمیکنم** همان حال‌رادارد‌فارسی

درست آنست که بگوییم من **بفکر شما** هستم و یا در **فکر شما** هستم وهمین طوراگر بگویند **بفلان مطلب فکر میکنم** درست نیست باید گفت **درفکر فلان مطلب هستم** حتی درین مورد من کلمه‌ی اندیشه را ازکلمه‌ی فکر مناسب‌تر میدانم و چه ضرر دارد بگویند در **اندیشه‌ی شما هستم** و یا در اندیشه‌ی فلان مطلب هستم . بعضی مردم میگویند **هرچه‌کله‌ی خود را حفرمیکنیم** فلان مطلب را نمیفهمیم .

این هم ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است . **حفر کردن** در زبان ما بمعنی **کندن و گود کردن** است آیا راستی این آقایی که میگوید کله‌ی خودم راجفر میکنم مته برمیدارد و روی کله‌ی خود میگذرد و آنرا سوراخ میکند و چیزی از مغز خود بیرون میکشد ؟ شایددرزبان فارسی باید گفت **هرچه بخود فشار میدهم نمی‌توانم این مطلب را کشف بکنم** . کسانیکه زبان ساده رابکارمیبرند میگویند **هرچه زور میزنم نمیتوانم بفهمم** .

پرسش : بعضی‌ها میگویند ما همدیگر را **نمی‌فهمیم** . نظراستاد چیست ؟

پاسخ : **فهمیدن** یعنی‌معنی چیزی را **درك کردن و بدست آوردن** درمورد اشخاص نمیتوان گفت من او را نمی‌فهمم زیرا باصطلاح صرف و نحو**فهم**اسم معنی ـ است و نه اسم ذات . اگر کسی چیزی میگوید و طرف مقصود او را درك نمیکند و یا دو نفر که بایکدیگر حرف‌میزنند باهم موافق نیستند درفارسی باید گفت ما **مقصود یك دیگر را نمی‌فهمیم** یادرك نمیکنیم‌یاحرف‌یك‌دیگررا نمی‌فهمیم‌ساده‌ترین‌اصطلاح فارسی اینست که بگوییم من **ازین مطلب یا ازین موضوع سر در نمی آورم** .

در فارسی فعل در یافتن عیناً همان معنی فهمیدن را میدهد و چه ضرر دارد بگوییم این مطلب را درنمی‌یابم . شنیدم بعضی‌ها هم میگویند **هرچه‌کله‌ی خودرامی‌شکافم نمی‌فهمم** . تصور این‌کار را بکنید که کسی کله‌ی خود را بشکافد یعنی چاقو بردارد و سر خود را شکاف بدهد یابا اره این‌کار را بکند .

پرسش : گویا این که بعضی بگویند **روی شما حساب میکنم** همین حال را دارد .

پاسخ : البته روی کسی حساب کردن یعنی کسی را **خواباندن** و روی بدن او **جمع و تفریق و ضرب و تقسیم** کردن ! و بعوض اینکه کاغذ بردارند و روی کاغذاین‌کار را بکنند روی تن کسی این‌کارمیکنند. چه مانع دارد درین موردبگویند **انتظار این کار را از شما دارم** یا **بشما اطمینان میکنم** یا **اطمینان دارم** و یا **اعتماد دارم**.

پرسش : آیا این ترکیب **نقطه‌ی نظر** که این همه رایج شده درستست ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست و این هم باز ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است سابقاً بجای این که بگویند از نقطه‌ی نظر اخلاقی یا سیاسی میگفتند **از نظر اخلاقی و سیاسی** ودیگراحتیاجی بکلمه‌ی **نقطه** نیست. بجای اینکه‌بگویند **نقطه‌ی نظر من اینست** میگفتند **نظر من اینست**.

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید آیا **حمام‌کردن** درست است ؟

پاسخ : این که دیگر از همه بدترست زیرا خود فرانسویها هم نمیگویند **حمام‌کردن** میگویند **حمام‌گرفتن** و باز این هم فارسی نیست. در فارسی همیشه گفته‌اند **حمام بردن** یا **حمام گرفتن** اگر مراد کس دیگری باشد باید گفت او را بحمام میبرم و اگرمقصود خود گوینده است باید بگوید بحمام میروم. چه فرق‌میکند که حمام عمومی باشد و یا خصوصی در خانه. مثلا بچه را که میخواهند شست و شو بدهند چه مانع دارد بگویندبچه را بحمام می‌برم و یا بحمام بردم. ازهمه ساده تر اینست که بگویند بچه را می‌شویم یا شست و شو می‌دهم. بنده گاهی می‌بینم که حتی کلمه‌ی فارسی را هم غلط بکار میبرند مثلاً چند روز پیش قالی فروشی از بازار بمن تلفن کرد و پرسید آیا باید گفت **فرش دست باف** یا **فرش دست بافت؟** گفتم اگر مقصودتان فرشیست که با دست بافته اند باید بگویید فرش دست بافت یعنی با دست بافته شده و دست باف که بگویید مراد آن کسیست که فرش را با دست می‌بافد زیرا که **باف** اسم فاعل و **مخفف بافنده** است یعنی کسی که میبافد و بافت اسم مفعول و بمعنی **بافته شده** است و مخفف بافته است. گوشی تلفن را که بزمین

گذاشتم یادم افتاد چندی پیش تابلو بزرگی دیدم که روی آن نوشته شده **بردیزدباف** همان وقت دلم میخواست بآن شرکت تلفن بکنم و بگویم آقا جان یزد باف یعنی جایی که شهر یزد را در آنجا می‌بافند و آیا واقعاً شهر یزد را باآن طول و تفصیل درشرکت خودتان می‌بافید و آیا شهر مثل کرباس و چلوار قابل بافتن است؟ گویا مقصودشان اینست که درین شرکت پارچه‌هایی را که در یزد می‌بافند می‌فروشند.

پرسش : استاد محترم این کلمه که در تلفظ و املای آن شك هست یعنی **خرد** یا **خورد** کدام درستست؟

پاسخ : اصل کلمه **خرد** بی‌واوست **مقابل کلان**. کلان یعنی **بزرگ ودرشت** و خرد یعنی **کوچك و ریز**. این که برخی آنرا باواو می‌نویسند و حتی خورد تلفظ میکنند درست نیست و هرجا این کلمه باکلمه‌ی دیگر ترکیب شده خرد بی‌واو است مثل **خرده‌گیری و خرده بینی و خرده فروشی**. اتفاقاً یادم افتاد که این دوترکیب خرده گیری و خرده بینی را در قدیم همیشه بجای انتقاد بکار برده‌اند و بهترین کلمات در مقابل **انتقاد** عربیست و در کمال اطمینان میتوان گفت: **خرده بینی یا خرده‌گیری ادبی** اما من خرده بینی را ترجیح میدهم زیرا که خرده گیری امروز بیشتر بمعنی ایراد و اعتراض بی‌مورد استعمال میشود در صورتیکه خرده بینی این عیب را ندارد.

پرسش : در نامهای اداری معمول شده است در جواب کسی مینویسند **عطف بنامه‌ی شماره ...** آیا این درستست؟

پاسخ : یکی از معانی **عطف** عربی که درین مورد بکار میبرند چنانکه فرهنگ نویسان معنی کرده‌اند **سخن را بسخن بازگردانید نست** یعنی **مطلبرا دو باره از سرگرفتن و دنبال کردن**. اگر نامه‌ای سابقاً نوشته‌اند و میخواهند در توضیح و تأیید و تکمیل آن چیزی بگویند درستست که بگویند عطف بنامه‌ی سابق یعنی برای تکمیل و توضیح آن اما اگر کسی نامه‌یی نوشته باشد و بخواهند جواب او را بدهند دیگر عطف مورد ندارد زیرا که این جواب توضیح و تکمیل نامه‌ی آن

شخص نیست چه مانعی دارد بنویسند **پاسخ نامه‌ی شما** یا در جواب نامه‌ی شما .

پرسش : مکرر در مکاتیب و مقالات روزنامها دیده‌ام می نویسند **طبق ماده‌ی فلان قانون** یا **طبق دستور فلان‌کس** آیا بنظر استاد این کلمه ناقص نمی‌آید ؟

پاسخ : طبق در عربی‌معانی متعدددارد ویکی از معانی‌آن **چیزیست که بچیز دیگر بچسبانند** و در فارسی بمعنی **مطابق وموافق** استعمال کرده‌اند واین معنی مخصوص بزبان فارسیست وقتی که میخواهند بگویند این مطلب مطابق ماده‌ی فلان قانونست یا مطابق‌دستور کسیست‌حتماً باید دراول‌آن‌کلمه‌ی **«بر»** را بیآورند وبگویند **برطبق ماده‌ی‌فلان‌قانون** یا برطبق دستور فلان کس واگرطبق تنها بگویند و برطبق نگویند درست نیست .

آیا این کتابها را باید خواند؟

مهمترین کتاب دربارهٔ صنایع شعری، ادبیات و تاریخ ادبیات فارسی کدام است؟

بحث دربارهٔ تلفظ اعداد مرکب

و : اینجانبه، مدیره، رقاصه و کمینه

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که آیا نه کتاب، کیمیای سعادت غزالی، زین الاخبار گردیزی، سیاست نامه، قابوسنامه، اسرارالتوحید، ترجمه تفسیر طبری (که اشتباهاً تفسیر طوسی نوشته‌اند)، تفسیرابوالفتوح رازی، تفسیرمیبدی و گلستان سعدی‌را عموماً باید مطالعه کرد یا برخی ازآنها را؟

پاسخ : ازین سئوالی که کردید بسیار ممنون شدم زیرا که بحث درین زمینه اهمیت فوق‌العاده‌ای برای زبان فارسی دارد. اولا این نکته را بگویم که در عصر و دورهٔ ما هرزبانی مورد استعمالهایی پیدا کرده که در قدیم نبوده، در قدیم نثر را تنها برای این میخواستند که تا تاریخ یا کتاب اخلاق وفلسفه و موعظه، یا کتابهای مذهبی وعلمی بآن بنویسند. عدهٔ خواننده از امروز خیلی کمتر بود، صنعت چاپ در همه جا رواج پیدا نکرده بود و بهمین جهت یك نوع نثر مصنوعی پرتکلف را که چند نویسندهٔ بی ذوق برای خود نمایی و برای این که نشان بدهندزبان عربی را خوب میدانند اختراع کرده بودند سرمشق و سند برای زبان فارسی میدانستند

امروز گذشته از کتابهای علمی ، ما زبان فارسی را برای روزنامه ، مجله ، اعلان ، قوانین وآیین نامه‌ها ، مکاتبات دولتی ،رمان ، داستان، تئاتر ، رادیو وتلویزیون درهمه جا لازم داریم و هیچ کدام از موارد استعمالی که گفتم جای فضل‌فروشی و خودنمایی نیست ، زبانی که درین موارد بکار می بریم باید زبانی باشد که خواننده‌ی متوسط برای فهم‌آن مجبور نشود بکتاب لغت رجوع بکند ، باید در منتهای سادگی و روانی و بقول بچه‌ها مثل‌آب باشد . درین صورت کتابهایی را که عمداً برای خود نمایی مشکل نوشته‌اند و حتی کلماتی از زبان عربی درآنها آورده‌اند که عربها خودشان هم بزبان نمی‌آورند باید بکنار بگذاریم .

از جمله تاریخ وصاف ، تاریخ معجم ، مرزبان نامه ، دره‌ی نادره ، در ردیف دشوارترین وپیچیده‌ترین آثار گذشته قرار دارند .

پرسش : پس این که قدما این کتابهایی راکه اسم بردید ترجیح میدادند برای چه بود ؟

پاسخ : اولا قدمای ما این احتیاجاتی را که ما امروز داریم نداشتند ثانیاً عقیده‌ی بسیار نادرستی داشتند وآن این بود که هرچیزی هر چه مشکل تر باشد و دیرتر مردم آنرا درك بکنند بیشتر اهمیت دارد و عالمانه ترست !

پرسش : استاد محترم لطفاً کتابهایی در صنایع شعری ، دستور زبان فارسی و تاریخ ادبیات فارسی از ابتدا تا معاصر را معرفی فرمایید .

پاسخ : بهترین کتاب در **صنایع شعری** کتاب **حدائق السحر فی دقایق الشعر تألیف رشید الدین وطواط** شاعر معروف قرن ششم است که تا کنون چندبار چاپ شده است دیگر کتاب «دستورنامه» تألیف آقای دکتر مشکور است .

اما تاریخ ادبیات فارسی بهترین کتاب **تاریخ ادبیات** فارسی تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشکده‌ی ادبیاتست و بدوره‌ی معاصر نرسیده است .

دیگر ترجمه دو جلد سوم و چهارم تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون خاور شناس انگلیسی است که جلد سوم را آقای علی اصغر حکمت بنام **از سعدی**

تا جامی ترجمه و چاپ کرده است وجلد چهارم را با **ذیلی** دربارهٔ ادبیات معاصر مرحوم رشید یاسمی چاپ کرده است .

پرسش : بنظر می رسد که در تلفظ کلمات از **یازده الی نوزده** فقط کلمهٔ **چهارده** صحیح گفته میشود و بقیهٔ کلمات که بترتیب می بایست **یك ده و دو ده و سه ده و پنج ده** الی آخر گفته شود بطوری که استحضار دارید بصورت معمول ادا می گردد . در صورتی که تلفظ کلمهٔ چهارده صحیح باشد علت ادای بقیهٔ کلمات بصورت معمول چیست وآیا تغییر تلفظ آنها در اثر تحولی پیش‌آمده است یا خیر ؟ لطفاً در اینمورد توضیح فرمایید .

پاسخ : علت اینکه **یازده‌را یك‌ده** و دوازده را دو ده و سیزده را سه ده و پانزده را پنج ده و شانزده را شش ده و هفده را هفت ده و هجده را هشت ده و نوزده را نه ده نگفته‌اند اینست که اولا اگر دوازده را دو ده میگفتند معنی بیست میداد یعنی دو بار ده و دو ده تا و سه ده سی معنی میداد و نه سیزده و پنج ده پنجاه معنی میداد و شش ده شست و هفت ده هفتاد وهشت ده هشتاد و نه ده نود میشد برای این که این اشتباهات پیش نیاید یازده و دوازده و سیزده وپانزده و شانزده و هفده و هجده و نوزده گفته‌اند . اصل کلمهٔ یازده هم **یانزده** بوده است چنانکه در کتابهای قدیم همین طور نوشته‌اند و دوازده را **دوانزده** نوشته‌اند یعنی یانزده و دوانزده‌هم مانند **پانزده و شانزده** بوده است اما هفده‌را در کتابهای قدیم هفت ده و هجده را **هیجده** و هژده یا **هیژده** هم نوشته‌اند در هفده اگر هفت ده می گفتند ، (ت) و (دال) پشت سرهم سنگین می شد و همین طور اگر هجده را هشت ده میگفتند باز (ت) و (دال) که دنبال هم باشند کلمه را سنگین میکند و این کار را در زبان دری یعنی این زبانی که امروز ما حرف میزنیم از خیلی قدیم کرده‌اند .

پرسش : می خواستم بپرسم این که خانمها در موقعی که چیزی می‌نویسند و بخود شان **این‌جانبه** می گویند درستست ؟

پاسخ : ازین نادرست‌ترچیزی نیست .چون در زبان عربی مذکر ومؤنث‌هست

و یکی از محسنات زبان فارسی اینست که این اشکال را ندارد تصور کرده‌اند که برعایت زبانهایی که مذکر و مؤنث دارند برای زنان حتماً باید صفت مؤنث بیاورند و حتی اسامی مذکر را مؤنث بکنند مثلاً برای خانمی که دبستان یا دبیرستانی را اداره میکند **مدیره** بگویند در صورتی که در زبان عربی **هم** برای این **مقصود** چنین کلمه‌ای نیست وهمین طور کلمه‌ی **رئیسه** یعنی زنی که ریاست بکند در عربی نیامده‌ است مدیره تنها مؤنث صفت مدیر و رئیسه مؤنث صفت رئیس است . در عربی گاهی برای صفت مذکری که بجای اسم استعمال میشود کلمه‌ی مؤنث معمولست مثل شاعر که مونث آن **شاعره** آمده است و حتی **رقاصه** هم درست نیست مگر این که صفت باشد . در نتیجه‌ی همین اشتباهات کلمه‌ی جانبه را هم جعل کرده‌اند . مردان برای اینکه من نگویند و ننویسند و من گفتن را بی جهت بی ادبی فرض کرده‌اند در حق خودشان گفته‌اند این جانب در صورتی که جانب در اصل بزبان تازی بمعنی پهلوست و در فارسی بمعنی سو وجهت و طرف هم استعمال شده است . با همه‌ی اینها دلیل نیست که زنان خودشان را جانبه بگویند زیرا که نه تنها برخلاف قاعده است بلکه جنبه تحقیر وتوهین هم دارد زیرا که **جانبه** در لغت عرب بمعنی **زن کوتاه قد و خوار وذلیل** است و دلیل ندارد که زنی خود را پست بکند و این لغت را درباره‌ی خود بکار ببرد . درین جا نکته‌ی دیگری هم هست وآن اینست که برخی و مخصوصاً خانمها تصور کرده‌اند که **کمینه** مؤنث کمین است و زنی که می‌خواهد شکسته نفسی بکند باید بخود کمینه بگوید . چون در فارسی مذکر و مؤنث نیست کمینه مؤنث کمین نیست و **کمین و کمینه** مثل **مهین ومهینه** هر دو یك معنی دارد چنانکه **دیرینه** همان معنی دیر را دارد و من چنانکه سابقاً هم گفتم هیچ دلیلی نمی‌بینم که کسی که از خود حرف بزند ضمیر من را نیاورد و اگر مرد است این جانب بگوید یعنی این طرف و این سمت و اگر زنست این جانبه یا این کمینه بگوید . در هیچ زبانی من سراغ ندارم که کسی از من گفتن احتراز بکند وهمین طور کسی که برای خودش ما می نویسد ومیگوید باید این عادت را ترك بکند زیرا که ما ضمیر جمع است برای چند نفر ونه برای یك نفر .

تلفظ صحیح «مفاصا» چیست؟

معانی واپسین، آخر، کافر و املای درست زرع

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید نتیجه‌ای را که از حساب بدست می‌آید **مفاصا** (بضم میم) باید گفت یا **مصافا** بفتح آن زیرا که درین مورد اختلافیست.

پاسخ: **فِصی** (به کسرفاء) یا فَصی بفتح فاء در زبان عربی بمعنی **جدا کردن چیزی از چیزی** و رها کردنست ومفاصا از این ریشه آمده است، یعنی عمل جدا کردن. **صفا** بمعنی **صاف شدن وروشن شدنست**. از ماده فصی مفاصات بمعنی جدا کردن آمده است اما از ماده صفا مصافات یا مصافا نیامده است درباره‌ی حساب چون غرض جدا کردنست و نه صاف شدن، پیداست که مُفاصا باید گفت. در همین زمینه اشکال دیگریست وآن اینست که پاك کردن حساب را **تسویه** باید گفت یا **تصفیه** «تسویه» اصلا بمعنی **راست و برابر کردنست** و در موردِ حساب بهمین صورت آمده است.

اما چون روشن کردن حساب و بپایان رساندن آنرا در فارسی پاك کردن میگویند، و میگویند فلان حساب پاك شد برخی تصور کرده‌اند که درین مورد باید تصفیه گفت که بمعنی **صاف کردن و پاك کردنست** اما در عربی درین مورد تنها کلمه‌ی تسویه بکار رفته است و نه تصفیه.

پرسش: می‌خواستم بپرسم این کلمه‌ی عربی (آخر) که بمعنیِ **واپسین** است و در مقابل اول بکار میبرند، آخر درستست **یا** آخر (یعنی بفتحِ یا بکسرِ خاء؟)

پاسخ : این هردو کلمه درعربی‌هست ،آخر بفتح بمعنی **دیگرو دیگری** وآخر بکسر بمعنی **پسین وضد نخستین** است .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کافر** هم همین حال را دارد .

پاسخ : بله اصل‌آن در عربی کافر Kafer است اما در فارسی معمول شده است کاَفر بگویند .

پرسش : استاد محترم حالا که گفتگو ازآ َخر و آ ِخر پیش آمد بفرمایید‌آیا این ترکیب **بالاخره** درستست یا نه ؟

پاسخ : این از بدعت‌های مترجمان دوره‌ی اخیرست که این ترکیب غلط را ساخته‌اند وبیشتر زیرسر کسانی است که‌از فرانسه ترجمه کرده‌اند ، درفرانسه کلمه‌ی Enfin هست که اصلا بمعنی **خلاصه ومختصر** است چنانکه در فارسی هم می گوییم **خلاصه‌ی کلام** و «مختصر کلام» برای نتیجه گرفتن ازمطلب ، درضمن‌این کلمه عیناً همان معنی **سرانجام** وعاقبت در فارسی را می‌دهد ، مثل این که می گوییم سرانجام این‌کار بآخر رسید و عاقبت این‌کار تمام شد ، دراین صورت این ترکیب بالاخره نه تنها غلطاست ،بلکه لزومی‌هم ندارد. بجای‌اینکه بگوییم «بالاخره‌فلانی وارد شد»آیا بهتر نیست بگوییم سرانجام وارد شد ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه که در مقیاس طول بکار می‌برند زرع با (ز) است یا ذرع با (ذال) ؟

پاسخ : زرع با (ز) بمعنی **کشت‌وکاشتن** است و دراین جا مورد ندارد ، ذرع با (ذال) بمعنی **اندازه‌گرفتن** جامه وباصطلاح خودمان **گزکردنست** واصل‌آن در عربی **ذراع** است، بمعنی **پهنای یك دست** یا باصطلاح خودمان یك **وجب** و در ضمن بمعنی **آرنج وبازو** هم هست و بهمین جهت یك ذرع یعنی باندازه‌ی بلندی از سرانگشت تاآرنج که در قدیم مقیاس طول بوده است در فارسی‌هم **ذراغ** را باین معنی آورده‌اند و هم **ذرع** را پس مقیاس طول ذرع ، با (ذال) است نه زرع با (ز)

بحث درباره‌ی پساوندها ...

«ه»، بادیه، همایون یا همیون، رحمن یا رحمان و مشابه آنها کدام درست است؟

طرز بنای صفت از افعال امر در فارسی و چند نکته‌ی ادبی دیگر

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید پساوند «**چی**» که در کلمات **شکارچی و تماشاچی** وغیره آمده چیست و آیا درست است یا نه؟

پاسخ : این پساوند را از زبان ترکی گرفته‌اند و در ترکی درباره کسانی که متصدی و یا دارنده‌ی چیزی باشند استعمال میشود. متأسفانه در فارسی درباره‌ی این پساوند خیلی زیاده روی کرده‌اند و انواع و اقسام کلمات مرکب با «**چی**» درین زمانهای اخیر معمول شده است. اگر هر دو جزء کلمه ترکی باشد میتوان پذیرفت مثل **چورکچی** یعنی متصدی نان که از چرك بمعنی نان ساخته شده یا **باشماقچی** بمعنی کفش دار که از باشماق بمعنی کفش ساخته‌اند یا **قورچی** بمعنی اسلحه دار که از قور بمعنی اسلحه ساخته‌اند، اما چی در دنبال کلمات فارسی بنظر من زشت است و باید ترك کرد مثلا **قاطرچی** را در فارسی درست **استربان** باید گفت یا **خرکچی** را ازقدیم **خربنده** میگفتند برای همین دو کلمه‌ی **شکارچی وتماشاچی** الفاظ فارسی داریم شکارچی را **شکارافکن** و حتی گاهی **شکاری** گفته‌اند و تماشاچی را میتوان باکمال سهولت **تماشاگر یا تماشایی** گفت همچنین چه ضرر دارد بجای **شیپورچی** بگوییم **شیپوردار** و بجای **تفنك‌چی** بگوییم **تفنك‌دار** یا بجای **توپچی** بگوییم **توپ‌بان** یا **توپ بر یا توپ‌انداز**، بسته باینکه توپچی مستحفظ باشد یا راننده‌ی آن

و یا کسی که توپ را در میکند .

پرسش : استاد محترم ! **جمع قاضی قضات** درستست یا قضات (با تشدیدضاد)؟

پاسخ : حتماً **قضاة زیرا که** در اصل عربی تشدید ندارد ونظایر دیگر هم هست مثلا **کافی** را **کفاة** بی **تشدید** جمع می بندند و بهمین ترتیب جمع قاضی قضات است بی تشدید .

پرسش : آیا **تابستانه و زمستانه** که‌بیشتر سرزبان فروشندگان هست‌درست است یا نه ؟

پاسخ : بهیچ وجه‌درست نیست زیرا که درفارسی منسوب بتابستان را**تابستانی** باید گفت، باید گفت کفش‌تابستانی نه‌تابستانه و منسوب به زمستان هم **زمستانی**میشود ونه زمستانه وباید گفت رخت زمستانی‌نه رخت زمستانه.قاعده ساختن کلماتی که‌به‌آنه ختم میشود و بعضی ازآنها **هم صفت** است وهم **باصطلاح** من، معین فعل، یعنی صفتی که معنی فعل را روشن میکند، **اینست** که اسم یا صفت را بالف ونون جمع می‌بندند و **ها** درآخرآن اضافه‌میکنند، مثلا **خسرو** را جمع می‌بندند میشود **خسروان** و بعد ازآن **خسروانه** می‌سازند وهمین طور **شاهانه** از شاه و **جانانه** از جان و **مردانه** از مرد و**زنانه** از زن و**بچگانه** ازبچه که جمع‌آن بچگان میشود، حتی‌با کلمات عربی‌همین کار را میکنند شاعر را شاعران جمع می‌بندند وشاعرانه میگویند و صمیم را صمیمانه ومتاسف را متأسفانه وحتی با صفات مرکب این‌کار را میکنند مثل**بدبختانه** **و دلیرانه** و غیره.در هرصورت زمستانه وتابستانه نمی‌توان گفت .

پرسش : آیا با هر صفت مرکب میتوان این‌کار را کرد مثل**روشنفکرانه** **صاحبدلانه خودپسندانه داوطلبانه** وغیره

پاسخ : اگر کلمه سنگین نشود میتوان این‌کار را کرد مثل داوطلبانه . اما تصدیق بفرمایید که روشنفکرانه و صاحبدلانه و خدا پسندانه خیلی سنگین است و بهمین جهت بایدآنها را غلط دانست . چنانکه مثلا اگر کارگرانه بگوییم چقدر کلمه سنگین و دراز میشود یا آزادی طلبانه و آزادی خواهانه که همین حال را پیدا میکند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **ده** را که بعضی **دیه** مینویسند درست میدانید ؟

پاسخ : در قدیم برای این که حرکت بعضی از کلمات را معین بکنند - چون در خط عربی جز اعراب گذشتن وسیله‌ی دیگر نیست - گاهی **ه** و گاهی **ی** را جانشین کسره میکردند مثل «**که**» که در قدیم **کی** با یا نوشته‌اند و **چه** که **چی** هم نوشته‌اند در کلمه‌ی **دِه** هم برای اینکه با **دَه** عدد اشتباه نشود دیه می‌نوشتند اما کسی دیه نمی‌خواند و همه‌ده میخواندند و دلیل آن کلمه‌ی **دهگان** است که متأسفانه درین اواخر دیده‌ام بعضی **دیه‌گان** مینویسند ودرشعر هم متأخرین گاهی بهمین صورت آورده‌اند و بهیچ وجه درست نیست .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی «**همایون**» را که گاهی‌در کتابها **همیون** نوشته‌اند آیا درست است ؟

پاسخ : خیر درست نیست، حتماً این کلمه الف دارد و از همان کلمه‌ی**همای** معروف ساخته شده است چون در خط عربی قدیم و مخصوصاً در قرآن گاهی الفهای ممدود را نمی‌نویسند ،مثلا **رحمان** را **رحمن** و **ملائکه** را **ملئکه** نوشته‌اند برخی تصور کرده‌اند که این کار را در زبان فارسی هم میتوان کرد و همایون را همیون نوشت .

پرسش : آیااین‌دو کلمه‌ی **فریباوکوشا** که‌اخیراً خیلی‌بیش از سابق‌استعمال آندو رواج گرفته است درستست ،واگردرست است مطابق چه قاعده است ؟

پاسخ : بله هر دو درست است وحتی خیلی هم فصیح است . قاعده اینست که بآخر اول شخص مفرد فعل امر الف اضافه میکنند و از آن صفت میسازند مثل همین فریبا از فریب بمعنی **فریبنده** و کوشا از کوش بمعنی **کوشنده** و نظایر بسیار برای این کلمات در فارسی داریم مثل **رسا** از **رسیدن** و رس ،و**گویا** و **جویاو** **پویا** از گوی و جوی و پوی و **شنوا** از شنو و **پزا** از پز و **زیبا** از زیب و **بینا** از بین اما از هر مصدری نمیتوان ساخت چنانکه از گردیدن**گردا** و از دوختن **دوزا** و از سوختن **سوزا** نساخته‌اند و درضمن کلمات قدیمی هست که حالا دیگر استعال نمیشود

مثل **میرا** از مردن . گاهی هم از فعل مرکب میسازند مثل تازه **زا** از فعل **تازه زاییدن** و **دیرپا** از فعل **دیر پاییدن** .

پرسش : کلمه‌ی **هزینه** را که فرهنگستان بجای خرج تصویب کرده است آیا در هرجایی که سابقاً کلمه‌ی **خرج** عربی را بکار میبردند میتوان استعمال کرد ؟

پاسخ : نه در همه جا، مثلا درین اصطلاح فارسی که «هرچه میگویم بخرجش نمیرود » نمیتوان گفت هرچه می گویم بهزینه‌اش نمی‌رود .

پرسش : استاد محترم سابقا دیدم در باره‌ی آن چیزی که روز و ماه و سال را در آن چاپ میکنند و معمولا تقویم میگویند کسی نوشته بود **ارزیابی** سال۱۳۳۸ بجای **تقویم** سال ۱۳۳۸ آیا این درستست ؟

پاسخ : نه تنها درست نیست بلکه خنده دارهم هست . کلمه‌ی **تقویم** عربی در فارسی دو مورد استعمال دارد، یکی همان که شما گفتیدو **صورت روز و ماه و سال** درآن نوشته میشود و دیگر تقویم بمعنی **قیمت کردن** است . فرهنگستان ارزیابی را برای تقویم بمعنی قیمت کردن بکار برده است و آن را از کلمه‌ی ارز و ارزش بمعنی قیمت گرفته‌اند و تنها مورد استعمال آن در همین جاست نه هرجایی که کلمه‌ی تقویم عربی استعمال میشود .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که این کلمه را **عمران** (بکسر عین) باید خواند یا **عمران** (بضم عین) ؟

پاسخ : اصل کلمه درزبان عربی عُمران بضم اول است بمعنی **آبادانی** .این که بعضی عمران بکسر میخوانند بواسطه‌ی اینست که نام پدرموسی پیغمبر عمران بوده‌است و یکی از سوره‌های قرآن آل عمران است تصور کرده‌اند همه جا باید عمران بگویند اما(بنگاه عمران) غلط و درست آن بنگاه عُمران است .

پرسش : خوب شد این دو کلمه‌ی **آبادانی** و **آبادی** را فرمودید آیا هردویك معنی دارد ؟

پاسخ : نه، آبادانی بمعنی **عمل آباد کردنست** مثلا میگوییم مالك ده در «آبادانی»

ده خود اهمال میکند. اما آبادی بمعنی **جای آباد شده** است، مثلا میگوییم شهر یزد پانصد آبادی دارد اما بالعکس نمیتوان گفت مالك در «آبادی» ده خود اهمال میکند و نمیتوان گفت «آبادانی»های مهم اطراف طهران، ورامین وشهریارست.

پرسش: استاد محترم آیا این جمله «**در روی فلان موضوع کار کردم و روی این مطلب فلان کس مطالعه کرده است**» درست است یا خیر؟

پاسخ: کاملا حق با شماست. این هم نظیر همان ترجمه‌های غلطی است که سابقاً بعضی از آنها را گفتم واز شیرین کاریهای مترجمان امروز است که از زبان فرانسه ترجمه میکنند در فرانسه کلمه Sur دو معنی دارد یکی بمعنی **روی چیزی** و دیگر بمعنی **در باره‌ی چیزی**، این آقایان بجای اینکه بگویند فلانی در باره‌ی تاریخ فلان جا مطالعه میکند، گفته‌اند در روی تاریخ فلان جا، و بجای آنکه بنویسند در باره‌ی فلسفه داروین کار میکند نوشته‌اند، درروی فلسفه داروین، مثل اینکه فلسفه‌ی داروین را روی زمین پهن کرده باشند و در روی آن فلان کار را کرده باشند که البته با منطق وفق نمیدهد.

پرسش: ملاحظه فرموده‌اید که بچهای نو آموز **الف «است»** را که سابقا نمیخواندندو بکلمه‌ی پیش‌می‌چسباندند، حالا غلیظ تلفظ می کنندو مثلامیگویند: ایران وطن عزیز ما است. آیا این درستست؟

پاسخ: بنظر من نه تنها نادرست بلکه زشت هم هست. **الف «است»** همیشه می‌افتد مثلا **دیر است** غلط است باید گفت **دیرست**. یا **هوا گرم است** را باید گفت **هوا گرمست** و حتی در قدیم این الف ها را می نوشتند و در ترکیب هوا گرمست میم آخر گرم را بسین اول کلمه‌ی «است» می‌چسباندند. بطریق اولی ایران وطن عزیز ما است نباید گفت و باید گفت ایران وطنِ عزیزِ **ماست** چنانکه نمی گوییم: این کفش مال شما است و این مادر تو است و این پدر من است.

بهبود یا بهبودی

تلفظ صحیح کشتی ، بازرگان ، بناگوش ، درست ، طراز و تخفیف کلمه‌ی شالوده و ناامید چگونه است ؟

بحث در باره‌ی یک جمله از گلستان سعدی

پرسش : استاد محترم . برخی کلمه‌ی « **بهبودی** » را « بهبود » مینویسند و تلفظ میکنند لطفاً بفرمایید کدام درست ترست !

پاسخ : متأسفانه در برخی از فرهنگها این کلمه را « **بهبودی** » یعنی با یا ضبط کرده‌اند ولی این درست نیست زیرا که **بهبود** خود اسم فعل است یعنی اسمی که از فعل ساخته شده است و اگر بهبود صفت بود ممکن بود« یا» بآخر آن بیفزایند تا حالت اسم را پیدا بکند، ولی بهبود صفت نیست و چنانکه گفتم اسم فعلست و معنی آن حالت بهترشدن یا بهتر کردن‌است مانند **کم بود** که حالت کم بودن را میرساند. کسانی که بهبودی مینویسند تصور میکنند که بهبود حالت صفت را دارد و چون اسم مرکب است دیگر حاجت به یا که در آخر صفت می‌آورند تا آنرا تبدیل باسم بکنند نیست .

پرسش : آیا **کِشتی** درستست یا **کَشتی** ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم **کِشتی** ضبط کرده‌اند هم **کَشتی** و در زبان مردم هم همین حال را دارد بهمین جهت باید هردو را درست دانست و بیشتر بسته بعادتست

که کسی کَشتی تلفظ میکند و دیگری کِشتی .

پرسش : آیا **طراز** را با تای دو نقطه باید نوشت یا با تای مألف ؟

پاسخ : **تراز** اصلا کلمه‌ی فارسی‌است ومصدر آن **ترازیدن** است بهمین جهت فرهنگستان هم که تراز نامه را برای صورت عایدات ومخارج شرکت‌هاوضع کرد با تای‌دونقطه تصویب کرد . امااین کلمه بزبان‌عربی هم رفته وعربها باطای‌مالف‌نوشته‌اند و دلیلی ندارد که ما در فارسی املای عربی‌آنرا رعایت بکنیم .

پرسش : لطفا توضیح فرمایید بابل بضم سوم‌درستست یا بابل بکسر سوم ؟

پاسخ : هر دو درستست واسم دوشهرمختلف است. شهری که پایتخت‌آسوریان قدیم بوده و حال ویرانه‌هایی ازآن در عراق یا بین‌النهرین باقیست بابل بکسر سوم‌است ،و بابل بضم شهردیگریست در مازندران که در کنار **رودی واقع شده که اسم** آن رودهم‌بابل است ونواحی مجاورآنرا **بابل‌کنار میگویند .**

پرسش : آیا این کلمه‌ی **شالوده** را با واو باید دانست یا **شالده** بی واو

پاسخ : هر دو کلمه درستست اصل کلمه‌ی **شالوده** باو اوست و**شالده** بی واو مخفف‌آنست ، چنانکه **بیهده** هم مخفف **بیهوده** است این که در فرهنگها شالده را ضبط کرده‌اند و شالوده را ننوشته‌اند برای اینست که فرهنگ نویسان کلمه‌ای را که همه میدانند و معمول همه است ضبط نمیکنند وآنچه راکه معمول نیست یاکمتر معمول است مینویسند. چون شالوده را همه میدانند تنهاشالده راکه کمتر معمولست ضبط کرده‌اند .

پرسش : لطفا توضیح فرمایید تفاوت کلمه‌ی **نا امید** و **نومید** چیست ؟

پاسخ : هر دو کلمه درستست منتهی‌اصل کلمه‌**او مید** بوده است که بعدمختصر شده و بصورت **امید** درآمده است ازاومید کلمه‌ی «**نااومید**» ساخته‌اند وچون سنگین بوده است دو الف را از وسط انداخته‌اند و کلمه راکوتاه کرده‌اند و نویسندگان **نومید** گفته‌اند و از امید هم کلمه ناامید را ساخته‌اند و بهمین جهت هر دو درستست .

پرسش : استاد محترم : آیا **بَنا گوش** با فتح باء درستست یا بنا گوش با ضمِ آن ؟

پاسخ : حتما بنا گوش بضم ب درستست زیرا که این کلمه از لفظ **بُن** بمعنی ته و بیخ و کلمه‌ی گوش ساخته شده و معنی آن **بیخ گوش** است و باید گفت بُنا گوش نه بنا گوش .

پرسش : اخیراً معمول شده مثلابجای، **بیست و پنجم** مهرماه میگویند: **بیست و پنج** مهرماه ،آیااین درستست ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست زیرا که‌این جا، جای **خود عدد** نیست بلکه جای **مرتبه‌ی عدد** است هم چنانکه دوم و دومی را نمیشود دو گفت : مثلاً کسی نمیگوید **پسردومین** ،بجای **پسردوم من** ،روزبیست‌وپنجم راهم نمیتوان روز بیست‌ـ و پنج گفت .

پرسش : پس این اشتباه از کجا پیدا شده است ؟

پاسخ : این اشتباه را گویا اول کسانی که از زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند رواج داده‌اند در این زبان روز بیست و پنجم را هم میتوان بیست و پنجم گفت و هم میتوان بیست و پنج گفت ، منتهی در اولِ آن حرفِ تعریف میآورند . در فارسی که اینکار رانمیتوان کرد حتما باید « بیست‌و پنجم مهر ماه » گفت و « نه بیست‌وپنجِ مهرماه» . چنانکه کسی نمیگوید رسیدیم بروزِ سهِ مهرماه بلکه میگوید رسیدیم‌بروز سیمِ مهر ماه .

پرسش : آیا **بازرگان** بفتح راء درست است یا **بازُرگان** بضمِ آن ؟

پاسخ : حتماً **بازَرگان** زیرا که در اصل **بازارگان** بوده است یعنی کسی که در بازار کار میکند و مُخفَّفِ **بازارگان** ، **بازَرگان** میشود نه بازُرگان .

پرسش : در کتابها و جراید زیاد مینویسند . **ینگی‌دنیا** ،لطفاً بفرمایید اینجا کجاست ؟

پاسخ : این کلمه مرکب از یك لفظ ترکی **ینگی** است که با یا و نون و گاف

مینویسند اما خود ترکها **ینی** تلفظ میکنند بمعنی **نو جدید و تازه** و مراد از ینگی دینا همین **آمریکاست** که اروپائیان تامدتی بآن **دنیای جدید** میگفتند زیرا که تازه کشف شده بود و دنیای جدید را بترکی ترجمه کرده ینگی دنیا گفته‌اند و از راه زبان ترکی بایران هم سرایت کرده است لابد یادتان هست که یکی‌ازآبادیهایِ سر راه طهران بقزوین **ینگی‌امام** نام دارد که عوام **ینگه‌امام** میگویند وآنهم بمعنیِ امامزاده‌ی تازه است.

پرسش : لطفاً بفرمایید **نمسه** کجاست و این کلمه را که در کتابهای‌سابق‌آمده است چطور باید تلفظ کرد؟

پاسخ : باید **نِمسه** تلفظ کرد و آن همین **کشور اتریش** امروزست. این کلمه از زبان روسی آمده و اصل‌آن درروسی **نمیتس** Nemiets است بمعنی **بیگانه**. روسها بآلمانها و **اتریشیها** نمیش Ne miets میگفتند زیرا که نسبت بروسها بیگانه بودند هم چنانکه عربها هم سابقاً بماایرانیان **عجم** میگفتند یعنی **غیر عرب**. کلمه‌ی **نمیش** روسی هم در قرن گذشته در ایران به **نمسه** بدل شده است و حتی اتریشی را **نمساوی** هم نوشته‌اند.

پرسش : **ختا** که اینهمه در شعر آمده و **ختا** و **ختایی** گفته‌اند کجاست و آیا باید باتای دو نقطه نوشت یاباطای مالف؟

پاسخ : **ختا** یا **ختای** نام **قسمت غربی کشورچین** است و روسها هنوز بچین می گویند **کیتای** Kitay اما چرا باید با طای مألف نوشت، این که کلمه‌ی عربی نیست اگردرشعر باطای مألف نوشته‌اندخواسته‌اندجناس یاتجنیس با **خطای** عربی‌بمعنی **خبط** و **اشتباه** بکنند وگرنه باتای دو نقطه مینوشتند.

پرسش : آیاکلمه‌ی **زَوار** بفتحِ زاء درست است یا **زُوار** بضم زاء؟

پاسخ : درعربی هردوکلمهٔ هست **زوار** بفتح یعنی بسیار زیارت کننده وصیغه‌ی مبالغه است برای کسی که مکرر بزیارت رفته باشد و **زوار** بضم **جمع‌زائر** است یعنی زیارت کنندگان. بنابراین جمع کسانی راکه از زیارت برمیگردند زُوار باید

گفت یعنی زائران و زیارت کنندگان و نه زوار .

پرسش : استاد محترم توضیح فرمایید این شعر سعدی چه معنی دارد ؟

نخلبندم ، ولی نه در بستان — شاهدم من ، ولی نه درکنعان

پاسخ : راستش را بخواهید این شعر را در دهان سعدی گذاشته‌اند . سعدی این مطلب را گفته است ولی به نثر و نه بشعر . در دیباچه‌ی گلستان می گوید : **نخل بندی دانم ولی نه دربستان وشاهدی فروشم ولی نه در کنعان** . در قدیم کسانی بوده‌اند که از موم ، گل و گیاه درست میکرده‌اند و میفروخته‌اند چنانکه هنوز هم گاه‌گاهی دیده میشود و این اشخاص را **نخل بند** میگفتند یعنی **کسی که با موم گل و گیاه بسازد و رنگ بزند.** کسانی هم بوده‌اند که با موم شکل انسان وجانور را می‌ساختند و بآنها **نقشبند** میگفتند این که سعدی گفته است :

«نخل بندی دانم ولی نه در بستان» یعنی میتوانم با موم ، گل و گیاه بسازم ولی در بستان جای این کار نیست زیرا که گل و گیاه درآنجا هست و دیگر حاجت بساختن با موم نیست و این که می گوید شاهدی فروشم ولی نه در کنعان **کنعان** نام یکی از شهرهای قدیم فلسطین است و شاهد در عربی معانی فراوان دارد ازآن جمله هم بمعنی **زن خوش اندام و زیبا** و هم بمعنی **مرد خوبروی** است و کنعان نام شهریست که یعقوب پدر یوسف پیامبر درآنجا بود و چون در داستان یوسف هست که برادرانش بر او حسد بردند و او را بچاه افکندند و مردم کاروانی او را یافتند و اسیر کردند وفروختند. سعدی می گوید شاهدی فروشم ولی نه در کنعان یعنی مرد زیبا دارم که بفروشم اماجای فروش آن در کنعان نیست که یوسف درآنجاست زیرا که یوسف بزیبائی معروف بوده است و مقصود واقعی سعدی ازین تعبیر اینست که هنر دارم اما در برابر هنرمند تر از خودکاری از من برنمی‌آید . کسانی که در گلستان سعدی دست برده‌اند این دو جمله‌ی سعدی را باین صورت بشعر درآورداند و گفته‌اند :

نخل بندم ، ولی نه در بستان — شاهدم من ولی نه در کنعان

ببینید چه تفاوتی در میان آن دو جمله فصیح و محکم سعدی با این شعر هست.

آقا زاده یا خانم زاده؟

بحث درباره‌ی اعداد، جمع اسامی مختوم به هاء غیر ملفوظ و املاء کلمات همزه دار

تلفظ درست «ابریشم»

آیا تربیت، خوی طبیعی را میتواند از بین ببرد؟

پرسش: کاغذیست از یك دوشیزه‌ی ۱۵ ساله که ضمن آن سئوال جالبی کرده - می گوید آیا حرف **ژ** فارسی‌است؟ مثلا **ژانه** و **ویژه** و ازین قبیل جزو کلمات‌فارسی هستند پس چرا اسم **ژرژ** و **ژان** و ازین قبیل جزو فارسی نیستند و جزو کلمات خارجی‌اند؟

پاسخ: البته‌همه‌ی کلمات زبان ما که **ژ** دارند مثل **ژاله** و **ویژه** و **منیژه** و **مژه** فارسی هستند بجز یك کلمه که آنرا غلط می‌خوانند و آن کلمه‌ی **هژبر** بمعنی‌شیرست این کلمه فارسی نیست وعربیست وباید با **ز** خوانده شود.

اما چه شده که در زبانهای دیگر هم کلماتی مثل **ژرژ** و **ژان** و نظایر آنهاهست این بواسطه اینست که در بعضی از زبانها حرفِ **ژ** هست از آن جمله در زبان فرانسه و درهر صورت در خیلی از زبانها حرف **ژ** نیست.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید چرا در موقع نوشتن اعداد فارسی همگان

می‌نویسند **یکصد دویست سیصد** وحتی خودجنابعالی هم شایدچندین مرتبه‌نوشته باشید در صورتی که خوبست بنویسند **یکصد دو صد سه صد** الی آخر...

پاسخ : این بسته بعادت اشخاص است زیرا که هم **صد** درستست و هم **یکصد** و بهمین جهت بعضی‌ها صد می گویند و برخی یکصد اما **دویست** ظاهراً مخفف **ده‌بیست** یعنی ده تا بیست تاست و بهمین جهت برخی این شکل و برخی آن شکل دیگر را بکار می‌برند .در **سیصد** هم «**یا**» جانشین «**ها**»ی اصل کلمه است. کلمه دراصل بوده است **سه صد** و چون سه صد گفتن قدری سنگین است سیصد گفته‌اند .

پرسش : سؤال دوم اینست که‌مثلا شخصی بافرزند خویش درخیابان راه‌می‌رود دوستی باو می‌رسد بعد ازسلام و تعارف می گوید **آقازاده** چند کلاس درس خوانده‌اند چرا نمی گوید **خانم‌زاده** ،مگر کلمه‌ی‌زاده‌اززاییدن نیست اگر نیست پس چرامیگویند **نوزاد ؟**

پاسخ : فعل **زاییدن** معانی مختلف دارد یکی از معانی آن **بچه آوردن** مادرست که هم در مورد انسان بکار می‌برند و هم در مورد حیوانات دیگر. چنانکه می گویند گربه زایید معنی دیگر آن **بوجودآوردن** و نیست را **هست کردن** است و بهمین جهت در مورد پدر که فرزندی آورده است می گویند و درین جازادن و زاییدن در حق پدر و مادر هردو یکسان بکار می‌رود مثل امامزاده که نسبت بپدرست و شاهزاده که آنهم نسبت بپدرست و بهمین جهت طفل **نوزاد** را هم می‌توان بپدر نسبت داد و گفت آقای فلان اخیراً **نوزادی** پیدا کرده است . یکی از معانی زادن و زاییدن هم **ایجادکردنست** چنانکه فتنه را می گویند می‌زاید یعنی ایجاد می‌شود و زادن و زاییدن در ضمن بمعنی **ترشح کردن آب و جوشیدن چشمه از زمین هم** آمده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید جمع لغاتی مثل **کوچه،بچه ـ کوچه‌ها و بچه‌هاست** و یا **کوچها و بچها ؟**

پاسخ : از قدیم هروقت کلمه‌ای را که آخر آن **ها** (ه) هست با ها جمع

می بستند یکی ازین دو **ه** را حذف می کردند مثلا نامه‌ها را نامها و جامه ها را جامها می‌نوشتند اما چون بعضی ازین کلمات بهر دو صورت در زبان فارسی هست یعنی با **ه** و هم بی **ه** بهتر اینست که هر دو **ه** را بنویسند تا **نامه** با **نامِ** و **جامه** با **جامِ** و **کوچه** با **کوچِ** اشتباه نشود اما در **بچها** که با چیزی اشتباه نمی‌شود و بچِ در زبان فارسی نیست ضرر ندارد که بچها یعنی با یك **ه** بنویسند و اما در هردومورد بهتر اینست که هردو ه را بنویسند تاهیچ **اشتباهی** پیش نیاید .

پرسش : تلفظِ کلمه‌یِ **ابریشَم** بافتح شین درستست یا باضم شین ؟

پاسخ : کلمه‌ی ابریشم را فرهنگ نویسان بهر دو شکل ضبط کرده اند اما چون درزبان عرب که این کلمه را از فارسی گرفته‌اند **ابریشَم** ضبط کرده‌اندپیداست که اصل فارسی آن ابریشَم بافتح شین‌بوده است ودر شعرهم با کم و غیره قافیه کرده‌اند نه با سُم و دُم و مردم و مخفف آنرا هم **بریشَم** میگویند نه **بریشُم** .

پرسش : لطفا بفرمایید کلمه‌ی **مسأله** (با الف) درست است یا مسئله (باد ندانه) ؟

پاسخ : **مسأله** را باالف باید نوشت زیرا حرکتِ خودِ همزه فتحه است و الف درین جا علامت حرکت **فتحه** میباشد .

پرسش : خواهشمندم توضیح بفرمایید مقصود ازاین دوبیت شعر چیست ! شعراول اینست :

سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت وآدم شد

پاسخ : اولاً قافیه **آدم** نیست و **مردم** است زیرا این شعر از قطعه‌ی دو بیتی از گلستانست که می‌فرماید :

پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و مردم شد

و مردم با کم قافیه می‌شود نه‌آدم.اما **مقصودِ** سعدی اینست که نوح پیغمبرپسری

نا اهل داشت که بفرمان پدر رفتار نکرد و از خاندان پیغمبری پدرش او را بیرون کردند وطرد کردند اصحاب کهف سه زاهد بوده‌اند از بنی اسرائیل که در کهف یعنی درغاری در شکاف کوه شب و روز عبادت می کردند و از مردم کناره گرفته ـ بودند و سگی داشتند که پاسبان آنها و شریك زهد و عبادت آنها بود بهمین جهت چون پی نیکان را گرفت یعنی با نیکان محشور شد مردم شد ، یعنی جزو آدمیان شد و بمقام شریف انسانیت رسید. مراد سعدی اینست که اگر پسرِ پیغمبری کارِ ناشایست بکند از پسری او می‌افتد واگر سگی با مردم زاهد و عابد هم نشین بشود مثل ایشان خواهد شد .

پرسش : شعر دوم اینست :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود .

پاسخ : بچهٔ گرگ را اگر آدمی زادگان پیش خود بیاورند و مانند آدمی ـ زادگان تربیت بکنند سرانجام طبیعت حیوانی او غلبه خواهد کرد و تربیت انسانی را از یاد می‌برد وخویِ گرگی را پیش می گیرد .

بیماری واگیر یا واگیردار ؟

بحث درباره‌ی املاء درست بلهوس و بلفضول و نظایر آنها

معانی لازم ، لزوم ، لوازمات وفرق دین ومذهب و
املاء خواب و اتفاقاً و مشابه آنها چیست ؟

استاد سعید نفیسی : در برنامه‌های اخیر ما بیشتر بطرح سئوالهای شنوندگان رادیو ایران ودادن جواب به آنها پرداختیم ومجال نشد بعضی مسائل راکه گاهی خودمان در نظرمی گرفتیم طرح کنیم بهمین جهت امروز نخست چند مسأله راکه خودمان در نظر داریم طرح و بعد بپاسخ دادن پرسشها می پردازیم

گوینده : لطفاً اجازه فرمایید مسائل مختلف را مطرح کنیم . چندی پیش این موضوع طرح شده بود که درباره‌ی بیماریهایی که مبتلای آن میشوند **واگیر** باید گفت یا **واگیردار** یعنی بیماری واگیر یـا بیماری واگیردار کدام درستست چه میفرمایید !

استاد : اینگونه صفتها را **صفت فاعلی** میگویند زیرا که جانشین اسم فاعل میشود وکار اسم فاعل را میکنند . قاعده‌ی ساختن آنها اینست که کلمه‌ی دیگری را با اول شخص فعل امر ترکیب میکنند چنانکه در همین کلمه‌ی واگیر ، **«وا»** را با **گیر** که اول شخص امر از فعل گرفتن است مرکب کرده‌اند وصفت فاعلی ساخته‌اند اتفاقاً از این گونه صفت‌ها از فعل گرفتن بسیار ساخته شده . مانند **بهانه‌گیر** از بهانه گرفتن و **زمین‌گیر** از زمین گرفتن **وجهانگیر** از جهان گرفتن و **دستگیر** از دست

گرفتن . درین کلمه واگیر اصل فعل **واگرفتن** است بمعنی **سرایت کردن** و درین صورت دیگر بفعل دیگر حاجت نیست وواگیردار غلط است و تنها باید «واگیر» گفت .

گوینده : بعضی در باره‌ی این دو کلمه‌ی **بوالهوس وبوالفضول** که در شعر فارسی بسیار آمده است تردید دارند که اولاً آیا درستست یا نه و ثانیاً باید با **واو** یعنی **بوالفضول وبوالهوس** نوشت یا چنانکه گاهی در کتابها دیده شده **بلهوس** را با، ب ول و هـ و واو و سین ، **بلفضول** را با ب و ل وف و ضاد و واو و لام نوشته‌اند ، درین زمینه چه میفرمائید ؟

استاد : این دو کلمه هرچند که ترکیب عربی دارد ازمختصات زبان‌فارسیست و ازآن ترکیباتیست که شکل خاصی دارد ، در زبان عرب کلمه‌ی **اب** را که بمعنی پدرست برای مالکیت در اول کلمه‌ی دیگر میآورند مثل کلمه‌ی **ابوالفضایل** یعنی دارای **فضلیت ها** که در فارسی آمده‌است .از کلمه‌ی‌هوس ابوالهوس ساخته‌اند یعنی‌دارای هوس ،و از کلمات فضول ابوالفضول ساخته‌اند در باره‌ی کسی که‌سؤال بیجا میکند حتی در قدیم کلمه‌ی **ابوالکامه** هم بغلط بکار رفته است که از کلمه‌ی کام ساخته شده ـ و **ابوالکامه** را بمعنی‌کامیاب وکامران استعمال کرده‌اند . درضمن چون ایرانیان الف اول کلمه‌ی ابو را در کنیه‌ها حذف میکرده‌اند و مثلا بجای ابوالحسن بوالحسن وبجای ابوبکر بوبکر میگفته‌اند بااین کلمات هم‌همین معامله را کرده‌اند. ابوالهوس شده‌است بولهوس و ابوالفضول شده است بوالفضول وابوالکامه شده است بوالکامه. تصرف سومی که کرده‌اند اینست که واو بو را هم حذف کرده‌اند و چنانکه گفتید در بسیاری از کتابهای قدیم در بلهوس و بوالفضول و حتی در بلکامه ب را به لام چسبانده‌اند و این کار را هم از قدیم کرده‌اند پس در اینصورت اولا هیچ مانعی ندارد که ابوالهوس و ابوالفضول و ابوالکامه را بوالهوس و بوالفضول و بوالکامه بگوییم و ثانیاً نه تنها ضرر ندارد بلکه بهترست و او زیادی را از این کلمات بیندازیم و همان طور که گفتم و قدما نوشته‌اند ب را به لام بچسبانیم . اکنون چند سؤال ازشنوندگان رادیوایران مطرح میکنیم :

پرسش : نوشته‌اند در یك مجله‌ی معروف و (بنوبه‌ی خود مهم) خواندم نوشته شده بود **لوازمات** آیا مگر لوازم خود جمع لازم نیست ؟ اگر چنین است پس برای چه‌آنرا مجدداً با الف وتا جمع بسته اند ؟

پاسخ : کاملا درست است زیرا که لوازم خود جمع‌است منتهی جمع لازمه‌است نه جمع لازم درین‌صورت‌چون لوازم خودجمع است دلیل ندارد بار دیگر جمع‌ببندیم و لوازمات بگوییم .

پرسش : حالا که این بحث مطرح شده لطفاً پیرامون سه لغت **لازم** ، **لزوم** **لوازم** ، توضیحات کافی بفرمایید .

پاسخ : **لازم** اسم فاعلست که فارسی درست‌آن **دربایست** است یعنی چیزی که بآن برای کاری نیازمند هستند **لزوم** را در فارسی ادبی **دربایستگی** باید گفت واسم مصدرست **لوازم** چنانکه گفتم بیشتر جمع **لازمه** است یعنی چیزی که برای کاری بآن نیازمند هستند .

پرسش : استاد محترم‌تقاضادارد دولغت **دین و مذهب** را معنی وروشن‌فرمایید که‌آیا هر دو فارسی است یا خیر ؟

پاسخ : **مذهب** کلمه‌ی عربیست ازماده‌ی **ذهب** بمعنی **روش** زیرا که اصل‌فعل در عربی بمعنی رفتن است . اما **دین** کلمه‌ایست که ازفارسی بعربی رفته است بهترین دلیل هم اینست که پیش از اسلام که هنوز زبان عرب در ایران رایج نشده بود بدین زردشتی **به دین** و **دین بهی** میگفتند یعنی بهترین دینها و ترکیبات قدیمی دین در فارسی بسیارست **دین‌دار** و**دین‌یار** و**بد دین** و **بی دین** و **دینور** و **دینشاه** و نام یکی از کتابهای مذهبی زردشتی بزبان پهلوی **داتستان دینیك** بود که بفارسی امروز **دادستان دین** میشود ، پس دین از کلماتیست که ازفارسی بعربی رفته یااینکه تصادف کرده است که در هر دو زبان بیك معنی و بیك شکل بکار رفته است **در هرصورت دین اعم از مذهبست** زیرا که دین ممکنست شامل چند مذهب بشود مثلا دین اسلام شامل مذهب اهل سنت و مذهب شیعه یا مذهب جعفری یا مذهب اثنی

عشری و نظایر اینهاست وهمچنین دین نصاری یا عیسوی یامسیحی‌شامل مذهب‌کاتولیك و مذهب پرتستان و مذهب ارتودوکس میشود پس هر روش که در هر دین هست یك مذهب است و دین شامل مذاهب و روشهای مختلف .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران ، معنی این شعر حافظ را خواسته است :

یار مردان‌خداباش که‌درکشتی‌نوح هست‌خاکی که بآبی‌نخرد‌طوفان‌را

پاسخ : بله حق دارند معنی این شعر قدری پیچیده است . در داستان طوفان نوح هست که چون طوفان همه‌ی جهان را فرا گرفت و نوح خواست بکشتی سوار شود ار هرچه در روی زمین بود نمونه‌ای با خود برداشت که چون طوفان فرو نشیند دو باره از آنها برخوردار شود و حتی از هریك از جانوران هم یك نمونه با خود سوار کشتی کرد . درین شعر حافظ میخواهد بگوید یار مردان خدا باش و چون مردان خدا متواضع و خاکسار هستند در کشتی نوح خاکی هست یعنی همان مقدار خاکی که از زمین برداشته‌اند که با همه‌ی حقارت و فروتنی که دارد طوفان را بآبی نمی خرد یعنی **« آبروئی‌برای طوفان قائل نیست»** وبطوفان اهمیت نمیدهد درین صورت مردان خدا هر چه حقیر باشند مانند آن مقدار خاکی هستند که باکی از طوفان ندارند .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن‌آن دو سؤال کرده‌اند، یکی‌اینکه در کلماتی نظیر **مثلاً ، اصلاً ، اتفاقاً ، مجدداً** . آیا میتوان آنها را با نون نوشت یعنی بجای الف نون گذاشت ؟

پاسخ : اساساً یك نکته‌ی بسیار مهم درباره خط هست وآن اینست که هر چه خط بتلفظ نزدیك‌تر باشد و تلفظ را بهتر برساند کار راآسان‌تر میکند و معلوم نیست چرا باید با الف نوشت و نون تلفظ کرد ولی متاسفانه هنوز بسیاری از زبانها گرفتار املاهای قدیم و اصلی برخی از کلمات هستند و میخواهند باین وسیله ریشه واصل آنها را نشان بدهند و در فارسی هم رعایت همین نکته را درباره‌ی کلمات‌عربی

کرده‌اند . تأسف دیگر اینست که این اصلاحات از دست افراد ساخته نیست و کاریست که باید مقامات صالح بکنند، تا آنها این کار را نکرده باشند اینگونه اصلاحات را دیگران نمی پسندند و در حکم غلط نویسی میدانند پس ناچار باید فعلا از آنها خود داری کرد .

پرسش : دوم آنکه کلمات **خواب ،خواهر ، خویش** را بی واو نوشتن تا حدی برای آموزندگان زبان فارسی آسان‌تر میباشد ، لطفاً بفرمایید اصولا چه مانعی ممکن است برای این امر وجود داشته باشد ؟

پاسخ : درین کلمات هم همان اشکال هست درقدیم اگر **خواب وخواهر و خویش** را با واو نوشته‌اند برای اینست که این کلمات را مثل امروز تلفظ نمی کردند خواب را KHVAB و خواهر را KHVAHAR تلفظ میکردند چنانکه هنوز در برخی از لهجه‌های ایرانی خواهر را خوهر Khoher تلفظ میکنند . اگر **خویش** را با واو نوشته‌اند برای اینست که با **خیش** بی واو که بمعنی گاو آهنست اشتباه نشود . حالا بسیاری ازآن تلفظهای قدیم تغییر کرده است اما متاسفأنه این قبیل کار ها در اختیار افراد نیست .

پرسش : یکی از دانش‌آموزان نیز دو سئوال کرده است .

سئوال اول اینست که کلماتی مانند **ایطالیا وطهران** رابچه‌جهت بات**دو نقطه** می‌نویسند و کدام یك از این دو در زبانِ فارسی صحیح تر میباشد ؟

پاسخ : در کلماتی که از زبانهای اروپائی وارد شده است برعکس باید باتایِ نقطه دار یا تای منقوط نوشت زیرا که در زبانهای اروپائی تلفظ طای مالف نیست پس همچنانکه قبلاهم گفته‌ام بهتر اینست که **ایتالیا و اتریش وامپراتور وامپراتریس پتر کبیر.وپترزبورگ** و این گونه کلمات را با تای منقوط یعنی نقطه دار بنویسند . اما در کلمه‌ی **تهران** باید متوجه بود که در زبانهای سابق ایران طای غلیظی مانند طای مالف عربی بوده است وبرای این که اصل این کلمات را نشان بدهند این کلمات

را باطای مألف نوشته‌اندمثل **طهران** و **طالقان** و **طبس** و **طارم** و **طهماسب** وامثال اینها اما امروز دیگر در فارسی این طای غلیظ را کسی تلفظ نمیکند و از میان رفته است و هیچ ضرر ندارد که طهران را باتای منقوط یا دو نقطه بنویسیم .

پرسش : یکی از شنوندگان قرائت صحیح این شعررا خواسته است :

توان نمود زهرچیز اجتناب ولی زمرگ ،کس نتواند که اجتناب شود

شود ازلحاظ دستور زبان فارسی صحیح بکار رفته یا خیر؟آیا بهتر نبود **مجتنب** شود و یا **اجتناب** کند بکار برده میشد ؟

پاسخ : البته این شعربااین ترتیب درست نیست‌و می‌بایست این‌طور باشد .

توان نمود ز هرچیز اجتناب ولی زمرگ ، کس نتواند که اجتناب کند

تعبیر بیتی از حافظ

مواردی که برای فاعلهای متعدد، فعل مفرد می‌آورند...

بحث درباره‌ی: بهرمند و بهره‌مند، تلفظ صحیح دریغ و ارجمند و صندوق و مشابه آنها

آیا دو کلمه‌ی پیدایش و نرمش درست هست یا خیر؟

پرسش : لطفاً این شعر حافظ را معنی فرمایید :

آن که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد
فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی

پاسخ : این، بیت آخر قطعه‌ایست که چهار بیت است و برای پادشاهی گفته و سه بیت اول آن این است :

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند — خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره‌میکنی
باچنین جاه و جلال از پیشگاه سلطنت — آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی
بافریب رنگ این نیلی خم زنگار فام — کار بروفق مراد صبغة اله میکنی

این قطعه خطاب به پادشاهیست که رقیبی داشته و حافظ امیدوار بوده است او بر رقیب خود غالب بشود و باو میگوید : لشکر توفیق همراه تست یعنی خدا یار تست و اگر بخواهی جهان را بگیری موقع آن رسیده است با این همه جاه و جلالی که در پیشگاه سلطنت داری غافل نیستی و دلهای آگاهان را بدست میآوری باوجود آنکه این نیلی خم زنگار فام یعنی این آسمانِ کبود مردم را فریب میدهد توکار را

بدستور صبغة‌الله یعنی دین اسلام میکنی ، بعد میگوید :

آن‌که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی

این شعر در همه نسخه‌ها هست منتهی پایان مصرعِ آخر را گاهی **هفت و نیم را ده میکنی** گاهی **هفت ونیم باده میکنی** نوشته‌اند

تعجب درین جاست که تا کنون کسی درصدد پیدا کردن معنی این شعر بر نیامده و بهر کتابی رجوع کردم دربارهٔ آن بحث نکرده‌اند . پس از مدتی تفکر عاقبت باین نتیجه رسیدم که درین شعر آخر هفت ونیم و ده باید اشاره بمبلغ پولی باشد و مراد از آن حقوق یا مستمریست که شاید باشخاص میداده‌اند مثلا در ابتدا مبلغ ده دینار میداده‌اند و سپس دیگری آمده دو دینار و نیم از آن کم کرده و هفت دینار ونیم داده است و مردم منتظر آن بوده‌اند پادشاه جدیدی که بسر کار میآید دوباره ده دینار سابق را بجای هفت دینار ونیم بدهد .

این که حافظ میگوید «آنکه ده باهفت ونیم آورد بس سودی نکرد» یعنی کسی که ده را بهفت و نیم تبدیل کرد فایده‌ای از این کار نبرد و روز گار او را مجال نداد «فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی» یعنی خدا بتو فرصت وتوفیق بدهد تا این هفت و نیم را دوباره ده بکنی یعنی همان مبلغ ده دینار سابق را بدهی بجز این توجیه دیگر هیچ استنباطِ دیگری نمیتوان ازین شعرحافظ کرد .

پرسش : نامه‌ایست بامضای **ق.م** سؤالِ اولش اینست که‌آیا در کلماتی که‌آخر آنها به **ه** ختم میشود و دارایِ پساوندِ **مند** میباشند باید **ه** حذف شود یا بدونِ تغییر بماند مانندکلمات **بهرمند و علاقمند ؟**

پاسخ : تردیدی نیست که هایِ‌آخرِ جزء اول را باید نوشت تا **بهره‌مندو علاقه‌مند** خوانده شود و اگر ننویسیم بهر ـ مند و علاق ـ مند خوانده خواهد شد ،

پرسش : دومین سؤال اینست که‌آیا در جملاتی مانند (**آهن و مس وسرب مهم‌ترین فلزات روی زمین میباشند**) باید جمله با جمع ختم شود یا با مفرد یعنی

درین جمله باید **می‌باشند** نوشت یا **می‌باشد** ؟

پاسخ : در جمله‌ای که فاعل متعدد شد گاهی فعل را جمع میاورند و گاهی مفرد و این قاعده‌ی مسلم ندارد، وقتی که فاعلها **جانداران** یا باصطلاح **ذیروح** باشندفعل را **جمع** میاورند مثل این جمله که **حسن و حسین و جعفر** هر سه با هم از شمیران **آمدند** . وقتی که فاعلها از **گیاهان** باشند فعل **مفرد** میاورندمثل‌این‌جمله که **برگها** و شاخه‌ها و ریشه‌ها وتنه این درخت **خشك شد** . اما وقتی که فاعل‌ها اسم ذات باشند مثل همین جمله که آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین میباشند باید فعل **جمع** آورد (در ضمن این نکته را یادآوری میکنم که فعل **میباشند** یا **میباشدمعنیٔ موجود بودن وحاضر بودن** را میدهد اگر بگویند فلانی«میباشد» یعنی زنده است و این جاست ، درغیراین مواقع باید **هست وهستند گفت** ، بهتر است این جمله را این طور بگویند که**آهن ومس وسرب مهمترین فلزات روی زمین هستند .** و ازآن بهتر این است که بگویند**آهن ومس‌وسرب‌مهمترین فلزات روی‌زمین‌اند** چنانکه اگر فاعل مفرد بود این جمله که‌آهن مهمترین فلز میباشد درست نبود زیرا که مقصود حاضر بودن و موجود بودن‌آهن نیست ومی‌بایست گفته باشندآهن مهمترین فلزروی‌زمین است) .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی **«دریغ»** را بفتح دال باید خواند یا بکسر آن ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم **دِریغ** وهم **دَریغ** ضبط کرده‌اند و مردم ایران باختلاف بعضی دریغ میگویند و بعضی دریغ ولی شخصاً **دَریغ** را ترجیح میدهم زیرا تلفظ اکثریت فارسی‌زبانان **دریغ** است سابقاً هم گفتم که درین گونه موارد تردیدباید زبان مردم پایتخت را ترجیح داد چنانکه در کشورهای دیگر هم همه جا همین کار را کرده‌اند .

پرسش : استاد محترم آیا این کلمه را **ارْجمند** باید خواند یا **ارجُمند** ؟

پاسخ : هر دو شکل درست است زیرا که در فارسی هم **ارجومند** آمده که مخفف آن **اَرجُمند** میشود و هم **اَرْجمند** آمده که از **ارج** ساخته شده کلمه‌ی **ارج** همان کلمه **ارز** از ارزیدن و ارزش است و میتوان هم از آن **ارجومند یا ارجمند** ساخت و هم **اَرْجمند** .

پرسش : آیا این کلمه‌ی محذور بمعنی مانع را باید با **ذال** نوشت یا با **ظای** مألف ؟

پرسش : در عربی هم با **ذال** هست‌هم با **ضاد** وهم باظا . **محذور** باذال ازماده **حذر** بمعنی **مخوف** است **محضور** با ضاد یعنی **دارایِ آفتِ** بسیار**ومحظور** با ظا یعنی **حرام** . این محذوری که در فارسی استعمال میشود بمعنی مانع باید باذال نوشته شود زیرا که بمعنی چیزیست که باید ازآن حذر کرد.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید تلفظ دو کلمه‌ی **صندوق و زنبور** بضمِ اول آنها صحیح است یا بفتح ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی **زُنبور**ست بضمِ زا اما درین جا هم تلفظِ عمومیِ فارسی زبانان که **زَنبور** میگویند ترجیح داردتلفظِ**صُندوق** نیز درعربی وفارسی بهمین صورت است .

پرسش : بوق را که نوعی از شیپور است باید با **غین** نوشت یا با **قاف** ؟

پاسخ : اصل این کلمه فارسیست که بزبان عربی هم رفته است در زبان عرب باقاف مینویسند و هرچند که **بوغ** فارسی را فرهنگ نویسان با غین ضبط نکرده‌اند اما چون اصل کلمه فارسی است ترجیح دارد ما با غین بنویسیم .

پرسش : آیا قوچ را که گوسفند نر است باید با**قاف** نوشت یا با **غین** ؟

پاسخ : **غوچ** کلمه‌ی فارسی است و از **چ** که درآخرآن هست پیداست که فارسی است. درفرهنگها هم با غین ضبط کرده‌اند و هم با قاف ولی چون فارسی است باید با غین نوشت ونه با قاف .

پرسش : آیا این دو کلمه‌ی **پیدایش و نرمش** که تازه معمول شده درست **هست یا نه** ؟

پاسخ : متاسفانه هر دو غلط است زیرا که قاعده‌ی ساختن این اسم‌مصدرهای با شین این‌است که اول شخص‌امر رااز فعل‌میگیرند وآخر آن‌شین اضافه میکنند، مثل **کن و کنش و رو و روش و خور وخورش وآرای وآرایش وگشای وگشایش** چون ما فعل **نرمیدن** بمعنی نرم کردن یا نرم شدن نداریم و نرم هم که صیغه امرباشد در فارسی نیست پس نرمش غلط است هم‌چنین پیدایش، زیرا که فعل **پیداییدن** نداریم که امرآن پیدای باشد و ازآن پیدایش بسازیم تنها استثنائی که از قدیم درین قاعده داریم کلمه‌ی **گنجایش** است که از فعل لازم یعنی **گنجیدن** و گنج ساخته نشده و از فعل متعدی **گنجاییدن** و گنجای ساخته اند و گنجایش گفته اند و همین — طورست کلمه‌ی **رهایش** که از فعل لازم **رهیدن و ره** نیامده بلکه از فعل متعدی **رهاییدن و رهایی** آمده و رهایش ساخته اند .

توجیه یک بیت از اشعار سعدی

بحث در باره‌ی معانی عینك، گلایه، جواب کردن، ضخم، ترانزیت و پسوند «یار»

آیا در فارسی ماضی ابعد وجود و محل استعمال دارد؟

شرح بیشتر در باره‌ی اسمهای مختوم به الف و شرحِ «آبادان» و معانیِ مختلفِ «کلیه»

پرسش : استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی این شعر سعدی را بفرمایید:

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

پاسخ : **ادرار** در لغت عرب اصلا بمعنیِ **بسیار دوشیدن ماده شتر** و بسیار شیردادنِ آنست و معنیِ مجازیِ آن **بسیار دادن و بسیار کردن کاریست** اما درین جا ادرار بمعنی **وظیفه و مقرری ماهیانه** ایست که سابقاً بطلاب یعنی دانشجویان آن روز که در مدرسه جا و منزل هم بایشان می‌دادند می‌پرداختند، و بهمین معنی **بورس** امروزست که از زبان فرانسه گرفته‌ایم. کامل ترین نمونه های مدارسِ قدیم را وزیر معروف ایران نظام الملك طوسی در چند شهر مختلف مانند بلخ و مرو و نیشابور و اصفهان و اهواز ساخته بود که بهمه‌ی آنها بمناسبتِ لقبِ او که نظام الملك بود نظامیه می گفتند و مهم‌تر از همه مدرسه‌ی بسیار بزرگی بود که در بغداد ساخته بود و تا چند قرن پس ازاو باقی بود و هنوز مختصر اثری از آن در بغداد هست. این مدارس را از عایداتِ موقوفاتی که نظام الملك برقرار کرده بود اداره می کردند از جملهٔ شرایط این بود که یك عده طلبه یا دانشجو از کشورهای دیگرو از شهرهایِ دیگر بپذیرند و بآنها در خود مدرسه جا بدهند و در ماه مبلغی برای مخارجِ آنها بدهند و باین مبلغ

ادرار می گفتند این که سعدی می گوید **مرا درنظامیه ادرار بود** اگر بخواهیم بزبان امروز توجیه کنیم باید بگوییم **درمدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورسی داشتم و بورسی می‌گرفتم** اما معنی شب و روز تلقین و تکرار بود اینست که درس معلم‌را که بشاگردان می‌داد **تلقین** می گفتند و وقتی که شاگرد پیش خودش آنرا باصطلاح روان می کرد باین عمل **تکرار** می گفتند. پس سعدی می گوید در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد **بورس داشتم وشب و روز درس می‌گرفتم و پیش خود حاضرمی کردم.**

پرسش : عینک را با **عین** باید نوشت یا **الف** کدام صحیح است ؟

پاسخ : معمولا با عین مینویسند و در ظاهر بنظر می‌آید مصغر کلمه‌ی **عین** عربی بمعنی چشم باشد چون کمك بچشم میکند همانطوری که اخیرا آلتی برای بهتر شنیدن کسانی که گوششان سنگین است اختراع کرده‌اند و بآن **سمعك می گویند مصغر سمع، بمعنی شنوایی .**

اما درمورد عینك بعضی معتقد بوده‌اند که این کلمه در اصل **آیینك** بوده مصغر آیینه زیرا که آیینه در قدیم بمعنی شیشه هم‌بوده است و عینك یاآیینك هم دارای شیشه‌های کوچك است ولی بنظر من همان عینك با عین که بمعنی چشم کوچك است درست تر باشد .

پرسش : سئوال دوم اینست : **گلایه** که بجای **گله‌کردن** بکارمی‌روددرستست یا خیرو چه‌کلمه‌ایست. ترکی ، فارسی ، مغولی یا زبان دیگر ؟

پاسخ : این‌کلمه را در فرهنگها ضبط نکرده‌اند اما از بس رایج است نمیتوان آنرا اصیل نداشت . آنچه من بیادم هست این کلمه بیشتر در آذربایجان معمولست اما از شکل کلمه پیداست که **گله وگلایه** هردو از یك ریشه است و بیشتر احتمال می‌رود فارسی باشد.

پرسش : پرسیده اند فرق بین **جواب** که بفارسی پاسخ است و **جواب‌کردن** شخصی که مثلا فرخی یزدی می گوید : **«ماه‌اگر حلقه بدرکوفت جوابش کردم»**

چیست و این جواب دوم صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : جواب که کلمه‌ی عربیست عیناً بهمان معنی **پاسخ** فارسیست ولی در فارسی در مورد خاص استعمال کرده‌اند و چون جواب دادن در حقیقت رد سئوالست جواب دادن را بمعنی **رد کردن** کسی که **بیرون کردن** هم نوعی از رد کردنست آورده‌اند و جواب دادن و جواب کردن هردو معمولست ، چنانکه می گویند: نو کرم را جواب کردم، یاجواب دادم یعنی از خودم رد کردم و بیرون کردم و البته درین‌مورد صحیح است زیرا، اصطلاح بسیار رایج زمان ماست و اگردر عربی باین معنی نیامده‌باشد برای ما اهمیت ندارد .

پرسش : نوشته‌اند **کلّیه‌ی** املاك و اثاثه و **کلیه‌ی** الماس که بمعنی گردن‌بند بکار میرود و **کلیه** و کبد که جز و امعاء واحشاء است آیا این‌سه کلیه و جه‌تمایز‌شان چیست ؟

پاسخ : کلیه‌ی املاك و اثاثه بمعنی همه‌ی‌آنها، اصلا عربیست و کل در زبان عرب بمعنی همه و همگی است و کلی صفتی است که ازآن ساخته‌اند . درزبان فارسی از کلی کلیه را ساخته‌اند که بمعنی همه و همگی استعمال میشود و در عربی کلیت هم از کل ساخته‌اند و صورت مصدری دارد اما کلیه‌ی الماس ، کلیه در این جا کلمه‌ی فرانسه است و از کلمه‌ی Col بمعنی یقه ساخته شده و بمعنی گردن بندست و از بدعت هایی است که تازه گذاشته‌اند سابقا همه گردن بند می گفتند و هیچ احتیاجی بکلمه‌ی کلیه‌ی فرانسه نبود . باید با این بدعتِ های بیجا جدّاً مخالفت کرد . اما کلیه که نوشته‌اند از امعاء و احشاست این کلمه عربیست و فارسی آن **گرده و قلبه** یا **قُلْوه** است و بعضی کلیه‌ی عربی را معرف همان قلبه و قلوه‌ی فارسی می‌دانند ولی من گمان نمی کنم این عقیده درست باشد .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن‌آن نوشته‌اند :آیا برای کلمات مانند **موسی** و **عیسی** قاعده‌ی کلی وجود داردو اگرموسی و عیسی و امثال آن **موسا** و **عیسا** (باالف) بنویسیم چطورست ؟ همچنین است نوشتن اسامی **مصطفی** ، **یحیی** ، **عیسی** ، **اسمیل**

و ازین قبیل اسامی باین شکل **مصطفا ، یحیا ، عیسا ، اسماعیل** (همه جا با الف فارسی)صحیح است یاخیر؟

پاسخ : با یا نوشتن این اسامی تنها در شش مورد دیده شده است که عبارت‌از موسی . عیسی ـ یحیی ـ مصطفی ـ مرتضی ـ مجتبی و آنها که در قرآن آمده درآنجا به‌**یا** نوشته‌اند و مصطفی و مرتضی و مجتبی را هم بیا می نویسند اما در قرآن **ذکریا** و **یوحنا** رابالف نوشته‌اند. درزبان‌فارسی هروقت این اسامی مضاف واقع شده‌یاموصوف واقع شده یای‌آنها را بدل بالف کرده‌اند و یایی که‌در موقع اضافه باید بآخر کلمات مختوم‌بالف بچسبانند ودرین جا هم نوشته‌اند مثل **عیسای روح‌الله** یا **موسای کلیم‌الله** اما در موقعی که تنها نوشته شده برای رعایت املای اصل با یا نوشته‌اند ـ **اسمعیل** را نیز در قرآن بجای‌آنکه با الف بنویسند با یا نوشته‌اندواین حالت منحصر باسمعیل نیست در بعضی کلمات دیگر هم در قرآن بجای الف حرف دیگری نوشته اند چنانکه **اولئك** را بجای آنکه با الف بنویسند با همزه می‌نویسند و گاهی الف را حذف می کنند مثل کلمه‌ی **سماوات** که **سموات و رحمان** که **رحمن** نوشته اند اما کلمه‌ی اسمعیل رامخصوصا در زبان فارسی گاهی با الف هم نوشته اند و من ضرری نمی‌بینم که کسی باالف بنویسد[1].

پرسش : پرسیده‌اند ازنظر دستور زبان فارسی **ماضی ابعد**مورد استعمال‌دارد یا خیر؟ چنانچه دارد یکی دو مورد بطور مثال بفرمایید.

پاسخ : بله درزبان فارسی **ماضی ابعد** هست وتفاوت‌آن‌با**ماضی بعید** اینست که ماضی ابعد ، عمل فعل را در‌زمان دورتر از ماضی بعید میرساند و در ماضی بعید اسم مفعول رابا(بودم بودی بود)صرف می کنند ودر ماضی ابعد با(بوده‌ام بوده ای بوده) است. مثلا‌اگر بگوییم من سابقا بطهران **آمده بودم** ماضی بعیدست اما اگر بگوییم سابقاً بطهران‌آمده بوده‌ام از ماضی ابعد می‌شود.

پرسش : سئوال کرده‌اند کلمه‌ی **ضخیم** بمعنی **کلفتی** صحیح است یا**ضَخْم**؟

پاسخ : ضخیم صفت و معنی کلفت و ستبرست که بهمین معنی **ضَخْم** (بسکون

۱ــ باز هم در این باره بحث شده لطفاً بصفحات ۱۴ و ۲۵ مراجعه فرمایید.

خاء) و **ضخم** (بفتحِ خاء) هم تلفظ می کنند و کلفتی ضخم (بکسر اول و فتح دوم) ضخامت است ؟

پرسش : نام اول **آ بادان** چه بوده است و از کجا گرفته شده است ؟

پاسخ : در کتابها نوشته‌اند نام این آبادی در اول **عبادان** با عین و **یای مشدّد** بوده و بنای آنرا از **عبادبن الحصین** نامی می‌دانند که در صدر اسلام این شهر را ساخته و بمناسبت اسم خود نام آنرا **عبادان** گذاشت است عربها گویا آنرا آخر دنیا یا آخرین شهر می‌دانسته‌اند زیرا در زبان عرب مثلی هست که **آن سویِ عبادان شهری نیست.**

پرسش : نوشته‌اند **ترانزیت** از چه کلمه‌ای گرفته شده و فرهنگستان قبلا بجای این کلمه از چه استفاده می کرد ؟

پاسخ : ترانزیت کلمه‌ی مشترك میان چندین زبان اروپاییست و از فرانسه بفارسی آمده است و اصل این کلمه در زبان لاتین بمعنی **معبر و راه عبور**ست و اکنون بمعنی آنست که کالایی را از کشوری رد بکنند و حقوق و عوارض نپردازند. این کلمه رافرهنگستان نپذیرفته و پیش ازان از وقتی که ادارات گمرگ درایران‌دایر کرده‌اند معمول شده است .

پرسش : نوشته‌اند فرق **تیمچه** با **پاساژ** چیست ؟

پاسخ : تیمچه لغت فارسیست مصغر **تیم ویتیم** بمعنی **کاروانسرا ییست** که در اطراف آن دکان برای داد و ستد باشد و تیمچه مصغر آن یعنی کاروانسرای کوچکست. پاساژ کلمه‌ی فرانسه است بمعنی **معبر** و در ضمن بمعنی **کوچه‌های باریك** سر ـ پوشیده است که دو طرف آن دکان باشد خواه سرپوشیده باشد و خواه سر باز . سابق در ایران درین مورد **بازار چه** می گفتند و نمی‌دانم چه ضرر می کردیم اگر همان کلمه‌ی سابق بازار چه را بکار می بردیم و بی‌جهت کلمه‌یِ پاساژِ فرانسه را وارد زبان فارسی نمی کردیم ؟

پرسش : نوشته‌اند **پاسیار** چه نوع اسمیست و بچه معنی می‌باشد ؟

پاسخ : کلماتی که با **یار** ساخته شده در فارسی تاحدی فراوانست مثل **دستیار** یعنی کسی که بادست یاری و کمك بکند و **باز یار** کسی که بازشکاری رانگاه‌می‌دارد و **بختیار** کسی که بخت ، یار و یاور اوست و حتی **دولتیار** بهمین معنی بختیار آمده است و در اسامی اشخاص یعنی اسامی مردها این یار آمده است مثل **مازیارو ماهیار** و **مهیار** و در همه‌ی این ترکیبات یار یعنی یاور و کمك و **پاسیار** را بهمین قیاس ساخته‌اند و برای یکی از درجات افسران شهربانی وضع کرده‌اند .

ریشه‌یِ الفبایِ کنونیِ فارسی چیست؟

بحث در باره‌یِ ظنین و مظنون ، آسیا و آسیاب ، طرداً للباب ، مزبور ، ایفاد طی و کنف و حمایت

آیا ئیت مصدری با کلماتِ فارسی قابل ترکیبست؟

قرائتِ درست یکی از ابیاتِ شیخ عطار

پرسش : استادِ محترم لطفاً در باره‌یِ دو کلمه‌یِ **ظنین** و **مظنون** و موردِ استعمال آنها توضیحاتی بفرمایید .

پاسخ : بله می‌دانم که اغلب این دو کلمه را درست استعمال نمی کنند **ظنین** حالتِ فاعلی دارد بمعنیِ کسیست که بدگمانست و اگر از کسی بدگمان باشند باید بگویند من نسبت به فلان **ظنین** هستم و اگر مظنون بگویند غلط است زیرا که مظنون بمعنیِ **گمان بد برده شده** واسمِ مفعولست ودر باره‌یِ کسی که نسبت باو بدگمان هستند باید استعمال بکنند . مثلا باید بگویند فلانی مظنونِ من است یعنی موردِ بدگمانی منست .

پرسش : استادِ محترم بمناسبتِ ماهِ رمضان جایی صحبت ازین شعر بود که :

برلبِ بام بیا گوشه‌یِ ابرو بنما　　روزه دارانِ رخت منتظرِ ماه نواند

و گفتگو برسرِ این بود که این شعر چه لطفی دارد و چه اشارات و کنایاتی در آن هست ؟ ممکن است در اینمورد توضیحاتی بفرمایید ؟

پاسخ : سابقاً عقیده داشتند که هروقت اولِ ماه می‌شد و ماهِ شبِ اول یعنی هلال در آسمان نمودار می‌شد اگر فوراً بچیزی که نحس بود نگاه می کردند تمامِ آن ماه بنحوست می گذشت بهمین جهت آمده بودند برای هرماهی چیزی را که نحوست نداشت معین کرده بودند که تا چشمِ کسی بماهِ شبِ اول می‌رسید می بایست فوراً بآن نگاه بکند تا گرفتار نحوست نشود. مثلایك ماه **بصورتِ خوب** يك ماه **بآبِ روان** يك ماه **بسبزه** يك ماه **بپول** و نظایرِ اینها. شبِ آخرِ رمضان مردم همه ببام خانه می-رفتند که ماهِ شبِ اول ماهِ شوال را زودتر ببینند و فردا دیگر روزه نگیرند در اینجا شاعر بمعشوقۀ خود میگوید : بیا برلبِ بام و گوشۀ ابروی خود را که مانندِ هلال یعنی ماهِ شبِ اول است نشان بده زیرا که روزه دارانِ رخت یعنی کسانیکه مدتیست رویِ ترا ندیده‌اند و از دیدنِ رویِ تو محروم مانده‌اند منتظر دیدنِ ماه نو هستند که دیگر روزه نگیرند یعنی منتظرِ دیدنِ ابرویِ توهستند که مانندِ ماهِ نوست البته این شعر خیلی استادانه گفته نشده ولی درعالمِ خودش چندان هم بد نیست .

پرسش : لطفاً توضیحی در بارۀ الفبا بفرمایید که آیا این الفبایِ کنونیِ ما اختراعِ خودِ عربهاست یا اینکه آنها هم از جایِ دیگر کسب کرده‌اند آیا این الفبا بعداز اسلام بایران آمد ، آیا پیش ازاین الفبایِ ما میخی بود ؟

پاسخ : الفبایِ کنونیِ ما الفبایِ عربیست که اصلِ آن الفبایِ فنیقی بوده‌است فنیقیان در حدودِ چهار هزار و چهار صد سال پیش خطی اختراع کردند که در میانِ همۀ مللِ سامی انتشار یافت از آن جمله آرامیان آنرا پذیرفتند و تغییری در آن دادند و خطِ تازه ای پیدا شد باسمِ خطِ آرامی در ضمن همۀ ملل سامی هریك تغییری در خطِ فنیقی دادند و خطوطِ مختلفِ عبری و سریانی و حمیری و نبطی پیدا شد . آرامیان همیشه همسایۀ عربها بوده‌اند و عربها در تمدنِ خود از ایشان بسیار استقبال کرده اند . در دورۀ پیش از اسلام عربها خطِ معینی نداشتند وعدۀ کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند در میانشان بسیار کم بود و این عده هم همه بیك خط نمی‌نوشتند بعضی بخطِ حمیری و بعضی بخطِ نبطی

و بعضی بخطِ آرامی می‌نوشتند. درصدرِ اسلام که در صدد برآمدند خطی برای زبانِ عربی اختراع بکنند ایرانیان که در کوفه بودند از رویِ خطِ آرامی خطِ کوفی را اختراع کردند زیرا که خطِ آرامی از آغازِ دوره‌یِ هخامنشی همیشه در ایران معمول بوده است. ریشه‌یِ این خطِ کنونی همان خطِ کوفیست که آنرا از خطِ آرامی گرفته‌اند. در خطِ کوفی نخست نقطه و اعراب نمی گذاشتند و پس از آن نقطه و اعراب معمول شد کم کم خطِ کوفی را ساده‌تر کردند و خطِ نسخ را اختراع کردند در ایران تقریباً از ۵۵۰ سال پیش خطِ «نسخ تعلیق» را برایِ نوشتنِ زبانِ فارسی ترجیح داده‌اند در این صورت پیداست که این خطِ کنونی اختراعِ خودِ عربها نیست و اصلِ آن از فنیقیانست که آرامیان در آن تغییر داده و عربها از آرامیها گرفته‌اند. و البته پیداست که این الفبا بعد از اسلام بایران آمده پیش از آن خطِ آرامی و خطِ پهلوی در ایران معمول بوده و خطِ میخی تنها در دوره‌یِ هخامنشیان تا غلبه‌یِ اسکندر برایران معمول بوده وآنرا ایرانیان ازآسوریان و آسوریان هم از سومریان گرفته اند. در ایرانِ پیش از اسلام برایِ نوشتنِ کتابِ اوستا هم خطی اختراع کرده بودند که تنها اوستا را بآن خط می‌نوشتند و بهمین جهت بخطِ اوستا یا خطِ **زند** معروف شده است زیرا باوستایی که نوشتند زند گفتند.

پرسش: یکی از شنوندگان رادیو ایران از تهران نامه ای فرستاده و ضمنِ آن نه سئوال کرده است که بتدریج مطرح میکنیم. سئوالِ اولش اینست **آسیا** درست است یا **آسیاب**؟

پاسخ: حتماً **آسیاب** درستست و این کلمه مرکب است از **آس و آب**، آس بمعنیِ چیز گردِ گردنده است و کلمه‌یِ **آسمان** از همین ریشه است و بهمین جهت آنچه با دست حرکت بکنند بآن **دستاس** می گویند وآنرا که خر حرکت بدهد **خراس** می گویند وآنرا که آب حرکت بدهد آسیاب گفته اند.

پرسش: معنیِ **طردألّباب** چیست؟

پاسخ: طرد دراصل عربی بمعنیِ دور کردن وازخود راندنست، وباب بمعنی **در**.

معنیِ لغوی طرداللباب، از خود دور کردن و از دراندن و تقریباً همانست که در فارسی معمولی از سرِ خود باز کردن میگوییم اما اکنون معنیِ دیگری دارد و بیشتر بمعنی برحسبِ موقع و بسته بپیش آمدست.

پرسش: نوشته‌اند آیا کلمه‌یِ **مزبور** صحیح است یا خیر؟ و درصورتِ صحیح بودن آیا عربیست یا فارسی و از چه کلمه‌ای مشتق است، آیا در معنایی که امروز در مکاتبات اداری بکار می‌رود صحیح است یا خیر؟

پاسخ: مزبور کلمه‌یِ عربیست بمعنیِ **نوشته** از ریشه‌یِ **زَبْر** که معنیِ اصلیِ آن نوشتن است و درین صورت صحیح است اما بشرطِ آنکه تنها در نوشتن بکار ببرند زیرا که بمعنیِ نوشته است و کتابِ مزبور یعنی کتابی که پیش ازین اسمِ آن نوشته شد و درین صورت در موقعِ حرف زدن نمی‌توان گفت مردِ مزبور آمد.

پرسش: نوشته‌اند، کلمه‌یِ **ایفاد** چه معنی دارد آیا این لغت در مکاتباتِ اداری که بجایِ ارسال استعمال میشود صحیح است یا خیر؟

پاسخ: کلمه‌یِ ایفاد از ماده‌یِ **وَفْد** بمعنیِ **برسولی فرستادنست** و درین صورت در موردِ اشخاص می‌توان استعمال کرد. یعنی اگر کسی را نزدِ کسی بفرستند می‌توان ایفاد گفت اما در باره‌یِ فرستادنِ چیزی و از آن جمله مکتوب درست نیست و نباید ایفاد گفت و حتماً باید ارسال بگویند.

پرسش: سئوالِ دیگر این است کلمه‌یِ **طی** چه معنایی دارد و این که می‌نویسند فلان کس طیِ نامه‌ای چنین نوشته است آیا صحیح است یا خیر؟

پاسخ: طی در لغت بمعنیِ **نوردیدنست** چنانکه در فارسی هم نور دیدنِ راه را طی کردن می گوییم و مجازاً بمعنیِ **مسافت** هم آمده است و در طیِ راه، یعنی در مسافت راه. اما طیِ نامه بنظرِ من درست نیست زیرا که در باره‌یِ نامه هر قدر هم دراز باشد نور دیدن و مسافت نمی‌توان قائل شد چه ضرر دارد بگویند در ضمنِ نامه؟

پرسش: نوشته اند بنا باراده‌یِ فلان، درست است یا خیر؟

پاسخ: بنا دیگر لازم نیست باید گفت باراده‌یِ فلان یعنی بمیل و خواستِ فلان

پرسش : نوشته‌اند در «**کَنَفِ** حمایتِ کسی بودن» کلمه‌یِ کنف بچه معنی است و طرزِ تلفظِ آن چطورست ؟

پاسخ : **کَنَف** کلمه‌یِ عربیست و در اصل بمعنیِ **بالِ مرغ** و مجازاً بمعنی **سایه و جانب و حفظ و حراست و پشتیبانیست** و درین صورت در **کنفِ** حمایتِ کسی بودن بمعنیِ در سایه‌یِ حمایت و در پناهِ حمایت بودنست و درستست و تلفظِ صحیح آن چنانکه ملاحظه میشود با فتحِ اول و دوم میباشد .

پرسش : نوشته‌اند **رفاهیت و وضعیت** صحیح است یا خیر؟

پاسخ : رَفاهیت درقدیم هم استعمال شده و درفرهنگ‌ها آورده‌اند اما وضعیت از غلطهاییست که تازه معمول شده است، حتی کلمه‌یِ رفاهیت را هم من نمی‌پسندم و رفاه هست دیگر چه حاجت برفاهیت هست ؟ در عربی **رَفاهَتْ و رَفاهیتِ** بی تشدید بمعنیِ **فراخی وآسانیِ زندگی** آمده و **رَفاه** هم همین معنی‌را دارد،اما وضعیت حتماً غلط است و موقعیت هم همین حال رادارد این **ئیت ها** بیشتر دنبال اسم مفعول‌می‌آید برای اینکه حالتِ مفعولی را نشان بدهد . مثلِ مسئولیت که حالتِ مسئول بودن را می‌رساند یا محرومیت بمعنیِ حالتِ محروم بودن و درین صورت همه جا نمی‌توان استعمال کرد. مثلاانسانیت درستست زیرا که بمعنیِ حالتِ انسان بودنست اما چسباندنِ این ئیت که یکی از علامت‌هایِ مصدریِ عرب است بکلماتِ فارسی درست نیست مثلِ ایرانیت و دوئیت و خوبیت .

پرسش : سئوالِ آخرِ این نامه اینست: باز گشت بنامه‌یِ شماره‌یِ فلان که در نامهایِ اداری بکار میرود صحیح است یا نه ؟

پاسخ : این تعبیر ترجمه از زبانهایِ اروپاییست و معنی‌آن اینست که برایِ تکمیلِ مطالبی که در نامه‌یِ شماره‌یِ فلان نوشته شده این مطالب را باطلاعِ شما می رسانیم اگر ازین قیدی که برخیها دارند وکاملا بجا نیست بگذریم که کلماتِ عربی را استعمال نکنیم بهترین تعبیر درین مورد همین است که بنویسند برایِ تکمیل مطالب نامه‌یِ شماره‌یِ فلان . زیرا اگر باز گشت بنویسند در صورتی درستست که

مطالبِ آن نامه را عیناً دو باره تکرار کنند و چون مقصود این نیست، باز گشت در حقیقت این جا معنيِ باز گو را دارد که همان تکرارست پس بهتر اینست که ازین تعبیر خود داری بکنند.

پرسش: نامه‌ای هست که ضمنِ آن نوشته‌اند در اشعارِ عطار که نوشته‌یِ جناب عالیست این شعرِ شیخ عطار چنین خوانده میشود.

چشم بگشا که جلوه‌یِ دلدار متجلی است از در ودیوار

ولی بعضی می گویند:

چشم بگشا که جلوه‌یِ دلدار بتجلی است از درو دیوار

خواهشمندم بفرمایید کدام ازین اشعار صحیح است؟

پاسخ: هر دو صحیح است زیرا در فارسی بتجلی است یعنی تجلی دارد و در حالِ تجلی است و متجلی اسمِ فاعلِ همان مصدرِ تجلی است در فارسی هم میتوان گفت چیزی متجلی است یعنی تجلی و جلوه دار و هم بتجلی است یعنی در حالِ تجلی و جلوه است ولی متجلی بهتر است زیرا که صفت آوردن بهتر است تا از مصدر صفتِ مرکب ساختن. درین جا متجلی اسمِ فاعل وصفت است و تجلی مصدر است.

دایره یا داریه ؟

تطبیقِ ماههایِ رومی با ماههایِ اروپایی و فصولِ سال

تلفظ و معنایِ صحیحِ عذری ، آخر ، متعلق ، دکلمه ، املایِ درست « بیهوده »

و موردِ استعمال «همشیره»

آیا «صرفِ وقت» صحیح است

بحث در باره‌یِ چند کلمه‌یِ مهجور و غیر مستعمل و شکستنِ کلمات در زبانِ عامیانه

پرسش : استادِ محترم در باره‌یِ این آلتِ موسیقی که بآن **دف** هم میگویند اشکال پیدا شده است که آیا اسمِ درستِ آن **دایره** است یا **داریه**

پاسخ : **داریه** تلفظِ عامیانه‌یِ همان کلمه‌یِ دایره‌یِ عربیست و چون این آلت شکلِ دایره یعنی **چنبره** را دارد بآن دایره گفته اند و این اصطلاحِ خیلی قدیم است زیرا در یك رباعی آمده که بابوسعیدِ ابوالخیر هم نسبت داده‌اند . اتفاقاً رباعیِ خیلی زیباییست . میگوید :

چون دایره ما ز پوست پوشانِ توایم — در دایره‌یِ حلقه بگوشانِ توایم
گر بنوازی ز جان خروشانِ توایم — ور ننوازی هم از خموشانِ توایم

در شعرِ اول که میگوید ما چون دایره از پوست پوشانِ تو هستیم هم اشاره باینست که رویِ دایره را پوست می‌اندازند و هم پوست‌پوشان اشاره بصوفیه و مریدانِ فرقه‌یِ تصوف است که برای فروتنی در برابرِ مرشدِ خود لباسی از پوست می‌پوشیده‌اند وپوست پوشیدن علامتِ فروتنی بوده است. سپس میگوید در دایره‌یِ حلقه بگوشانِ تو هستیم، دردایره‌یِ حلقه بگوشان یعنی جزوِ حلقه بگوشان ، و حلقه بگوش در قدیم بمعنیِ غلامِ زر خرید بوده است که حلقه‌ای بگوشِ او می کردند و نامِ صاحبِ آن

غلام را رویِ آن حلقه نوشته بودند که فرار نکند، و در ضمن حلقه بگوش اشاره بحلقه‌هاییست که در کمانِ دایره آویزان کرده‌اند و در موقعِ زدنْ صدامی کند. در شعر بعد میگوید اگر بنوازی از جان خوشان تو هستیم. بنوازی دو معنی دارد هم بمعنیِ نوازش کردن و مهربانی کردنست و هم بمعنیِ نواختن و زدنِ ساز و آن هم مقصود اینست که اگر ما را نوازش بکنی از جان میخروشیم یعنی از شدتِ شادی فریاد برمی کشیم وهم مقصود اینست که اگر بنوازی و بزنی بصدا در می‌آییم [1].

ورننوازی هم‌از خموشانِ تو‌ایم واین هم دومعنی داردیکی‌این که اگرمارا نوازش نکنی‌ومهربان نباشی خاموش و ساکتیم و چیزی نمی گوییم و معنیِ دیگراینست که اگرنزنی و بصدا در نیاوری خاموش و ساکت می‌مانیم.

پرسش: نامه‌ایست از دوشیزه‌ای که ضمنِ آن می‌پرسد کلمه‌یِ **عُذری** که گویا صحیحِ آن **عَذری** است چه لغتی‌است؟

پاسخ: این کلمه اصلا عربیست و ~~از~~ در زبانِ عرب بمعنیِ **دوشیزه** است. در اصلِ عربی عَذرا را بفتحِ عین تلفظ میکنند. در یك داستانِ ادبیِ قدیمِ زبانِ‌فارسی هم عذرا معشوقه‌ایست مثلِ لیلی و شیرین در مقابلِ عاشقی که وامق نام دارد. در میانِ ادبا معمولست که نامِ این داستان را **وامق وعَذرا** می گویند و با اینحال عُذرا گفتن بگوشِ مردم خوش‌آیندترست تا **عَذرا** گفتن و بهمین جهت در ایران معمولست که هر زنی یا دختری که اسمِ او عذرااست با وجودِ آنکه عَذرا بفتح اول درست ترست مردم باو عُذرا با ضمِ عین می گویند.

پرسش: یکی از فرهنگیانِ کرمانشاه سئوال کرده است **آزار**، **نیسان**، **ایار**، **حزیزان**، **تموز**، **آب**، **ایلول**، (تشرین اول) **تشرینِ آخر**، **کانونِ اول**، **کانونِ آخر** **شباط**، که ماههایِ رومی هستند هر کدام‌ماهِ چندمِ رومیست. آیا باچهارفصل وماههایِ ایرانی مطابقت دارندیا خیر واگر داشته باشند با کدامیك ازماههایِ ایرانی مطابقت میکنند؟

---

[1] - همچو چنگم سرِ تسلیم وارادت در پیش
تو بهرضرب که‌خواهی بزن‌وبنوازم (سعدی)

پاسخ : این دوازده ماهی که ذکر کرده‌اند **دوازده ماهِ تقویمِ سریانیست** که در آسیایِ غربی بیشتر در میانِ اقوامِ سامی معمول بوده و در ایران اشتباها بآن تقویمِ رومی گفته‌اند و تاکنون در ترکیه و سوریه و لبنان هم معمولست. ماهِ اول آن تشرینِ اول مطابق با ماهِ اکتبر از تقویمِ فرنگیست . . . بنابر این تشرینِ دویم ماهِ نوامبر ، کانونِ اول ماهِ دسامبر ، کانونِ دوم ماهِ ژانویه ، شباط ماهِ فوریه ، آزار ، ماهِ مارس ، نیسان ماهِ آوریل ، ایار ماهِ مه ، حزیران ماهِ ژوئن تموز ماهِ ژویه ،آب ماهِ اوت ،ایلول ماهِ سپتامبرِ تقویم فرنگی است و تقریبا شروعِ آن در اولِ پاییزست . در ایران نیز چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام این تقویم بیش و کم رایج بوده و مخصوصاً در کشاورزی . بهمین جهت در شعر نامِ برخی ازین ماهها مکرر آمده است چنانکه بارانهایِ بهاری بارانِ نیسان و ماههایِ سردِ زمستان را کانون و گرم ترین ماهِ تابستان را حزیران و تموز گفته‌اند .

پرسش : سئوال دومِ ایشان اینستکه حرکتِ حرفِ خ را در **کلمه‌یِ آخر** که بعد از کلمه‌یِ ماه می‌آید مثلِ تشرینِ آخر معلوم فرمایید .

پاسخ : در زبانِ عرب دو کلمه هست یکی **آخَر** بفتح و یکی **آخِر** بکسرِ خاء آخر بفتح بمعنیِ **دیگر**ست و آخر بکسر بمعنیِ **واپسین** و پسین در مقابلِ اول . اما متاسفانه در فارسی کلمه‌یِ آخِر ، بمعنی پسین و واپسین را آخَر تلفظ میکنند . در نامِ این دو ماه اگر مقصود دیگریست باید گفت تشرینِ آخَر و کانونِ آخَر و اگر مقصود دوم وواپسین در مقابلِ اولست باید گفت تشرینِ آخِر و کانونِ آخِر .اما در فارسی همیشه معمول بوده است تشرینِ اول و تشرینِ دوم وکانونِ اول وکانونِ دوم گفته‌اند .

پرسش : سؤال سومِ ایشان دربارہ‌یِ کلمه‌یِ **مُتَعَلِّق** است که آیا باید متعلق بکسرِ لام گفت یا مُتَعَلَّق بفتحِ آن ؟

پاسخ : اگر **متعلق** بکسر بگوییم اسمِ فاعل میشود و بمعنیِ **تعلق دارنده** است مثلا می‌توان گفت این کتاب را من متعلِقم یعنی دارنده‌یِ آنم و **اگر متعلَق** بفتح بگوییم بمعنیِ **تعلق داشته** است ، مثلا باید گفت این کتاب متعلَق بمنست یعنی داشته

و داشته شده‌ی من است . برای درکِ معانیِ دیگر کلمات که مشابه این کلمه است باید ابواب ثلاثیِ مزیدفیه عربی را فرا گرفت .

پرسش : سؤالِ چهارمِ ایشان اینستکه بجایِ لغتِ **دکلمه** چه میتوانیم بگوییم؟

پاسخ : گویا مرادشان کلمه‌یِ **دکلمه‌یِ** فرانسه است بمعنیِ **بصدایِ بلند خواندن و باآهنگ و حرکاتِ مناسب** چون این قسم از خوانندگی در ایران هرگز معمول نبوده است گمان نمی‌رود بتوان در فارسی کلمه‌یِ مناسبی برایِ آن پیدا کرد و هرچه جعل بکنند قطعا مرکب از چند کلمه خواهد بود . پس بهتر اینست که همان کلمه‌یِ دکلمه و دکلاماسیون فرانسه را که در بسیاری از زبانهایِ دیگر نیز پذیرفته‌اند بکار ببریم .

پرسش : نامه‌ایست از اندیمشك که ضمنِ آن سؤال شده است در جمله‌یِ « **وقتشان را صرفِ این کار بکنند** » آیا کلمه‌یِ **صرف** که من بکار بردم درین نوع جاها اگر قرار گیرد صحیح است ؟ چون که در زبانِ عربی مفهومِ دیگری دارد و معنیِ آن در جملاتی نظیرِ « **وقتم را صرفِ شما کردم** » و « **بیهوده وقتتان را صرف نکنید** » اصلا بامعنیِ اصلیِ آن وفق نمیدهد .

پاسخ : یکی از معانیِ **صرف** در عربی **بکاربردنِ** مال است بهمین جهت در فارسی **صرف کردن** را بمعنیِ **خرج کردن** بکار برده‌اند و چون وقتی را که در کاری میگذارند مانندِ پولیست که در راهِ کاری خرج کرده باشند صرف کردن را برای وقت هم گفته‌اند . یعنی گذراندنِ وقت برایِ انجام دادنِ کاری و این از مختصاتِ زبانِ فارسیست و در عربی باین معنی هرگز نیامده است و من مانعی نمی‌بینم که این را درین مورد بکار ببریم .

پرسش : پرسیده‌اند آیا **بیهوده** را جدا نوشتن یعنی **بی** را یك کلمه و **هوده** را یك کلمه نوشتن صحیح است و استفاده از کلمه‌یِ هوده بجایِ **نتیجه** درست است یا خیر؟

پاسخ : **هوده** را فرهنگ نویسان بمعنیِ **حق و راست و درست** ضبط کرده‌اند و پیداست که بیهوده از آن ساخته شده و بمعنیِ **ناحق و نادرست** است و در ضمن

بی سود و بی فایده هم معنی میدهد. معمولا بیهوده را یك کلمه می‌نویسند و بی را به هوده می‌چسبانند و اینطور بهترست زیرا که در خواندن انسان گیر نمیکند اما هوده چنانکه گفتم معنیِ نتیجه نمیدهد و بمعنیِ حق و راست و درست است.

پرسش: نوشته‌اند لفظِ **همشیره** که از **هم** و **شیر** فارسی ترکیب شده از کجا **ة گردِ** مؤنثِ عربی بحود گرفته آیا استفاده از آن برایِ خواهر و برادر بصورت بدونِ «ة» صحیح است و باحذف ت ساکنه‌ی تازی میشود آنرا جمع بست و گفت همشیران؟

پاسخ: اشکال سرِ اینست که تصور کرده‌اند **ه** در آخرِ کلمه‌یِ همشیره، هایِ تانیث عربیست مانندِ **رقاصه** و **شاعره** و نظایرِ اینها در صورتیکه این کلمه‌یِ فارسیست و از **هم** فارسی و **شیری** که می خورند ساخته شده و همشیره یعنی دو نفر که یك شیر و شیرِ یك زن را خورده باشند وهایِ آخرِ آن برایِ تانیث نیست و بیشتر معنیِ **تکرارِ عمل** را می‌دهد مثلِ هایِ آخرِ هم **خوابه** و اگر همشیر می گفتند این معنیِ تکرار از آن برنمی آمد. **درقدیم کلمه‌یِ همشیره راهم در باره‌یِ مرد بکارمیبردند وهم درباره‌یِ زن** و برای کسانی بود که هردو شیرِ یك زن را خورده باشند. چنانکه اگر دو تن شیرِ یك دایه را می‌خوردند بآنها همشیره می گفتند و اگر بچه، شیرِ مادر بچه‌یِ دیگری را خورده بود باو هم همشیره می گفتند. اما امروز همشیره را تنها در باره‌یِ **خواهر** استعمال میکنند و حتی در موردِ خواهری که شیرِ مادر دیگر را خورده باشد یعنی دو خواهری که از یك مادر هم نباشند و در ضمن بخواهر نسبت ببرادرش هم همشیره میگویند. درین صورت ه آخر همشیره تایِ ساکنِ زبانِ تازی نیست و چون اصلِ کلمه همشیره است جمعِ آنرا همشیران نمی‌توان گفت و هایِ آخر را در موقعِ جمع بستن نمیتوان صرف کرد و جمعِ آنرا **همشیرگان** باید گفت.

پرسش: سؤال کرده‌اند آیا لغاتی مثلِ **شلپ** و **پرکیدن** بمعنیِ **شیرین** و **اجازه دادن** درست است یا نه؟

پاسخ: مادر زبانِ فارسی اصلا شلپ بمعنیِ شیرین و پرکیدن بمعنیِ اجازه

دادن نداریم . در هیچ زبانی ازین بدعت ها نگذاشته‌اند و نمیشود گذاشت زبان عبارت ار کلماتیست که از روز اول در جایِ معینی و بمعنیِ مخصوص بکار برده‌اند و تابعِ هیچ هوی و هوسی نیست حتی اگر در لهجه هایِ عامیانه‌یِ زبانی کلمه‌ای باشد که در لهجه‌یِ دیگری نباشد و ریشه‌یِ آن کلمه معلوم نباشد نمیتوان آنرا استعمال کرد مثلِ **سیبه** که در زبانِ اصفهان بمعنیِ کوچه‌یِ بن بست است چون این کلمه در لهجه‌یِ دیگر نیست و معلوم نیست اصلِ کلمه چه بوده است استعمالِ آن مجاز نیست .

پرسش : سؤالِ دیگر اینست که آیا کلماتِ **نمیشود** و **میخوابد** و **می نشیند** و امثالِ آنها که باین طرز تلفظ میکنند **« نمی‌شه »** **« می‌خوابه »** و **« می‌شینه »** صحیح است ؟

پاسخ : در همه‌یِ زبانها در موقعِ حرف زدن بعضی از کلمات را می‌شکنند و کوتاه میکنند مثلِ همین نمی‌شه و می‌خوابه و می‌شینه اما اینها در تکلم آنهم در حرف زدنِ یومیه و خصوصی مجازست و در موقعِ نوشتن باید درست آنرا نوشت مگر آنکه بخواهند تلفظِ غلطِ کسی را تقلید بکنند .

مفهومِ یکی از ابیاتِ مخزن الاسرارِ نظامی

بحث دربارهٔ : نبیذ ، خلبان ، پایان ، انگشتری ، مزاج

معنی ومواردِ استعمالِ شامل و مشمول املایِ «عمرو»

پرسش : استادِ محترم میخواستم تمنی کنم معنی و موردِ استعمال دو کلهٔ **شامل ومشمول** را بفرمایید .

پاسخ: شمول در عربی اصلا بمعنیِ **شرکت** است اما در زبانِ فارسی بیشتر بمعنیِ **فراگرفتن** بکار میرود و اسمِ فاعلِ آن **شامل** و اسمِ مفعولِ آن **مشمول** بیشتر موردِ استعمال دارد، شامل چنانکه گفتم اسمِ فاعل و بمعنیِ **فراگیرنده** است بهمین جهت باید گفت این قانون با این ترتیب شاملِ حالِ ماست وشامل ما می‌شود و مشمول گفتن درینجا درست نیست ولی بالعکس **مشمول** بمعنیِ **فراگرفته** شده و اسم مفعولست و باید گفت ما مشمولِ این قانون یا این ترتیب هستیم ، و شاملِ قانون **هستیم** درست نیست .

پرسش : نوشته‌اند کلمهٔ **نبید** که بمعنیِ شراب است عده‌ای آنرا **نبیذ** باذال می‌خوانند بعقیدهٔ جنابعالی کدام یك صحیح است ؟

پاسخ : این کلمه عربیست و اصلِ آن با ذال است و بمعنیِ **شرابِ کشمش یا خرماست** اصلِ کلماتی که در فارسی آخرشان یاو دال دارد و ما دال تلفظ می کنیم مثلِ **خورشید وامید ودید وشنید** در سابق بجایِ دال ذال بوده است **وخورشیذ وامیذ دیذوشنیذ** تلفظ می کردند چنانکه هنوز هم در بعضی از لهجه هایِ ایران همین طور میگویند بهمین جهت نبیذِ عربی را با خورشیذ و امیذ و نویذِ فارسی

قافیه می کردند و حالا که درین کلماتِ فارسی بجایِ ذال دال می‌نویسند ناچار نبیذِ عربی را هم باید نبید نوشت والا اصلِ کلمه نبیذست.

پرسش: نوشته‌اند شعریست در کتابِ **مخزن‌الاسرارِ نظامی** که:

رطل زنان دخلِ ولایت برند پیر زنان را بجنایت برند

اخیراً در کتابِ ششم ابتدائی بجایِ رطل زنان **طبل زنان** آمده کدام صحیح است

پاسخ: حتماً **طبل زنان** صحیح است ومرادِ نظامی از طبل زنان دخلِ ولایت رامی برند اینست که با کمالِ وضوح و بی پروائی دخلِ ولایت یعنی عایداتِ ولایت می‌برند و درین کار بقدری بی پروا هستند که با طبل و نقاره یعنی با هیاهو وسروصدا این کار را می کنند، اگر رطل زنان بخوانیم شعر بکلی خراب می‌شود زیرا که رطل بمعنی واحدِ وزن و در ضمن بمعنیِ هر نوع پیمانه و بیشتر پیمانه‌یِ شرابست و رطل‌زنان دخلِ ولایت می‌برند یعنی در ضمنِ سر کشیدن پیمانه‌یِ شراب دخل را می برند و شعر کاملا بی معنی می‌شود.

پرسش: پرسیده‌اند **خلبان** چه کلمه‌ایست؟

پاسخ: **خله** اسمِ **آلت** از مصدرِ **خلیدن** است که یکی از معانیِ آن **فرو بردن** در چیزیست و بهمین جهت کلمه‌یِ خله را بمعنیِ پارویی که درقایقرانی استعمال می کنند آورده‌اند زیرا که **خله** درآب فرو می‌رود و کسی که این خله را بکار ببرد یعنی **پارو زنِ** قایق و زورق باشد باو **خله‌بان** گفته‌اند و چون در زبانهایِ اروپایی و بیشتر درفرانسه کلمه‌یِ Pilote را که در اصل بمعنیِ راهنمایِ کشتی است دربارهِ‌یِ هواپیما هم بکار برده‌اند و راننده‌یِ هواپیما را Pilote گفته‌اند، این کلمه‌یِ خله‌بان را **مختصر** کرده و هایِ وسطِ آنرا انداخته‌اند و بمعنیِ راننده‌یِ هواپیما بکار برده‌اند؟

پرسش: استادِ محترم لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌یِ **پایان** که بمعنیِ آخر هر چیز می باشد همان جمعِ **پای** است که با اضافه‌یِ **آن** باین صورت درآمده ویا استعمالِ آن بمعنیِ آخرِ هرچیز صحیح است؟

پاسخ: البته پایان و پایین هر دو از پای وپا ساخته شده وبمعنیِ **آخرِ هرچیز**

استعمال می‌شود، می‌خواهد اسم ذات باشد یا اسمِ معنی. هم میشود گفت پایانِ راه و پایانِ کوه و هم میتوان گفت پایانِ مطلب وپایانِ بیماری.

پرسش: نوشته‌اند کلماتِ **بهین وبهترین** که هر دو صفت عالی هستند کدام یك صحیح است؟

پاسخ: اصل کلمه‌ی به بمعنیِ خوبست و در موقعِ تفضیلِ وبرتری **تر** را بر آن اضافه می کنند و **بهتر** می گویند هم می‌توان **بهین** گفت که از به ساخته می‌شود وهم **بهترین** که از بهتر ساخته شده است، منتهی بهین بیشتر درموردِ چیزی که در میانِ چند چیز خوب‌تر باشد وبهترین در موردِ چیزهایِ بیشتر و فراوان‌تر گفته میشود. مثلا می‌توان گفت روبرویِ من سه سیب بود و بهینِ آنها را من برداشتم و می‌توان گفت یك بشقاب پر از سیب بود ومن بهترینِ آنها را سوا کردم.

پرسش: پرسیده اند در موقعِ نوشتنِ کلمه‌یِ **عَمْرو** چرا باید دنبالِ ر حرفِ **و** گذاشت؟

پاسخ: برایِ اینست که اگر دنبالِ **عمر و** واو نگذارند **عُمَر** خوانده میشود برای رفعِ این اشتباهست که واو می گذارند.

پرسش: پرسیده‌اند کلمه‌یِ **انگشتر** را گاهی **انگشتری** می‌خوانند حرفِ **ی** درآخرِ کلمه‌یِ انگشتر چه مناسبت دارد وآیا در زبانِ فارسی باید انگشتری خواند یا انگشتر؟

پاسخ: اصلِ کلمه **انگشتری** است چنانکه در شعرهمیشه انگشتری استعمال کرده‌اند و هرگز انگشتر نیاورده‌اند اما در زبانِ مردم برایِ اختصار **یا** را ازآخرِ آن انداخته‌اند و انگشتر گفته‌اند دربن صورت در زبانِ ادبی باید انگشتری نوشت اما در حرف زدن ضرر ندارد که انگشتر بگوییم.

پرسش: پرسیده‌اند **فَلاحت یا فلاحت** کدام صحیح است

پاسخ: در عربی **فلاحت** بمعنیِ **زبان آوری** در فروش و باصطلاحِ بازار

گرمیست و در ضمن کشاورزی هم فلاحت با فتح درستست وهم فلاحت با کسر وبهمین جهت در فارسی هم بهر دو شکل می‌توان گفت .

پرسش : پرسیده‌اند **مِزاج یامَزاج** از نظرِ تلفظ کدام صحیح است ؟

مِزاج بکسرِ میم درستست ومَزاج بفتح درست نیست .

پرسش :پرسیده‌اند **رودربایستی** یا **رودرواسی** یا **رودرباسی** کدام صحیح است

پاسخ : حتما **رودربایستی** درست است واین کلمه مرکب از رودربایست که آنهم مرکب ازدروبایست است . دربایست بمعنیِ لازم وضروریست و«رودربایستی» که عوام رودرواسی تلفظ میکنند بمعنیِ **سکوت** و تسلیم از راهِ حیا و برایِ دلخوشیِ طرف است وحتماً رودرواسی و رودرباسی که نوشته‌اند می‌بایست غلطهای چاپی باشد که‌در جائی دیده باشند .

پرسش : استادِ محترم لطفاً توضیح فرمایید در موقعی که میگویند «**چه عجب** که این‌جا تشریف آوردید» چه جوابی باید گفته شود ؟

پاسخ : سابقاً جوابِ این تعارف این بود که می گفتند **عجب جمال شما** مقصودشان این بود که بودنِ من تعجب ندارد و بیشتر بودنِ شما اسبابِ تعجب است » این تعارف خیلی بی‌مزه‌ای بود اما حالا بشرطی که حقیقتی هم درآن باشد میتوان گفت **همیشه از دیدنِ شما شاد میشوم یا همیشه در آرزویِ دیدارِ شما بوده و هستم** .

پرسش : نوشته‌اند در جوابِ اینکه میگویند**صبح بخیر** و یا **شب خوش** چه باید گفته شود ؟

پاسخ : ساده‌تر از همه اینست که در جوابِ صبح بخیر بگویند **صبحِ شما هم بخیر** و در جوابِ شب خوش بگویند **شبِ شما هم خوش**

پرسش : نامه‌یِ مختصری **هست** که ضمنِ آن نوشته اند آیا **چِنین** درست‌است یا **چَنین** وهمچنین کلماتِ نظیرِ آنها مانندِ چنانکه ، ولطفاً علتِ آنراهم توضیح فرمایید.

پاسخ : اصلِ چنین وچنان بضمِ اول بوده است زیرا که چنین مخففِ **چون این** و چنان مخففِ **چون آنست** و بطریقی اولیٰ «چنین که» و «چنانکه» باید گفت. اماحالا بیشتر مردم چِنان و چِنین بکسرِ چ تلفظ میکنند و بسیاری از دانشمندان معتقدند که تلفظِ اکثریتِ مردم را رعایت باید کرد .

پرسش : پرسیده‌اند نامِ سرایندهٔ این دو بیتی چیست وصحیح آنرا بخوانید :

جنت که رضایِ مادر آنست در ساقهٔ پایِ مادر انست
خواهی که رضایِ ما بیابی کاری کن که رضایِ مادرانست

ما ، در آنست ـ یا مادران است ـ یا مادر ، آنست . کدام از این سه عبارت صحیح است ؟

پاسخ : اولا این اشعار از متأخرین است ثانیاً مصرعِ دوم در ساقهٔ پایِ مادرانست درست نیست و گویا اصلِ آن چنین بوده است :

در **سایهٔ پایِ مادرانست** مصرعِ سوم نیزخواهی که رضایِ ما بیابی نباید درست باشد ، بنظرم دراصل این طور بوده است **خواهی که رضایِ حق بیابی** یعنی رضایِ خدا. مصرعِ چهارم نیز کاری کن که رضایِ مادرانست درست نیست و وزنِ آن خرابست گویا در اصل چنین بوده است **آن کن که رضایِ مادرانست** یعنی کاری را که رضایِ مادر هست و مادر از آن راضی است بکن پس درین صورت مصرعِ آخر را چنین باید خواند : آن کن که رضایِ مادر ، آنست .

تاریخچه‌ی شهرستانِ بروجرد

تلفظ واملاء ومعانیِ صحیح : انتر ، میمون ، گمان ، شاهد ، دهان عقب ، شمال ، «دوم» و آهو تک .

آیا نوشتجات ، صحیح است ؟

تخفیفِ کلماتِ فارسی و موردِ استعمال پسوندِ «بد»

تلفظِ گوناگونِ سفته و معانیِ مختلفِ آنها

پرسش : استادِ محترم این اواخر موردی که پیش آمد این بود که آیا کلمه‌یِ **انتر** فارسیست یا عربی با الف باید نوشت یا با عین ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و حتماً با الف باید نوشت متاسفانه فرهنگ نویسان هیچ کدام متوجهِ آن نشده‌اند و آنرا ضبط نکرده‌اند بهمین جهت بعضی تصور میکنند که این کلمه درست نیست ولی حتماً درستست و حتماً با الف باید نوشت. درعربی کلمه‌یِ **عنتر** با عین هست ولی هیچ دخلی با این ندارد و بمعنیِ **خرمگس** است .

پرسش :لطفاً بفرمایید چه تفاوتی درمیانِ کلمه‌یِ **انتر** و **میمون** هست ، آیا میمون هم فارسیست ؟

پاسخ : بلەمیمون باین معنی فارسیست و بجز **میمونِ عربی** بمعنیِ **مبارکست** تفاوتی که در میانِ کلمه‌یِ **انتر** و میمون هست بواسطه‌یِ اینست که این حیوان انواعِ مختلف دارد یك نوعِ آنرا که کوچك ترست **انتر** و نوعِ دیگری را که بزرگترست **میمون** و یك نوعِ دیگر را **بوزینه** و**بوزنه** میگویند در کتابها کلمه‌یِ دیگری هم

هست که **مهمانه** باشد و آن گویا نوع دیگری است که کمتر بایران آورده‌اند ، و حتی کلمه‌ی **شادی** را بهمین معنی نوشته‌اند و احتمال میرود که آنهم نوع دیگری باشد .

پرسش : نوشته‌اند خواهشمنداست تاریخچه‌ی **شهرستانِ بروجرد** را بفرمایید و مخصوصاً بفرمایید معنیِ لغتِ **بروجرد** چیست ؟

پاسخ : در اسنادِ پیش از اسلام چیزی در باره‌ی شهرِ بروجرد نیست اما پیداست که کلمه‌ی بروجرد در اصل **بروگرد** بوده است و از این گونه آبادیها که در آخرِ آنها کلمه‌ی **گرد** آمده بسیارست مثلِ «دارابگرد» یا «دارابجرد» و «دستگرد» یا «دستجرد» و **گرد** که در آخرِ این آمده و بعد به **جرد** تبدیل شده از فعلِ **کردن** است که درین جا **ساختن و بنیاد گذاشتن** معنی میدهد کلمه‌ی **برو** در اولِ نامِ بروجرد از ریشه‌ی **بروبار** بمعنیِ میوه آمده چنانکه برومند یعنی بارور و بردهنده و «بروگرد» هم بمعنیِ ساخت یا آبادیست که در آن میوه و بار و بر بوده باشد . آبادیهایی که در آخرِ نامِ آنها گرد آمده همه در دوره‌ی ساسانیان ساخته شده‌اند و پیداست که بروگرد و بروجرد هم همین حال را دارد. اما در دوره‌ی اسلامی نامِ این شهر از آغاز در کتابها آمده و از هزار سال پیش اسمی از آن برده‌اند .

پرسش : پرسیده‌اند : **آهوتك** بمعنیِ **اسمِ اسب** است یا معنیِ دیگری هم دارد؟

پاسخ : آهوتك که بهتر آنست **آهوتگ** بخوانیم اسمِ اسب معینی نیست و اصلا اسم نیست و صفت است و صفتِ مرکب و **تك** از **تکیدن** که مصدرِ آن دیگر درفارسی امروز استعمال نمی شود بمعنیِ **دویدن** است چنانکه از کلمات تکاپو بمعنیِ دویدن و پوییدن و تکاور بمعنیِ **پُردو** آمده و آهوتك یعنی بسیار تند دونده و این صفت را برایِ **اسبِ خیلی تند رو** استعمال می کنند و بهر اسبی که این صفت را داشته باشد میتوان آهوتك گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمنِ آن پرسیده اند **سَفته یا سُفته یا سِفته** کدام یك صحیح است؟

پاسخ : این هر سه کلمه در فارسی هست آنکه بمعنیِ **حواله** است سَفته بروزن هفته است . سِفته ازماده سفت بمعنیِ غلیظ و ستبر و بسته و سخت است و بجامه‌یِ ستبر و کلفت هم گفته‌اند سُفته بضمِ سین از **فعلِ سفتن** بمعنیِ سوراخ کردن و بمعنیِ سوراخ شده است . پس حواله را سفته بفتحِ سین باید گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمنِ آن سئوال کرده‌اند از لحاظِ دستور **نوشته‌جات** صحیح است یا **نوشته‌ها؟**

پاسخ : البته نوشته‌ها . نوشتجات نه تنها درست نیست بلکه غلطِ زننده‌ایست که نوشته‌یِ فارسی راکلمه‌یِ عربی حساب بکنند و الف وتا علامتِ جمعِ عربی رادنبالِ آن بیاورند و در میانِ نوشته و الف و تا یك جیم اضافه کنند برایِ اینکه در جمع و نسبتِ کلماتِ فارسی که‌آخرِ آنها هایِ غیر ملفوظ هست‌**آن‌ها** بدل بگاف می‌شود وچون در عربی گاف نیست درین جا باید جیم اضافه کرد .

پرسش : پرسیده‌اند : **گُمان** یا **گِمان** تلفظ کدام یك صحیح میباشد ؟

پاسخ : در فرهنگ‌ها گُمان و گِمان هر دو را ضبط کرده‌اند و من گُمان بضم را ترجیح می‌دهم زیرا که اصلِ آن **گومان** بوده است و در هر صورت گِمان بکسر درست نیست .

پرسش : پرسیده‌اند بفرمایید **هیربُد** صحیح است یا **هیربَد**

پاسخ : البته هیربَد بفتحِ باء. پسوند بَدرا برایِ شاغل درموردی که میخواهند فعلِ حراست وپاسبانی و نگهبانی را برسانند می‌آورند و همه جا باید بفتحِ **با** باشد مانندِ **مؤبد** و **آذربد** و **هیربد** و **سپهبد** یا **سپاهبد**

پرسش : نامه‌یِ دیگریست که ضمنِ آن سؤال مفصلی کرده‌اند سؤال اینست : در کتابِ قاآنی خوانده‌ام که .

نشود شاهدِ زیبارو، جز همدمِ زشت **نخورد خربزه‌یِ شیرین، الاکفتار**

آن استادِ محترم در دوسه برنامه‌یِ قبل ضمنِ تعریفِ این بیت :

شاهدم من ولی نه در کنعان **نخل بندم ولی نه در بستان**[1]

---

۱ - بصفحه‌یِ ۷۵ رجوع فرمایید .

فرمودید شاهد بمعنیِ بسیارزیبا ونظیرِآن است بااین ترتیب آیا در بیتِ مذکور در فوق شاهدِ زیبا رو درست است حال آنکه بفرمایشِ آن استاد شاهدبمعنیِ زیباست بعلاوه کراراً شنیده شده که فلان شخص میگوید : من شاهددارم که مرتکبِ فلان‌عمل نشدم . آیا این کلمه نیز درست است ؟

پاسخ : **شاهد** کلمه‌یِ عربیست و اسمِ‌فاعلست که بجایِ‌صفت هم بکار برده‌میشود و در اصل معنیِ آن **حاضر و گواه** است واین که میگویند من شاهد دارم که مرتکبِ فلان عمل نشدم این جا بمعنیِ گواهست یعنی کسی که میداند و دیده است . اما همین کلمه‌یِ **شاهدِ** عربی در فارسی معنیِ مخصوصی پیدا کرده که در عربی باین معنی نیامده وآن بمعنیِ **زن** و **مردِ** خوبروی و **زیباست** و اساساً این ایراد بشعرِ قاآنی وارد است که شاهد خود بمعنیِ موجودِزیباست ودرترکیبِ شاهدِزیبارو ،زیبارو زائد وباصطلاحِ ادبی **حشوِقبیح** است ولی گاهی دو کلمه‌یِ مرادف را که یك معنی دارند برایِ تأکید می‌آورند ، مثلِ دستِ گیرنده و پایِ رونده که گیرنده و رونده نیز حشوِقبیح است ولی درشعر گاهی وزنِ‌شعر.شاعر را مجبور میکند که ازین حشوهایِ قبیح خودداری نکند ،مثل **مردِ مردانه**.

پرسش : نوشته‌اندوجهه‌یِ **عُقَلائی**وجهه‌یِ **عقلانی** وجهه‌یِ **عَقلانی** ازلحاظِ تلفظ استعمالِ کدام درستست ؟

پاسخ : عُقَلائی که حتماً درست نیست زیرا که نه با قواعدِ زبانِ عرب تطبیق میکند و نه با قواعدِ زبانِ فارسی . عقلائی اگر بگویند فعل است که با یایِ نسبت‌از عقلا جمعِ عاقل ساخته‌اند و این هم نظیر ندارد که در فارسی از جمعِ اینگونه اسمِ فاعلهائی که صفت‌می‌شوند صفتِ‌نسبی‌ساخته‌باشند. چنانکه علمائی وحکمائی ووزرائی وغیر هم نیز نگفته‌اند . در عربی صفانی هست مانندِ روحانی و جسمانی و فوقانی و تحتانی و ایرانیان بقیاسِ آن کلماتی‌مانندِ طولانی ساخته‌اند وبهمین قیاس میتوان گفت اگر کسی عَقلانی بگوید ازین سابقه پیروی کرده است .

پرسش : استادِ محترم آیا **دهان** صحیح است یا **دهن** ؟

پاسخ : هردو، زیرا که اصلِ کلمه دهانست ودهن مخففِ آنست که برایِ کوتاه کردن الف را از وسط انداخته‌اند مثلِ شاه که بهمین مقصود آنرا شه هم گفته‌اند و گنه از گناه .

پرسش : سؤال کرده‌اند که خاقانی در این شعر :

هان ای دلِ عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوانِ مداین را آئینهِ عبرت دان

یك ره ز رهِ دجله منزل بمداین کن وزدیده **دوم** دجله برخاكِ مداین ران

چرا کلمهٔ دوم را بدون تشدید ذکر کرده آیا همین صحیح است یا با تشدید ؟

پاسخ : اولا **دوم** (بدون تشدید) از حیثِ قاعدهٔ زبان درست‌تر از دوّم با تشدید است و ما چون عادت کرده‌ایم دوّم بگوییم تصور میکنم غلط است وحال آنکه اینطور نیست. ثانیاً اگر خاقانی درین جا دوم باتشدیدِ واو میگفت وزنِ شعر خراب میشد

پرسش : نوشته‌اند درکاشان اصطلاحی است بنامِ این **گُله** و **اون گُله** که بجای واژهٔ «این جا و انجا» استعمال میگردد و در بین عوام بسیار شایع میباشد در صورتِ امکان صحیح یا غلط بودن این واژه را تذکر فرمایید .

پاسخ : کلمهٔ **گله** بمعنیِ **جا** در بسیاری از شهرهای ایران از آن جمله در تهران هم برسرِ زبانها هست ولی در نظم ونثر نیامده دربسیاری از زبانها کلماتی هست که در محاورات استعمال میکنند و در کتاب نیست و بکار بردنِ آنها هیچ عیبی ندارد این کلمهٔ گله هم از آنهاست .

پرسش : لطفاً بفرمایید **عقَب** درست است یا **عقِب**

پاسخ : در عربی عَقِب aged ، اما ایرانیان عادت کرده‌اند agad بگویند

پرسش : آیا **شَمال** صحیح است یا **شِمال** ؟

پاسخ : در عربی شَمال chamal بادیست که ازقطب میوزد وشِمال cheml بمعنیِ طرفِ چپ در فارسی باین معنیِ امروزی که مراد آن جهتی باشد که در بالا سر قرار گرفته است وازهمان کلمهٔ **شَمال** بمعنیِ بادقطبی گرفته شده البتهٔ شَمال درست‌ترست و در هر صورت شُمال chomal بضمِ شین رادرهیچ فرهنگِ عربی‌وفارسی ضبط نکرده‌اند

«مکتبِ استاد» یعنی چه؟

بستگیِ دبیر با مدبر، مواردِ استعمال ومعنیِ پساوندِ «چی» و گرام یاگرامی

آیا «شکارچی» در شاهنامه بکار رفته است؟

بحث دربارهٔ‌ی خانمِ محترمه و ریشهٔ‌ی کلمهٔ‌ی خانم

پرسش : یکی از فرهنگیانِ تهران سؤالی کرده است که متاسفانه درست روشن نیست نوشته‌اند **میم وسین وی وب**یا**میم وصاد وی‌وب** باسین صحیح است یا با **صاد**و ریشهٔ‌ی آنرا بفرمایید.

پاسخ : گویا مقصودشان کلمهٔ‌ی **مسیب** باشد که در نامِ مردها نیز بکار برده‌اند این کلمه با **سین** درستست ودرلغت بمعنیِ **آزاد درکارِ خود** و مختار درکارِ خودهست و **مصیب باصاد** در لغت نیست.

پرسش : نوشته‌اند می‌خواستم‌بدانم که لغتِ **دبیر**اصل وریشه‌اش چیست‌وآیا با لغتِ **مدبر** هیچ بستگی دارد یا نه؟ زیرا این لغت بیشتر بمعنیِ فن نویسندگی است و فردوسی آنرا در اشعارِ خود بکار برده است.

پاسخ : دبیر کلمهٔ‌ی فارسی اصیل است که در قدیم **دپیر** هم نوشته‌اند وبمعنیِ **نویسنده** وکاتبست **مُدَبِّر** لغتِ عربیست اسمِ فاعل از تدبیر که بمعنیِ **توجه** داشتن

داشتن بپایانِ کارست . اما فنِ نویسندگی رادبیری باید گفت زیرا که دبیر معنیِ فاعلی دارد و برایِ رساندن عملِ فعل **یا** درآخرِ اسمی که حالتِ فاعلی دارد اضافه می کنند و از دبیر، دبیری می سازند وفردوسی هم هر جا در شاهنامه کلمه‌یِ دبیر راآورده حالتِ فاعلی دارد .

پرسش : نوشته‌اندآیا تلفظِ **مکتبِ استاد** در جایی که خبری از کتابت نباشد صحیح است ؟ در صورتی که می‌دانیم مکتب اسمِ مکان می‌باشد .

پاسخ : البته مکتب اسمِ مکانست از ماده‌یِ **کَتَبَ وکتابت** بمعنیِ نوشتن . اما در ضمن کلمه‌یِ مکتب را بمعنیِ جایی که بکسی درس بدهند نیز بکاربرده‌اند چنانکه سابقا دبستانها را **مکتب خانه** می گفتند . درین صورت مکتب درین جایعنی جلسه‌ای که درآن کسی چیزی بدیگری یادبدهد . چنانکه **محکمه** را هم که بمعنیِ جایِ حکم دادنست برایِ جایی که طبیب دستوری ببیمار بدهد استعمال کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند بکار بردنِ **خانم محترمه** درخطاب بزنان صحیح است ؟

پاسخ : متاسفانه صحیح نیست اولا بواسطه‌یِ اینکه در فارسی مذکر و مؤنث نیست که برایِ خانم صفتِ مؤنثِ محترمه را بیاورند . ثانیا خانم کلمه‌یِ عربی نیست ، کلمه‌یِ ترکیست و برایِ کلماتِ ترکی هم نمیتوان در فارسی صفتِ مؤنثِ عربی آورد . چون اکنون کلمه‌یِ خانم را در مقامِ تعارف برایِ زنها استعمال می کنند ومردم تصور میکنند که این کلمه مؤنث است درصورتی که این‌طور نیست . اصلِ کلمه، **خان** است که عنوانِ سرکردگانِ قبایلِ ترك بوده و در دوره‌یِ تیموریان در ایران معمول شده است که بآخرِ کلمه‌یِ خان میمِ مضمومِ ترکی را که ضمیرِاول شخص است و**من** معنی می دهد چسبانده‌اند ومعنیِ آن **خانِ من** یعنی سرورِ من است پس خانم یعنی خانِ من و همین معامله را با چند کلمه‌یِ دیگر در همان زمان کرده‌اند چنانکه از **بیك** که بمعنیِ سر کرده است **بیگُم** ساخته‌اند وحتی‌از**شیخ عربی شیخُم واز ماهِ**فارسی**ماهُم** ساخته‌اندو«ما هُم» را در نامهایِ زنان بکار برده‌اند ازآن وقت در ایران معمول شده که خانم و بیگم وماهم راتنهادرموردِزنان بکار برده‌اند اما شیخم را تنهادرموردِمردان گفته‌اند.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید آیا لغتِ **شکارچی** در شاهنامه بکار رفته یا خیر ؟ آیا اگر بجایِ آن «**شکارچیر**» بگوییم بحقیقت نزدیک‌تر نیست ؟ چون‌واضح است که شکارچیر بکسی می گویند که درشکارچیره و قوی دست باشد و بهمین قیاس **تلگراف‌چیر** بمعنیِ چیره در تلگراف و **شناچیر** بمعنیِ ورزیده در شنا می‌شود . در بازار هم چی زیادآمده و می‌توان بمعنیِ چیره گرفت مثلا **پاکت‌چی** یعنی کسی که‌در کارِ **پاکت‌چیره** است و**دستمالچی** بهمین قیاس درکارِ دستمال وخرید وفروش آن‌چیره است، خواهشمند است نظرِ خود را بفرمایید .

پاسخ : اولا شکارچی درشاهنامه‌نیامده وجای این کلمه‌در شاهنامه نیست واین کلمه‌یِ مرکب اساساً با آهنگِ اشعارِ شاهنامه تطبیق نمیکند . ثانیا **چی** پساوندیست از ترکی که **علامتِ نسبت** است و شکارچی مرکب از دو کلمه‌ی **شکارِ** فارسی و **چیِ** ترکیست یعنی **منسوب** بشکار و اهل شکاروچی درین‌جا مخففِ‌چیر یا چیره‌نیست زیرا که چیر در این گونه مواردهرگزاستعمال نشده است و تلگراف‌چی یعنی منسوب بتلگراف وپاکت‌چی هم منسوب‌بپاکت ودستمال‌چی هم منسوب به‌دستمال معنی‌میدهد این پساوندِچی در دوره‌یِ تیموریان و بیشتر در دوره‌یِ صفویه واردِ زبان فارسی شده و نخست تنها در کلماتِ ترکی بکار برده‌اند مثلِ **قورچی** یعنی**سلاحدار** و **قاطرچی** یعنی **استربان** و**چرکچی** یعنی کسی که نان را بدستِ او می‌سپارند و **باشماق** چی یعنی **کفشدار** و**قاپوچی** یعنی **دربان**و بسیاری نظایرِ دیگر. بعد کم کم این چی را بکلماتِ فارسی هم افزودند، مثلِ خرکچی بمعنیِ راننده‌یِ خر والاغ و اراده چی، یعنی دارنده‌ی اراده وشکارچی . بهمین قیاس آنرادنبالِ کلماتی که ازز بانهایِ اروپائی گرفته‌اند آورده‌اند مثلِ درشکه چی وکالسکه چی و تلگراف چی وتلفن چی و پست چی و گاریچی ونظایرِ آنها درین صورت **چی** در همه‌یِ این ترکیبات لفظِ فصیحی نیست وعامیانه است و بهتر اینست که‌از استعمالِ آن خودداری کنیم و بجایِ آن پسوند های فارسی بگذرایم مثلا تماشاچی را **تماشاگر** بگوییم وشناچی را **شناگر** و اراده چی

را **اراده‌ران** و درشکه‌چی و کالسکه‌چی و گاری‌چی را **درشکه‌ران** و کالسکه‌ران و گاری ران بگوییم. بهمین جهت کلمه‌ٔ شکارچی که لفظِ ادبی نیست در شاهنامه نیامده و کلمه‌ٔ فصیحِ آن **شکارافکن** است و اگر شکارافکن قدری دراز و سنگین باشد میتوان **شکارگیر** گفت زیرا که کلمه‌ٔ دیگر برای شکار در فارسی نخجیرست و چون نخجیر گیر برایِ کسی که نخجیر میکند گفته‌اند میتوان شکار گیر را هم برایِ کسی که‌شکارمیکند گفت‌چنانکه **شیرگیر** برایِ کسی که‌شیرشکارمیکند گفته‌اند پس بهترست درین مورد یا شکار افکن بگوییم یا شکار گیر.

پرسش: نوشته‌اند چون در کرمان ببرزگر یا کشاورز که در جاهایِ دیگرِ ایران رعیت میگویند **زعیم** خطاب میکنند خواهشمند است معنیِ این کلمه را بیان فرمایید.

پاسخ: زعیم در زبانِ عربی بمعنیِ **ضامن و کفیل و مهتر و رئیس** است و زعیمِ قوم، یعنی کسی که از طرفِ گروهی کاری را میکند گویا این که در کرمان زعیم را درباره‌ی کشاورز استعمال کرده‌اند از این جهت باشد که مقصود اینست شاید در اصل بپیشکار ملاك گفته باشند و بعد کم کم دربارهٔ کشاورز و برزگر هم بکار برده باشند.

پرسش: سؤال کرده‌اند در یك روزنامه خواندم کسی که عازمِ آلمان بود این جمله را برایِ خداحافظی نوشته بود: «از کلیهٔ دوستان و آشنایانِ **گرام** خداحافظی مینمایم» آیا **گرام** درین جا صحیح بکار رفته است یا نه؟ چون فکر میکنم گرام که منظور گرامی باشد این معنی را نمی رساند و در نتیجه غلط است بنظرِ شما چه میرسد؟

پاسخ: برخلافِ آنچه تصور میرود و برخی هم اظهارِ عقیده کرده‌اند من گرام را بجایِ گرامی بمعنیِ عزیز غلط نمیدانم و دلیلی که دارم اینست که در

قدیم گرام را اسم میگذاشته‌اند و ازاسامیِ مردان بوده است و ما درفارسی صفاتی‌داریم که گاهی **یـا** درآخرِ آنهااضافه کرده‌اندمثل **تاروتاری** که هردو صحیح و هردوبمعنیِ تیره است و گرام و گرامی هم همین حال را دارد .

پرسش : نوشته‌اند لطفاًدربارهٔ‌ِ معنی و مفهومِ **زیر** و **زیرین** توضیح دهید .

پاسخ : درفارسی صفاتِ متعددی داریم که برای تعیینِ مکان و زمان بکارمیرود مثل بالا و زیردرمکان و **دیر** در زمان . هروقت که بخواهند صفتِ نسبی بسازندیاونون بآخرِ آن می‌افزایند. مثلا ازبالا **بالایین** و از زیر **زیرین** و ازدیر**دیرین** میسازند . بالا و زیرمکان‌را می‌رساند و بالایین و زیرین‌یعنی دربالا و در زیر واقع شده و دیرین‌یعنی دیرقرار گرفته .

پرسش : یکی از دانش‌آموزانِ تهران پرسیده است تلفظِ درست کلماتِ زیر چیست؟ **ترجَمه یا ترجُمه شُجاعت یاشَجاعت برَومند یا برُومند هیجده یاهجده .**

پاسخ : در عربی **ترجَمه** و **ترجُمه** (بکسریا ضمِ جیم) هردو درستست و در فارسی **ترجُمه** بضمِ جیم معمول تراز **ترَجمه** بفتحِ جیم است . **شَجاعت** بفتحِ شین درست است و **شُجاعت** بضمِ اول هرچند که رایج ترست تصرفِ فارسی زبانهاست . برومند بضمِ اول درست نیست و **برَومند** بفتح درست است . زیرا که این کلمه از**بر** ساخته شده و از **مند** بر بمعنیِ بار و میوه و حاصل است و برَومند یعنی بار ور و باردارو پرحاصل ،اما **هیجده و هجده** هردو صحیح است و حتی **هیژده و هژده** هم نوشته‌اند و درست است .

« بارك الله یعنی چه ؟

بحث دربارهٔ : کبری ، پوراندخت ، پنجزار ، رادیو ساز ، تکیه ، سنبل ، عمارت و تلسکوپ

شرحی دربارهٔ دو اصطلاح معمولِ زبانِ فارسی و

توضیحِ دانشکده ، دانشسرا ، دانشگاه ، استاندار و فرهنگ

پرسش : نامه‌ایست از قم که دارایِ هشت سئوال مختلف است ، سئوالِ اول اینست که کلمهٔ کبری را مثلا در **سفارتِ کبرایِ ترکیه** باید بی‌الف نوشت یا باالف این **کبری** با « کبری » که نامِ زن است فرق دارد و یا معنیِ دیگری دارد این **کبری** از کجا آمده است ؟

پاسخ : کبری کلمهٔ عربی ، مؤنثِ اکبر بمعنیِ **بزرگ‌تر** ست در عربی این کلمه را با یا مینویسند و باالف تلفظ میکنند در فارسی هر کلمه‌ای که آخرش الف باشد در موقعِ نسبت یا اضافه ، یك **یا** برآن الف اضافه میکنند مثل **پایِ** من و پایِ کوچك و پایِ بچه بهمین جهت درفارسی باکلماتِ عربی هم همین معامله را میکنندودر موقعِ اضافه باید یایِ آخرِ کبری را الف نوشت و بعدآن یایِ اضافهٔ فارسی را برآن افزود و مثلا گفت **سفارت کبرای ترکیه** . کبرایِ نامِ زن هم همین کلمه است و بیشتر دخترِ اول را که امیدوارند از دخترانِ دیگر بزرگتر باشد کبری نام

می گذارند و دخترِ بعد ازو را **صغری** میگویند که بمعنیِ کوچك‌تر است [۱]

پرسش : نوشته‌اند بچه‌ای که برایِ پدر و مادرش کارِ خوبی کرده باشد باو میگویند **بارك‌الله!** بارك‌الله یعنی چه وآیا این کلمه معنی هم دارد یا نه ؟

پاسخ : بارك‌الله یك جمله‌یِ عربیست که در مقامِ تحسین و تبریك بکار میرود و معنیِ آن اینست که **خداترا برکت بدهد** یعنی بر نعمتِ خود بیفزاید [۲]

پرسش : برایِ احترام بیك‌نفر باو میگویند **شما** در صورتیکه شما جمع‌است و دلالت بیکنفر نمیکند عقیده‌یِ جنابعالی درین باره چیست ؟

پاسخ : این ایراد اساساً واردست اما منحصر بزبانِ فارسی نیست در بسیاری از زبانها هم معمولست که هر وقت بیك نفر احترام میگذارند بجایِ اینکه باو تو بگویند شما میگویند و این عادت بقدری رواج پیدا کرده است که نمیتوان آنرا تغییر داد ولی نباید منکر شد که کلمه‌یِ **تو** دوستی‌ومحبت وحتی احترام را بیشتر میرساند و بهترین دلیل آنست که مردم در همه جا در موقعِ خطاب بخدا **تو** میگویند و کسی بخدا شما خطاب نمیکند .

پرسش : نوشته‌اند **پوران** که جمعِ پسران است اسمِ دختر هم **هست** آیا این کلمه غلط نیست ؟

پاسخ : از قدیم در ایران معمول بوده است که اسمِ دختر را **پوران دخت** میگذاشتند یعنی **دختری که چند پسرخواهد داشت** و این آرزویی بود که صاحبِ آن اسم ، پسرانِ متعدد پیدا بکند .

پرسش : نوشته‌اند مثلا بیك نفر تعمیر کننده‌یِ رادیو میگویند **رادیوساز** در صورتیکه رادیو ساز بکسی میگویند که بتواند رادیو بسازد آیا این کلمه غلط نیست؟

---

۱ ـ بمباحثِ مشابهِ این پرسش و پاسخ در صفحاتِ ۱۴ ، ۲۵ و ۹۴ نیز توجه بفرمایید

۲ ـ در این جمله ، بارك فعلِ ماضی والله فاعل است وضمیرِ مخاطب یا غایب که موردِ دعاوتحسین قرار گرفته بقرینه‌یِ ذهنی، محذوف است .

پاسخ : این ایراد واردست اما درین مورد مقصود از ساختن تعمیر کردن و اصلاح کردنست چنانکه **ساعت ساز** هم که میگویند یعنی کسی که ساعتِ ساختهٔ دیگری را تعمیر بکند یا **دندان ساز** در ضمنِ آنکه دندان عاریه را از نو میسازد دندانِ طبیعی را هم که عیبی پیدا کرده باشد معالجه میکند درین موارد ساختن را بمعنی مجازی بمعنی **اصلاح کردن یا تعمیر کردن** آورده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند مثلا یك نفر که پشتِ خود را بجایی داده است باو میگویند **تکیه بده** در صورتیکه که **تکیه** جایِ عزاداریست آیا بعقیدهٔ شما درست است ؟

پاسخ تکیه کلمهٔ عربیست و در فارسی بدو معنی استعمال شده یکی معنیِ **آسایش** و دیگر بمعنی **آسایشگاه** این که میگویند تکیه دادن یا تکیه کردن، یعنی تنِ خود را بچیزی نزدیك کردن که بر آن قرار بگیرد و راحت بکند در ضمن تکیه معنیِ آسایشگاه هم پیدا کرده است و خانقاهِ درویشان وسپس جایی را که در آن عزاداری میکنند و روضه وتعزیه میخوانند، تکیه گفته‌اند زیرا که یك نوع آسایشگاه برایِ مردم است .

پرسش : نوشته‌اند **سنبل** که نام گلی است این جانب از دهن بعضی‌ها سنبل (با نون) و برخی دیگر **سمبل** (بامیم) شنیده‌ام کدام درست است ؟

پاسخ : البته سنبل با نون. در دهانِ عوام گاهی نون بمیم و گاهی برعکس میم بنون بدل میشود و این تنها تلفظِ عامیانه است .

پرسش : نوشته‌اند از کوزه همان برون تراود که دروست . منظور ازین ضرب المثل چیست آیا این را بانسانها تشبیه کرده‌اند ؟

پاسخ : این مصرع از بیتی است که اصلِ آن اینست :

گر دایرهٔ کوزه زگوهر سازند — از کوزه‌همان برون تراود که دروست

مقصودِ شاعر این است اگر دهانهٔ کوزه را جواهر بگیرند واز جواهر بسازند آنچه در کوزه هست تغییر نمیکند و همان چیز از کوزه بیرون میآید در ضمن

اشاره است باین که اگر ظاهرِ هر چیزی را آرایش بدهند و **تجملی قائل** بشوند باطنِ آن تغییر نمیکند و در باطنِ آن اثر ندارد درین صورت **این مثل با انسان چندان** مناسبت ندارد .

پرسش : نامه‌ایست از یك دانش‌آموز که ضمنِ آن سؤالهایِ متعدد کرده است سؤالِ اولشان این است که مردم بجایِ گفتنِ **پنج ریال پنج‌زار** میگویند آیا درست است لطفاً بفرمایید این کلمه‌یِ **زار** از چه موقعی پیدا شده ؟

پاسخ : این کلمه‌یِ **زار** در زبانِ مردم مخففِ **هزار** ست ووقتی که **پنج‌هزار** را تند بگویند **پنج‌ازارمیشود** و دلیلِ آنکه هنوز بجایِ‌پنج ریال پنج هزارمیگویند اینست که در پولِ قدیمِ ایران یك دینار ، ده هزار یك «یك‌تومان» و هزار یك «یك ریال» امروز یا یك قرانِ سابق بود و پنج قرانِ آنوقت یا پنج ریالِ امروز ، برابرِ پنج هزار دینار میشد و مردم بجایِ اینکه پنج قران یا پنج ریال گویند پنج‌هزار میگفتند و در موقعِ تند حرف زدن، پنج هزار را پنج‌ازار میگفتند .

پرسش : نوشته اند همان طور که ما در فارسی میتوانیم بجایِ **تلسکوپ** دوربینِ نجومی بگوییم آیامیتوانیم بجایِ گفتنِ **تلگراف** ، **تلفن** ، **تلویزیون**وهرچیزی که با **تله** شروع میشود فارسیِ آنرا بکار ببریم ؟

پاسخ : تلسکوپ کلمه‌ایست که درزبانهایِ‌اروپااز دو کلمه‌یِ یونانی‌ساخته‌شده **تله**بمعنیِ **دور** و **سکوپ**بمعنیِ **معاینه**و تلسکوپ یعنی معاینه کننده و امتحان کننده از دور . **تلگراف**یعنی **نویسنده ازدور** یادورنویس، **تلفن**یعنی **صداکننده ازدور** و تلویزیون یعنی **منظره ازدور** درتمامِ این کلمات **تله**دور معنی‌میدهد امادرزبانِ‌فارسی امروز ترجیح داده‌اند که تلگراف و تلفن وتلویزیون یعنی همان کلماتِ اصلیِ زبانهایِ اروپایی‌را بکار ببرند که گفتنِ آنها آسان‌ترست و دربسیاری از زبان‌هایِ دیگر هم بکار میرودو ضرری ندارد که در فارسی هم بکار ببریم .

پرسش : نوشته‌اند در اخبار بسیار شنیده میشود میگویند سفیرِ کبیرِ فلان جا از تهران بشیراز رفت و **بعمارتِ** استانداری تشریف فرما شد آیا از نظرِ استاد بکار بردنِ کلمه‌یِ عمارت درین مورد صحیح است یا نه چون کلمه‌یِ عمارت در کتابها بمعنیِ مقام و منصب آمده .

پاسخ : عمارت با عین از ماده‌یِ تعمیر و عمران در فارسی بمعنیِ ساختمان و بیشتر ساختمانِ بزرگست و آنچه بمعنیِ مقام و منصب هست **امارت** با الف از ماده‌یِ امرست که اصلِ آن فارسیست و اگر در کتابها این امارتِ دوم را هم با عین نوشته باشند غلط است و نباید اشتباه کرد .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ای دیگر هم هست که در اخبار زیاد گفته میشود و آن کلمه‌یِ **بار** است مثلا میگویند وزیرِ کشور بپیشگاهِ شاهنشاه **بار** یافت آیا بنظرِ استاد بکار بردنِ کلمه‌یِ بار درین مورد هم صحیح است اگر صحیح نیست چه کلمه‌ای میتوان بکار برد ؟

پاسخ : این کلمه‌یِ **بار** کاملا صحیح و از کلماتِ اصیلِ زبانِ فارسی است و پنج معنیِ مختلف دارد یکی آنچه برروی چیزی یا حیوانی میگذارند که ببرد ، دیگر بمعنیِ میوه و محصول ، سوم بمعنیِ پذیرفته شدن و باریافتن در حضورِ شخصِ محترمی ، چهارم بمعنیِ رشوه‌ای که در زراعت بکار میبرند ، پنجم بمعنیِ دفعه‌ومرتبه. بار درین جا همان **پذیرفته شدن** در حضورِ شاهنشاهست وکاملا درست است وبهترین کلمه درین مورد است و **بارگاه** که از همین کلمه ساخته شده یعنی جایی که در آنجا بار میدهند و می‌پذیرند .

پرسش : نوشته‌اند موقعی که دو نفر با هم صحبت میکنند اگر یکی غلطِ لفظی آن دیگری را میگوید آن شخص در جوابش میگوید: این غلطِ لفظی را **حمل** بر بیسوادیِ من بحساب نیاور. آیا بنظرِ استاد بکار بردنِ کلمه‌یِ حمل درین مورد صحیح است یا نه اگر صحیح نیست بفرمایید چه‌کلمه‌ای باید بکار ببریم ؟

پاسخ : این کلمه‌یِ حمل درین مورد از مختصاتِ زبانِ فارسیست منتهی

بجایِ حمل بربیسوادیِ من بحساب نیاور ، باید گفت **حمل بربی‌سوادیِ‌من‌نکن** حمل کردن اصلا در لغت بمعنیِ بردن بار و جابجا کردنِ چیزیست ، درین جا معنیِ مجازی دارد و حمل بربیسوادیِ من مکن یعنی جز و بی‌سوادیِ من مدان و بحسابِ بی‌سوادیِ من مگذار و در حقیقت حمل کردن درین مورد بمعنیِ **قیاس کردن و نسبت دادنست .**

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنیِ کلمه هایِ **دانشگاه** ، **دانشکده** ، **دانش سرا** ، **فرهنگ** و **استاندار** را بفرمایید، آیا این کلمه‌ها هم از زبانهای دیگرست ؟

پاسخ : هر پنج کلمه فارسیست منتهی از اصطلاحاتِ اخیرست . **دانشکده** بمعنیِ مدرسه‌یِ عالیست که‌آخرین درجاتِ علمی را درآن میاموزند . مثل دانشکده‌یِ ادبیات و دانشکده‌یِ پزشکی . **دانشگاه** مجموعِ همه‌یِ دانشکده هایِ یك شهرست مثلِ دانشگاهِ تهران که دانشکده هایِ ادبیات و حقوق و پزشکی و کشاورزی و علوم وفنی ونظایرِ آنهارا دارد . **دانش‌سرا** یعنی مدرسه‌ای که درآن معلم تربیت میکنند . دانش سرایِ عالی دبیر برایِ دبیرستانها و دانش سرایِ مقدماتی‌آموزگار برایِ دبستانها تربیت میکنند . **استاندار** مأمورِ وزارتِ کشور برایِ اداره کردنِ یك ناحیه‌یِ وسیع از کشورِایرانست که شاملِ چندین ناحیه‌یِ دیگرمیشود . کلمه‌یِ **فرهنگ** نیز که ازدو جزءِ فارسی یعنی « فر » و « هنگ » ترکیب شده بجای « معارفِ » سابق انتخاب گردیده است .

توجیهِ ابیاتی از حافظ و بهار

بحث در باره‌یِ چند لفظِ خارجی و معنایِ واژه هایِ کیهان ، جو نوین ، مکفی هوله و اساتید .

آیا «ملك» چند نوع تلفظ و چند معنی دارد؟

پرسش : سئوال این بود که خواهش میکنم معنی کلمه هایِ **کنفرانس** ، **کمیسیون** و **کنگره** را بفرمایید، بعضی‌ها کنگره را باسکون و بعضی با کافِ فارسیِ متحرك خوانده‌اند ، بفرمایید کدام یك درست است ؟

پاسخ : کلمه‌یِ **کنگره** کلمه‌یِ فرانسه است که واردِ فارسی شده و باید **گافِ وسطِ آن ساکن باشد** و بمعنیِ **اجتماع و انجمنی از آگاهان و دانشمندان برایِ گفتگو و بحث درمسائلِ سیاسی وعلمی وهنری** و نظایرِ اینهاست ودرضمن در برخی از کشورها **مجلس شورای ملی و مجلس سنا را باهم** کنگره میگویند . کلمه‌یِ **کنفرانس** هم دو معنی دارد یکی همانست که اخیرا در فارسی **سخنرانی** میگویند یعنی مجلسی که تشکیل میشود برایِ آنکه کسی مطالبِ علمی را برای دیگران بیان بکند و معنی دیگرِ آن **اجتماع** و انجمنی از عده‌یِ معدودی برایِ بحث در مسائلِ سیاسی واجتماعی واز این قبیل است و درحقیقت کنگره‌یِ کوچکی است . **کمیسیون** اصطلاحِ اداریست که چند نفر برایِ رسیدگی بکاری یا اتخاذ تصمیمی با هم می‌نشینند و بحث میکنند .

پرسش : نوشته‌اند آیا معنیِ **فضای کیهان** همان **فضایِ جوّ** است یا نه ؟

پاسخ : اولا این کلمه دراصلِ فارسی **گیهان** است و نه کیهان وهمان کلمه‌ایست که**جهان** را هم ازآن ساخته‌اند . جو لغتِ عربیست بمعنیِ هوا و گیهان بمعنیِ تمام فضاییست که کرات و ستارگان همه در آن واقع شده‌اند و جو یعنی هوایِ اطراف زمین ، قسمتی ازآنست. درین صورت جو جزء است و گیهان کل، وچون آنچه ما بآن هوا می گوییم فقط قشر یا پرده‌ایست که دور زمین‌را گرفته است.آنچه را که بعدازین قشر و پرده‌است میتوان گیهان گفت باین ترتیب جایی که هوا نیست جو نیست و گیهان است .

پرسش : آخرین پرسشی که کرده‌اند اینست : لطفاً بفرمایید بجایِ کلمه‌یِ **بانك** میتوانیم کلمه‌یِ دیگری بکار ببریم که همان معنیِ فارسیِ کلمه‌یِ **بانك** را داشته باشد ؟

پاسخ : این کلمه‌یِ بانك‌دربسیاری اززبانهایِ‌اروپایی‌هست وازآنجا واردِزبانِ فارسی شده ، وچون حکم کلمه‌یِ عمومی را درتمدنِ امروز پیدا کرده‌است بهتراینست ما هم در فارسی آنرا بکار ببریم و در فکرِ کلمه‌یِ دیگری نباشیم که‌هرچه باشدباز جعلی خواهد بود و باین خوبی ادایِ مقصود نخواهد کرد .

پرسش : یکی از دانش‌آموزانِ‌تهران‌پرسیده است‌آیا لغتِ **اساتید** که‌بعضی‌ها آنرا بحساب غلطهای مصطلح آورده و معتقدند که **اساتید** باید گفته شود بچه صورت درست است ؟ خواهشمندم نظرِ خودتان را بفرمایید ؟

پاسخ : **استاد** کلمه‌یِ فارسیست و در زبانِ فارسی سابقاً قاعده این بوده — است که‌هر کلمه‌ای که درآخرش دال‌باشد وپیش ازدال «الف» یا «و» و«یا» باشد باید آنرا ذال خواند[1] مثلا استاد در اصل **استاذ** و بنیاد در اصل **بنیاذ** و بود در اصل **بوذ** ونمود در اصل**نموذ** وخورشید دراصل **خورشیذ** وامید در اصل **امیذ** بوده است بهمین جهت استاد که وارد در زبانِ عربی شده‌آنرا استاذ تلفظ کرده‌اند و اساتیذ جمع بسته‌اند ولی در فارسی جمعِ استاد را **استادان** باید گفت و احتیاجی باساتیذِعربی‌نیست

۱ ـ قبلا نیز در اینباره بحث شده به صفحه‌ی ۱۰۹ مراجعه فرمایید .

واگر کسی بخواهد حتماً جمعِ عربی آنرا بگوید باید **اساتید** بگویدزیرا که درعربی اساتید غلط است و در فارسی هم بطریقِ اولیٰ درست نیست در فارسیِ امروز همه‌یِ این ذالها را ما دال تلفظ میکنیم وآن تلفظِ سابق از میان رفته است ولی چنانکه گفتم در عربی استاذ وجمعِ آن اساتیذست .

پرسش : نوشته‌اند : بنا بر قاعده‌یِ زبانِ فارسی چسباندن صفت **نو** بعلامت نسبی (ین) یا (واو و نون) غیر ممکن است زیرا منظور از افزودنِ علامت نسبی تبدیل اسم بصفت است در اینصورت لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌یِ **نوین** درست است یاخیر ؟

پاسخ : کلمه‌یِ **نوین** از قدیم در زبانِ فارسی بکار رفته و نظایرِ دیگری در زبانِ فارسی دارد چنانکه نوین را از نو ساخته‌اند **دیرین** را از **دیر** و **زیرین** را از **زیر** و بالایین را از **بالا** و برین را از **بر** بمعنیِ بالا و کهین را از **که** بمعنیِ کوچك و مهین را از **مه** بمعنیِ بزرگ وبهین را از **به** ساخته‌اند . در حقیقت کهین بمعنیِ کهتر و مهین بمعنیِ مهتر و بهین بمعنیِ بهترست و مطابقِ این قاعده **نوین** هم باید بمعنیِ **نوتر** باشد و استعمالِ آن کاملا درستست و بهیچ مانعی برنمی‌خورد .

پرسش : نوشته‌اند لغتِ **مکفی** چنانکه اسمِ مفعول باشد آیا استعمال‌آن در جملاتی نظیرِ این جمله درست است یا نه **(فلانی باحقوقِ مکفی استخدام شد) ؟**

پاسخ : مکفی در لغتِ عرب بمعنی **کسیست که روز را خوش بگذراند** و درین مورد که حالا در فارسی برخی استعمال می کنند در عربی نیامده است و بهتر اینست که درین مورد بمعنیِ **کفاف دهنده** کلمه‌یِ **کافی** رااستعمال بکنند که درعربی هم بهمین معنیست . در فارسی لغتِ بسیار خوبی برایِ این مقصود هست و آن کلمه‌یِ **بسنده** است که کافی و کفایت کننده معنی میدهد و این کلمه‌یِ بسنده از مصدرِ بسیدن می‌آید که از کلمه‌یِ بس ساخته شده وبمعنیِ کفاف دادن وکافی بودنست و درین صورت میتوان از کلماتِ عربی صرف نظر کرد و اگر کسی نخواهد صرف نظر بکند «کافی» فصیح‌تر و بهتر از مکفی است .

پرسش : یکی ازکارمندانِ دارایِی کرمان نوشته است در بعضی کتب کلمه‌یِ

هوله دستمالِ بزرگ پرزدار با «ح» حطی و در فرهنگِ نو تالیفِ حسنِ عمید با «ه» هوز نوشته شده ، آیا در اصل کدام یك صحیح ترست ، استدعا دارم جواب مرحمت فرمایند .

پاسخ : هوله کلمه‌یِ ترکیست و درزبانِ ترکی حایِ حطی نیست وحتما باید با هایِ هوز نوشت اما باید در نظر داشت که در فارسی یکی از معانیِ کلمه‌یِ «دستار» همان چیزیست که امروز بآن هوله میگویند و هوله‌یِ سرِ سفره را **دستار خوان** می گفتند .

پرسش : نامه‌ایست ازفردوس که ضمنِ آن نوشته‌اند : لطفاً بفرمایید مِلك بچه معنی و مُلك بمعنی چیست ؟

پاسخ : این کلمه در عربی باشکالِ مختلف خوانده میشود یعنی‌هم مُلك Molk هم‌مِلك Melk هم‌مَلِك Malek هم‌مَلَك Malak وهم‌مُلُك Molok . امادرفارسی مِلك‌را بمعنیِ دارایی وچیزی که در مالکیتِ کسی باشد ودارایِ‌آن باشد بکار برده‌اند و درحقیقت معنیِ دارایی میدهد و مُلك رابمعنیِ کشور ومملکت استعمال میکنند واین‌امتیازیست که در فارسی برایِ دو معنی این کلمه قائل شده‌اند برایِ اینکه هر کدام را در موردِ خاصی بکار ببرند .

پرسش : نامه‌ایست ازاسکو که ضمنِ آن‌سئوال کرده‌اند کلماتِ **کاپ** درجمله‌ای مثلِ **کاپ پیروزی نصیبِ فلان دسته شد** و **مُتِل** (بضمِ میم وکسرِ تاء) چه‌معانی‌دارند و از کدام زبان واردِ فارسی شده‌اند ؟

پاسخ : کاپ دراصطلاحِ ورزش ، کلمه‌یِ انگلیسی است بمعنیِ **انواع جوایز** که در مسابقه‌هایِ ورزشی به برنده یا به برندگان بدهند و **مُتِل** اصطلاحیست که در امریکا در این اواخر وضع کرده‌اند در برابرِ هتل . هتل مهمان خانه‌ایست بزرگ و متل‌ساختمانِ کوچکیست دارایِ یك عده اطاقِ محدود که درسرِ راهها برایِ مختصر اقامتِ مسافران ساخته‌اند و وسایلی برایِ استراحتِ محدود دارد .

پرسش : نوشته‌انددر بارهٔ این شعر که ملك‌الشعراء بهار بمناسبتِ **هفتصدمین** سالِ **تألیفِ** گلستان ساخته است توضیح فرمایید :

دل ز باغِ سخنت وردِ کرامت بوید | پیروِ مسلکِ تو راهِ سلامت پوید
دولتِ نامِ تو حاشا که تمامت جوید | کابِ گفتارِ تو دامانِ قیامت شوید

پاسخ : دل ز باغ کرمت وردِ کرامت بوید یعنی دل از باغِ کرمِ تو **وَرْدْ** یعنی گل سرخِ کَرامت را بو میکند . پیروِ مسلکِ تو راهِ سلامت پوید. یعنی کسی که‌پیروی از روشِ تو میکند در راهِ سلامت گام بر میدارد و می‌پوید . دولتِ نامِ تو حاشا که تمامت جوید . یعنی حاشا که دولتِ نامِ تو بآخر برسد و پایان بیابدوهر که از دولتِ نامِ تو برخوردار بشود تمامی ندارد . کابِ گفتارِ تو دامانِ قیامت را می‌شوید و تا روزِ قیامت آبِ آن باقیست .

پرسش : نوشته‌اند این شعرِ حافظ را نیز معنی فرمایید :

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

پاسخ : یعنی در عشق سر کشی و نافرمانی نکن زیرا که دلبر و معشوقه که سنگِ خارا یعنی سنگِ سخت در کف او موم‌است ونرم میشود ترا مانندِ شمع ازغیرت می سوزاند و سرا پایِ ترا مشتعل میکند .

توجیهِ دو بیت از مثنویِ مولوی

بحث دربارهٔ : عشق ، سقط ، خواربار ، خرمن ، مترجم
آیینه ، مرکبات ، فرسخ وفرسنگ

محلِ استعمالِ «است وهست» وشرحِ یک شعر

پرسش : نامه‌ایست از یك دوشیزه‌ی تهرانی که ضمنِ آن چهار سئوال کرده‌اند سئوالِ اولشان این است که شنیده‌ام میگویند کلمه‌ی **عشق** را با الف دیده‌ایم آیا درست است و اگر حقیقت دارد بفرمایید معنایِ آن چیست ؟

پاسخ : نه دوشیزه‌یِ عزیز چنین کلمه‌ای نه در فارسی است نه درعربی. تنهادر عربی با الف و شین و قاف کلمهِ **اَشَق** Achag هست که از ماده‌یِ شاقّ آمده وبمعنیِ **دشوارترست** و اسبی که در دویدن بچپ وراست برود واسبِ درازواسبی که میانِ‌دست و پایِ آن گشاد باشد نیز معنی میدهد . در فارسی‌هم کلمه‌یِ **اُشُق** oehog هست که **اُشه** و **اُشتُرك** هم میگویند ویك نوع صمغ وسقزست که از گیاهِ خود رویی میگیرند وبعضی ها هم **اَشُق** Ochog تلفظ میکنند و اینکه بشما گفته‌اند عشق باالف هم نوشته میشود بهیچ وجه درست نیست .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌یِ **سَقَط** یعنی چه و برای چه نامِ مغازه‌هایِ خواربار فروشی را میگویند سقط فروشی؟

پاسخ : سقط کلمه‌یِ عربیست که اصلا بمعنیِ **چیز بیهوده** و چیزیست که

سودی نداشته باشد و **کالایِ بی‌بهره** ، بگمانم اینکه بدکانهایی که چیزهای خوراکی را میفروشند سقط فروشی و بفروشنده‌یِ این چیزها سقط فروش گفته اند برای این است که هرچه میفروشند خورده میشود و از میان میرود و دیگر در دکان نمیماند .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌یِ **خوار بار** از چه چیز و چه حرفی گرفته شده‌است و مغازه‌یِ خوار بار فروشی یعنی چه ؟

پاسخ : خوار بار کلمه‌ایست مرکب از دو جزء از **خوار** که از فعلِ خوردن میآید و بمعنیِ خوراك است و خوردنی **و بار** که از بار کردن و بار بستن میآید و خوار بار یعنی **کالایِ خوراکی** و خوردنی ، چنانکه سبزی و میوه و مواد نباتی را هم تره‌بار میگویند و میوه‌یِ خشك کرده را خشکبار میگویند .

پرسش : پرسیده‌اند **خِرمن** صحیح است یا **خَرمن** .

پاسخ : در فرهنگها هم خَرمن ضبط کرده‌اند و هم خِرمن اما بنظر میآید که خَرمن بفتح درست‌تر باشد و جزءِ اول آن **خر** بمعنیِ **درشت و بزرگست** که در کلماتِ دیگر مانندِ **خرگاه و خرگوش و خربوزه و خرپا** هم‌آمده است .

پرسش : پرسیده‌اند در شعر :

دلی دیرم چو مرغِ پا شکسته — چو کشتی برلبِ دریا نشسته
همه گویند طاهر تار بنواز — صدا کی میدهد تارِ شکسته

بعضی‌ها عقیده دارند بجایِ **تارِ شکسته** می‌باید گفت **تارِ گسسته** یعنی تاری که سیمهایِ آن پاره شده باشد و صدایی نمیدهد خواهشمند است بفرمایید کدام‌یك صحیح است ؟

پاسخ : این دو بیتی باوجودِ آنکه در مصرعِ سوم تخلصِ **طاهر** آمده از بابا طاهرِ عریان نیست زیرا که زبانِ آن زبانِ باباطاهر و سبكِ آن سبكِ او نیست . یا طاهر نامِ دیگری بجز بابا طاهر ساخته ، یا این که خواسته‌اند آنرا به بابا طاهر به بندند و بنامِ او منتشر بکنند اما مصرعِ چهارم حتما صدا کی میدهد **تار گسسته** درست است زیرا که تار اصلا در لغت بمعنیِ ریسمان و نخ و چیزهایِ مانندِ آنست .

که پاره میشود، و شکسته در باره‌ی آنها نمیتوان گفت. شکستن بمعنی از هم جدا ـ شدن اجزای چیزهای سخت مانند سنگ و شیشه و نظایر اینهاست و در باره‌ی اقسام نخ و ریسمان‌و تار حتماً باید گسسته گفت، بعلاوه از نظررعایت قافیه‌هم، گسسته از شکسته صحیح تر است .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن‌آن چهارسئوال کرده‌اند سئوال اول اینستکه : در دوران دبیرستان دبیر انگلیسی ما بکسی که آثاری ترجمه میکند مُترّجم Motarrajem (بتشدیدراء) میگوید ، من‌از چندین نفر راجع باین لغت پرسیده‌ام و جوابهای ضدو نقیض شنیده‌ام تا اینکه ضمن گوش کردن برنامه‌ی سودمند در مکتب استاد ، آن استاد را موثق ترین مقام دانسته‌ام لطفاً در باره‌ی این لغت توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ : این کلمه در اصل زبان تازی **مُتَرجم** و صفتی است که برای زبان میاورند و اصلا بمعنی **فصیح‌وگویاست‌ولسان‌مترجم** یعنی **زبان فصیح و گویا** در فارسی این کلمه را برای کسی که اززبانی بزبان دیگر نقل میکند وترجمه میکند و در فارسی فصیح بآن **گزارنده** میگویند، بکار برده‌اند و مترْجم که از مصدر ترجم (باب تفعل) Tarajjom باشد در عربی نیامده است .

پرسش : نوشته‌اند: آئینه صحیح است‌یاآینه ودر صورتی که هردوصحیح است کدام بهترست ؟

پاسخ : آئینه با همزه‌درست‌نیست زیرا که در زبان فارسی الف همزه وجود ندارد اصل این کلمه با دو **یا** یعنی **آیینه** است و **مخفف** آن میشود آینه که یای دوم را حذف کرده‌اند اصل کلمه **آ بگینه** بوده که اصلا بمعنی شیشه یعنی‌آبگونه و مانند آب است و رنگ‌آبرا دارد و بمرور زمان‌آبگینه‌آیینه شده‌است‌بقیاس کلمه‌ی **آئین** که‌آنهم **آیین** است با دو **یا** نه آئین باهمزه .

پرسش : نوشته‌اند دو کلمه‌ی « است » و « هست » را بعضی وقتها که در جمله بکار میبرند **الف** است و **ه** هست را می‌اندازند، مانند بهتر است یا بهتر هست که مینویسند **بهتر ست** . بفرمایید « الف وه » است وهسترابنویسیم بهترست یانَنویسیم؟

پاسخ : است و هست دو کلمه‌ی مختلف است در روز اول یکی بوده اما حالا دو مورد دارد « است » حالت را نشان می‌دهد . این که می گویند برگ سبزست یعنی حالت سبزی دارد و فلان کس پیرست یعنی در حال پیریست اما « هست » از مصدر **هستن** آمده که معنی موجود بودن و وجود داشتن را می‌دهد چنانکه هست و نیست یعنی موجود ومعدوم، وهستی یعنی وجود. وقتی که میگویند فلانی درخانه هست یعنی در خانه وجود دارد و کتاب روی میز هست یعنی کتاب در روی میز موجود استدرین صورت **ه** اول آنرا نمی‌توان حذف کرد اما الف **است** همیشه در ترکیب ساقط می‌شود و از میان می‌رود و خوانده نمی‌شود و بهترست بجای آنکه بنویسند « برگ سبزاست » و فلان کس « پیر است » « سبزست و پیرست » نوشته شود و این که بکودکان نوآموز یاد داده‌اند بگویند«ایران وطن‌عزیزمااست»غلط است زیرا که‌الف‌است‌را بایدانداخت وگفت ایران وطن عزیز ماست، وخانه‌ی مادر فلان جاست نه‌آنکه بگویند خانه‌ی ما درفلان جااست . ناچار در نوشتن **الف** است را باید ننوشت و **ه** هست را باید نوشت و باید تفاوت در میان است و هست گذاشت و یکی را بجای دیگری بکار نبرد .

پرسش : نوشته‌اند **خوار** بتنهایی بمعنی **ذلیل** است ولی هنگامی که **خواربار** بنویسیم معنی دیگر می‌دهدآیا این لغت جدید اصل و پایه‌ای دارد و چنانکه برپایه‌ای استوار نیست می‌شودآنرا **خار بار** (بی‌واو) نوشت ؟

پاسخ : در همین بخش در پاسخ یکی از شنوندگان رادیو ایران گفتم[1] که خوار بار ازدو کلمه‌ی خوار وبار ازفعل خوردن گرفته شده‌است. مثل خون خوار وغم‌خوار و روزی خوار ، و درین صورت بی واو نمی‌توان نوشت و از خوار بمعنی ذلیل نیست .

پرسش : نامه‌ایست که گویاازشهرری‌نوشته‌اند ودوسؤال‌دارندسؤال اول‌اینست که چرا پرتقال ، لیمو ، نارنگی و نارنج را **مرکبات** می گویند ؟

پاسخ : این اصطلاح تازه است و در کتابها نیست پیداست که جمع مرکب

(۱) بصفحه‌ی ۱۲۶ رجوع فرمایید .

عربیست ، اما دلیل اطلاق آن به این میوه‌ها روشن نیست .

پرسش : پرسیده‌اند **فرسخ** صحیح است یا **فرسنگ** ؟

پاسخ : فرسخ کلمه‌ی عربیست که گویا ازفارسی گرفته باشند و شاید فرسنگ فارسی را معرب کرده **فرسنج** گفته‌اند و بعد بواسطه‌ی شباهت خطی فرسنج را فرسخ نوشته‌اند و فرسنگ فارسی را هم از **پاراسنگ** یونانی گرفته‌اند، نه اینکه از خود سنگ ساخته باشند .

پرسش : نامه‌ایست از خرمشهر که ضمن آن نوشته اند چندی قبل[1] معنای شعرهای زیر را در برنامه‌ی مکتب استاد فرمودید اما بنظر من معنای آنها ضدو نقیض است :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان بگشت و مردم شد
عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود

پاسخ : اولا در بیت اول پی‌نیکان بگشت و مردم شد نیست و پی نیکان گرفت و مردم شد باید باشد ثانیاً این دو شعر دنبال هم نیست و از دو جای گلستانست شعراول ازین قطعه است :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پیِ نیکان گرفت و مردم شد

و این دو مطلب اشاره بداستان نوح در تاریخ پیغمبرانست که پسر نوح با بدان همنشین شد و صفت پیامبرزادگی ازو سلب شد اما اصحاب کهف که بغاری پناه برده بودند و سگی را باخود برده بودند سگ از ایشان پاسبانی کرد و ایشان را از خطر نجات داد و چون بانیکان محشور شد و از ایشان پیروی کرد از حالت حیوانی خارج شد و مانند انسان و مردم شد یعنی خوبی که با بدان بنشیند بد می‌شود و بدی که بانیکان محشور شود نیک میشود شعردوم :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه باآدمی بزرگ شود

در مورد دیگر آمده است و مقصود اینست که طبیعت جانوران اگر هم آدمیان

۱ـ لطفاً به دو صحفه‌ی ۷۸ و ۷۹ مراجعه فرمایید .

آنها را تربیت بکنند تغییر نمی کند و بهمان حالت حیوانی باقی می‌مانند اگر مقصود سؤال کننده اینست که چرا یك جا سعدی می گوید که سگ که بانیکان محشور شد مردم می‌شود و جای دیگر می گوید گرگ زاده را اگر آدمی زادگان بزرگ بکنند از گرگ می‌شود ؟ دلیلش اینست که سگ قابل تربیت شدن و رام شدن هست و گرگ قابل تربیت شدن و رام شدن نیست .

پرسش : نامه‌ایست از تهران که نوشته‌اند سؤال مربوط باین ابیات از مثنوی مولانا جلال الدین رومیست که در جلد دوم صفحه‌ی ۲۳ از کتاب مثنوی این طور می‌فرماید :

چون ز رویش مرتضی شد در فشان گشت او شیرخدا در مرج جان
روشن از رویش چو سبطین آمدند عرش را درین و قرطین آمدند

مقصودم توجیه کلماتست که‌آن استاد عالیقدر بیان خواهند فرمود .

پاسخ : این دوشعر مربوطست بتلقین حضرت رسول بحضرت امیر وازو بحسنین یعنی امام حسن و امام حسین و معنی‌آن اینست که چون مرتضی از روی پیغمبر در فشان شد در مرج جان یعنی در چراگاه یا چمنزار جان شیرخدا شد و اسدالله شد و چون سبطین تثنیه سبط یعنی نوه که مراد نوادگان پیغمبر حسن و حسین باشد ازروی او روشن در عرش درین دو آمدند در یعنی دو مروارید و قرطین دو قرط یعنی دو گوشواره شدند .

توجیه ابیاتی از حافظ و جلال‌الدین بلخی

بحث درباره‌ی : واسطه‌های نقلیه ، فیس وافاده ، تکبر مسخره وعاریه

املاء صحیح «بیاندیشید» و تلفظ کلمه‌ی یادگار

پرسش : نامه‌ایست از طهران دارای دو سؤال ، سئوال اول اینست که آیا در لغاتی مانند **یادگار و پادشاه** حرف **دال** با **کسره** یا با **جزم** ادا میشود ؟

پاسخ : درین هر دو کلمه **دال ساکن است** و حرکت ندارد یعنی **یادْگار** درستست نه **یادِگار** ، زیرا که دراصل کلمه که **یاد** باشد دال ساکنست چنانکه در **یاد بود** نیز حرکت ندارد ، وهمین طورست کلمه پادشاه .

پرسش : سئوال دوم اینستکه در کلماتی نظیر **بیندیشید** آیا باید الف نوشته شود یا حذف گردد ؟

پاسخ : در این جا **الف** را **نباید نوشت** زیرا که اصل کلمه **باندیشید** بوده وچون سنگین بوده الف را تبدیل بیا کرده‌اند ویای بیندیشید جای الف را میگیرد و درین صورت دیگر الف لازم نیست ونباید نوشت .

پرسش : نامه‌ایست از اصفهان طی آن نوشته‌اند لطفاً ازجناب آقای استادسعید نفیسی سئوال بفرمایید آیا در فارسی لغتی داریم که معنی **عاریه** در فقه را بدهد ؟ موفقیت آن استاد بزرگوار و اداره‌ی آموزنده‌ی رادیوایران را خواستارم .

پاسخ : از احساسات نویسنده‌ی عزیز همه‌ی ما متشکریم اما متاسفانه برای کلمه‌ی عاریه در فقه لفظ فارسی معادل نمی توان پیدا کرد زیرا که همه‌ی اصطلاحات

فقه را از زبان عرب گرفته‌اند.

پرسش: سئوالیست از یزد که نوشته اند محترما خواهشمند است معنی ابیات زیر را توجیه بفرمایید:

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه‌ی مایی
کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانه‌ی مایی

منظور اینست که شمع را چرا از خانه‌برون ببرند وخاموش کنند مگر درخانه نمیشود شمع را خاموش کرد؟

پاسخ: اولا این بیت دوم از سعدی نیست و در غزل معروف سعدی دست برده‌اند و این شعر را بآن اضافه کرده‌اند زیرا که شاعر بزرگی مانند سعدی در غزل پشت سرهم «**خانه مایی**» را تکرار نمیکند اما اینکه چرا شمع را باید از خانه برون برد و خاموش کرد مگر نمیتوان در خانه خاموش کرد؟ اولا باید متوجه بود که در زمان سعدی خانه این معنی امروز را نداشته و بجای اناق امروز استعمال میکردند چنانکه هنوز هم در ترکیبات‌آن معنی اناق را دارد و مثل صندق خانه و ناهار خانه وگرم خانه و سرد خانه و نماز خانه که همه جا بمعنی اتاقست و آنچه ما امروز خانه میگوییم در زمان سعدی «سرای» میگفتند پس شمع را از خانه بیرون بردن و کشتن یعنی از اتاق بیرون بردن و این که از اتاق باید بیرون برد برای اینست که شمعهای آن زمان مانند شمعهای گچی امروز نبوده که از اروپا بایران آمده است. شمع ایران شمع پیه بوده و وقتی که آنرا خاموش میکردند دودِ بسیاری میکرده و بوی پیه سوخته در اتاق می‌پیچیده و مردم را ناراحت میکرده بهمین جهت می‌بایست شمع را از خانه یعنی از اطاق بیرون ببرند و در آنجا خاموش بکنند.

پرسش: نامه‌ایست از طهران که ضمن آن نوشته اند لطفاً معنی این شعر را بفرمایید:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

در ضمن بفرمایید **گنده** با فتحه‌ی گاف فارسی صحیح است یا با ضم آن ؟

پاسخ : عقل اول اصطلاح حکمت مشاییان است یعنی حکمت یونان و مقصودشان **اول چیزیست که از ذات خدا صادر شده است** و مراد از **عقل دوم** آن چیزیست که انسان از راه تفکر و مراقبه بدست میاورد . در نظر مولانا در مثنوی عقل دوم که از راه مراقبه فراهم میشود عقل اول را باطل میکند و عقل دوم بر عقل اول ترجیح دارد چنانکه ماهی از سر **گنده** میشود و نه از دم یعنی وقتی که میگندد اول سر ان میگندد و بعد دم آن و در این صورت این کلمه را هم گنده بفتح باید خواند نه گنده بضم زیرا که گنده از فعل **گندیدن** و بهمان معنی **گنده** است .

پرسش : نامه‌ایست از بابل ضمن آن سه سئوال کرده‌اند : سوال اولشان اینست که در بعضی معابر تابلوهایی بچشم میخورد که روی آنها نوشته شده **«عبور وسائط نقلیه»** نمی دانم منظور از **وسائط** همان **وسیله** نقلیه میباشد یاخیر ؟ اگرچنین است چرا بجای وسیله کلمه‌ی وسائط بکار برده میشود ؟

پاسخ : وسائط جمع **واسطه** است‌ودرفارسی‌واسطه‌رابجای وسیله بمعنی‌چیزی که با آن‌کاری را انجام بدهند گاهی استعمال کرده‌اند و بهمین جهت هم وسیله‌ی نقلیه و وسائل نقلیه میتوان گفت و هم‌واسطه‌ی نقلیه ووسائط نقلیه و البته وسیله‌ی‌نقلیه ساده‌تر و رایج‌تر از واسطه‌ی نقلیه است .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **مسخره** آیا فارسیست یا عربی ؟اگرعربیست بجای آن چه کلمه‌ای باید تلفظ نمود ؟

پاسخ : این کلمه‌ی مسخره از ریشه‌ی سخر و سخر و سخر عربی آمده اما عربها خود ازین ماده کلمه‌ی **مسخره** را استعمال نمیکنند و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و در فارسی بیشتر برای فاعل گفته میشود فلانی مسخره است یعنی کسیست که این کار را میکند عمل فعل را در عربی **سخریه** و در فارسی **تمسخر** هم گفته‌اند که در عربی استعمال نمیشود بجای آن در فارسی سه کلمه هست یکی

فسوس یکی **لاغ** و یکی **ریشخند**. کلمه‌ی فسوس و لاغ هر دو دیگر کهنه شده و ریشخند را حالا بیشتر بمعنی فریب استعمال میکنند، اما معنی حقیقی آن همان چیزیست که حالا مسخره می گوییم .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **تکبر** مسلما عربیست آیا کلمه‌ی **فیس و افاده** را می‌توان بجای تکبر استعمال کرد یا خیر و کدام یك ازین دو کلمه بهترست که ادا گردد ؟

پاسخ : بهترین کلمه در فارسی برای تکبر **خودبینی** است و **افاده** اصلا کلمه‌ی عربیست بمعنی فایده رساندن و سود رساندن و در فارسی بمعنی اظهار فضیلت و برتری هم آمده و معنی تکبر ندارد . **فیس** کلمه‌ایست عامیانه که هرگز در کتاب نیامده و ریشه‌ی آنهم معلوم نیست و نمی‌توان آنرا در همه جا استعمال کرد .

پرسش : نامه‌ایست ازداراب که ضمن آن سؤالاتی کرده‌اند اول اینکه آیا کلمه‌ی **عاتفی** با تاء نقطه دار درستست یا طین ؟

پاسخ : **عاتفی** با ت دو نقطه یا تای منقوط نداریم و با طای مالف هم از کلمه‌ی **عاطف** بمعنی مهربان و دارای عطوفت است .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر حافظ را توضیح فرمایید :

ترا ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست؟

پاسخ : مقصود حافظ ازین که **ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر** اینست که پس ازین زندگی روح بآسمان می‌رود و از کنگره‌ی عرش یعنی از بالای آسمان ترا بخود می‌خوانند **ندانمت که درین دامگه چه افتاده است** یعنی نمی‌دانم درین دامگاه که مراد زندگی در روی زمین و گرفتاری آن مانند گرفتاری در دام است برای تو چه پیش آمده است که چنین گرفتار شده‌ای ؟

پرسش : نامه ایست از تهران که ضمن آن چند سؤال کرده اند اول اینست نوشته‌اند خواجه‌ی شیراز غزل دیگری دارد که مطلع آن می‌فرماید :

یاران حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث باثلاثهٔ غساله می‌رود

تمنی دارد استاد بفرمایند منظور خواجه در مصراع دوم چیست ؟

پاسخ : اولا یاران نیست و ساقیست یعنی ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود ومقصود اینست که در پای سرو و کنار گل و لاله نشسته‌اند ثانیاً **ثلاثه‌ی غساله** منظور سه جام یا سه جرعه‌ایست که ناشتا بخورند زیرا که معده را می‌شوید و چون سه‌جرعه یا سه جام است و معده را غسل می‌دهدآنرا ثلاثۀ غساله گفته‌اند .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ایست بنام **صوب** که مـی‌گویند فلانکس بصوب مأموریت خود عزیمت کردآیا این کلمه خود مصدر است و چنانچه نیست مصدر آن چیست ؟

پاسخ : صوب در عربی هم اسم است و هم مصدر اما این‌جا اسمست و یکی از معانی‌آن **قصد و آهنگ** است و صوب فلان جا راکردن یعنی قصد و آهنگ فلان جا راکردن و بصوب مأموریت عزیمت کردن یعنی آهنگ مأموریت خود را کردن و بآن مأموریت رفتن .

بحث در باره‌ی :

بسی ، گزین ، برای ، کت ، چمدان ، پرونده ، رفوزه ، رنود ، دخانیات و حرکت «با»ی امر

بیایید از بکار بردن الفاظ خارجی پرهیز کنیم (۱)

پرسش : نامه‌ایست تا یك اندازه مفصل از یك معلم در فرهنگ نهاوند که یازده سئوال جالب کرده‌اند سئوال اولشان اینست : اگر **بسیار** از ریشه‌ی **بسی** است چرا با فتح **با** مشهور نیست ؟

پاسخ : این سئوال بسیار جالبی است البته بسیار از بسی ساخته شده ولی یك اصل در زبان فارسی هست و آن اینست که چون تلفظ کسره و ضمه یعنی **اِ** و **اُ** آسان‌تر از تلفظ فتحه یعنی **اَ** بوده است فارسی زبانان در بیشتر جاها فتحه را تبدیل بکسره و گاهی هم تبدیل بضمه کرده‌اند از جمله همین کلمه‌ی **بسیارست** که ترجیح داده‌اند بسیار بکسر با تلفظ بکنند و نه بسیار بفتح که می‌بینید تا چه اندازه گفتن آن سنگین است

پرسش : پرسیده‌اند . مگر **گَزْین** و **کَش** مخفف **که از این** و **که‌اش** نیست ؟ پس چرا غالباً آن را با کسر کاف نمیخوانند ؟ .

پاسخ : علت این که مخفف **که از این** را معمولا **گَزْین** تلفظ می کنند و نه گزین اینست که حرکت **از** را رعایت کرده‌اند و نه حرکت **که** را اما در مخفف

---

(۱) کلیه‌ی سؤالهای این برنامه ، از طرف آموزگاری از فرهنگ نهاوند طرح شده‌است.

که‌اش حتماً **کِش** گفتن درست تر از **کَش** گفتن است چنانکه **که‌تو** را هم باید **کِت** و **که من** را هم باید **کِم** تلفظ کرد چنانکه در جمع هم ِکمان و ِکتان و ِکشان باید گفت.

پرسش : نوشته‌اند در افعال امر غالباً حرف اول را بعد از اضافه کردن باء زینت ، ساکن تلفظ میکنند مانند **بنْگر و بنْویس** علت آنرا لطفاً توضیح فرمایید .

پاسخ : اولا این که عادت شده است باین بایی که در اول فعل امردرمی‌آورند بای زینت میگویند درست نیست زیرا که هیچ حرفی برای زینت بکلمه‌ای اضافه نمیشرد وانگهی زینت دادن کلمه چه معنی دارد این که این **با** را در اول فعل امر می‌آورند برای اینست که در ضمن اول شخص فعل امر صورت مخفف ومختصر شده‌ی اسم فاعل راهم دارد **کُن** هم امرست وهم مخفف کننده و **خور** هم فعل امرست و هم مخفف خورنده وهمین طور در همه افعال اول شخص فعل امر این حال را دارد برای اینکه مسلم باشد که این کلمه فعل امرست و اسم فاعل نیست این **با** را در اول آن اضافه میکنندو بجای **رو** می گویند **برو** و بجای **خور** می گویند **بخور** اما بنْگر و بنویس گفتن برخلاف قاعده است و بهتر اینست که بگویند **بِنِگر وبِنِویس وبِشِنو** مگر در شعر که برای رعایت وزن‌شعرمیتوان حرکتی را ازمیان برد مثلا درین‌مصرع **(بشنو این نکته که خود را ز غم‌آزاده‌کنی)** که اگر ِبشنو با کسر شین بخوانیم وزن شعر خراب میشود اما برعکس درین مصرع **دور خوبی‌گذرانست‌نصیحت‌بشِنو** باید بشنو خواند نه ِبشنو .

پرسش : نوشته‌اند . همین باءزینت قاعدة باید مکسور باشد ولی در افعالی مثل **برو** قدری سنگین است . عقیده شما چیست ؟

پاسخ : اینکه در **بُرُو** بای اول فعل را مضموم تلفظ میکنند برای رعایت حرکت ضمه‌ی حرف دوم یعنی « ر » است و دو ضمه پشت سر هم گفتن آسان تر از یك کسره و یك ضمه است و گرنه همانطوریکه نوشته‌اند درست‌تر آنست که **بِرُو** بگویند نه **بُرُو** .

پرسش : نوشته‌اند «**برای**» کلمه‌ی بسیط است یا از بای اضافه و را ترکیب یافته ؟

پاسخ : یکی از موارد استعمال **را** در فارسی بجای همین کلمه‌ی **برای** ـ است. چنانکه می گویند : خدا رایعنی برای خدا ودرین صورت اصل کلمه همان «را» بوده و در اول آن با اضافه کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند الفاظ **کُت وبَدْ** که مشترك بین فارسی و انگلیسی است آیا از فارسی داخل انگلیسی شده یا بالعکس و یا در اصل هم اشتراك داشته است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **کُت** اصلا انگلیسی است و درین اواخر از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده ،ولی کلمه‌ی **بد** مشترك بین دو زبان است و از کلماتیست که فارسی و انگلیسی از یك ریشه‌مشترك گرفته‌اند .

پرسش : سؤال کرده‌اند **چمدان** کجایی است آیا فارسی است و از **چم** و**دان** پساوند مکانی درست شده یا اصلا بسیط است و مربوط بزبان دیگر ؟

پاسخ : اصل کلمه حتماً **جامه دان** فارسیست کـه از زبان فارسی بروسی رفته و در روسی چمدان تلفظ کرده‌اند و در میان ما هم معمول شده و جامه دان گفتن البته بهترست .

پرسش : پرسیده‌اند **پرونده** چه‌نوع کلمه‌ایست‌واز کی و کجاداخل زبان‌شده؟

پاسخ : اصل کلمه **بربند وبربنده** مرکب از **بر** و **بستن** بمعنی **قنداق‌بچه** است وچون ب به پ وب بواو بدل می‌شودپرونده هم گفته‌اند واین کلمه رافرهنگستان ایران در موردی که حالا استعمال می‌شود تصویب کرده است .

پرسش : نوشته‌اند **رفوزه** از چه زبانی است وآیا بصورت مزبور صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : رفوزه کلمه‌ی فرانسه است بمعنی رد شده وپذیرفته نشده و درصورتی که در فارسی میتوان رد شده گفت هیچ دلیلی ندارد رفوزه بگوییم .

پرسش : پرسیده‌اند استعمال الفاظی از قبیل **ممهور و رنود** و مانندهای آن را جایز می‌دانید ؟

پاسخ : بهیچ وجه زیرا که مهر کلمه‌ی فارسیست و از آن ساختن اسم مفعول عربی بصورت ممهور یعنی مهر کرده و مهر شده غلط فاحش است و همین طور **رند** کلمه‌ی فارسیست و نمی‌توان آنرا **رنود** جمع بست چرا رندان نگویند ؟

پرسش : نوشته‌اند بعضی کلمات در تلفظ و رسم‌الخط عربی‌شان با فارسی مغایرست مثل **مالیات و دخانیات و هدیه و قفص** (با صاد) و **فهرس** که در سه کلمه‌ی اول در فارسی بتخفیف یاء مستعمل است و در مورد چهارم و پنجم همانطور که معمول است قفس با سین و فهرست با تاء تمت می‌نویسند تا نظر صائب استاد چه باشد ؟

پاسخ : البته در اصل زبان تازی باید **مالیّات و دخانیّات و هدیّه** با تشدید یاء گفت .اما در فارسی همیشه از تشدید پرهیز کرده‌اند و ترجیح داده‌اند کلمه را مشدد تلفظ نکنند و بهمین جهت بعضی عقیده‌دارند که تشدید در فارسی نیست .کلمه‌ی هدیه هم اصل عربی آن حتماً **هدیّه** است اما در فارسی از زمانهای قدیم این کلمه را هدْیه بسکون دال خوانده‌اند حتی شعرای بزرگ در شعر بهمین صورت آورده‌اند . کلمه‌ی قفس در اصل زبان عرب با صادست اما در فارسی از زمانهای قدیم با سین نوشته‌اند و این املا رایج‌تر است کلمه‌ی فهرست بی تا و فهرست با تا هر دو در عربی هست و هر دو درستست و در فارسی بیشتر با تا نوشته‌اند .

پرسش : سئوال آخرشان اینست همان طور که خاطر عالی بکمال مستحضرست الفاظ و لغات بیگانه بویژه انگلیسی بسرعت بحریم زبان شیوای ما راه یافته و با این وضع فرجام اسف بارش قابل توضیح نیست درین موقع بحرانی که بیم تسلط زبان بیگانه بر زبان فارسی و اضمحلال زبان فردوسی و سعدی و نابود شدن اصالت ادبی ما میرود آیا استادان پر ارج و گرانمایه هیچ گونه احساس مسئولیتی نمیکنند ، و اگر احساس میکنند اتخاذ تصمیمی قاطع درین مورد لازم بنظر نمیرسد ؟

پاسخ : نکته‌ای که این آموزگار عزیز فرهنگ نهاوند در پایان نامه خود نوشته‌اند نکته‌ی بسیار مهم و اساسیست و من شخصاً از ایشان متشکرم که این موضوع را پیش کشیدند . البته این یکی از دشواریهای بسیار مهم امروزست که یا عده‌ای بواسطه‌ی نادانی و یا برای خود نمایی عمداً از استعمال کلمه‌ی فارسی که در برابر آن هیچ احتیاجی بلفظ اروپایی نیست خود داری میکنند و هنر و کمال خود را در آن میدانند که کلمه‌ی بیگانه را بزبان بیاورند اگر از راه جهل و نادانی باشد جای کمال تأسف و حسرت است که ایرانیان تا این اندازه از زبان خود بی اطلاع باشند که کلمات لازم درجه‌ی اول احتیاج را ندانند و اگر از راه خود نمایی باشد این کار از زشت ترین خودنمایی‌هاست ، زیرا خود نمائی وقتی پسندیده و مجاز است که بنفع انسان تمام میشود نه اینکه انسان راانگشت‌نما و مورد تمسخر بکند . دراین زمینه‌چنانکه ایشان هم نوشته‌اند من مسئولیت را تنها متوجه استادان پر ارج و گرانمایه بگفته‌ی ایشان نمیدانم بلکه عقیده دارم که همه باید درین زمینه با هم متفق بشویم . البته استادان از راهنمایی های خود نباید دریغ بکنند و حتی آموزگاران در دبستان و دبیران هم در دبیرستان باید از روزهای اول پسران و دختران ایرانی را متوجه زشتی این کار بکنند و از بچگی بآنها بخوانند که در هیچ زبانی و در هیچ کشوری مردم این کار را نمیکنند و این تیشه بریشه‌ی زَبان و ملیت زدن است . از طرف دیگر بعقیده‌ی من همه از زن و مرد وظیفه دارند این کار را باندازه‌ای تقبیح بکنند و معایب آنرا بگویند که مردم بقباحت و معایب اساسی آن پی ببرند و بخودی خود از آن پرهیز کنند . بهترین راه اینست که هر کس بجای کلمه‌ی فارسی ساده‌ی معمولی یك کلمه‌ی خارجی مینویسد یا بزبان می‌آورد باید آن قدر او را تقبیح کرد که ازین کار پشیمان بشود و این عادت زشت را ترك بکند . امیدوارم این عقیده‌ی مرا هم میهنان عزیز بپسندند و بآن عمل بکنند و این را از وظایف مهم و مقدس ایران دوستی و ایران‌پرستی و ایرانی بودن خود بدانند .

بررسی یک بیت از حافظ

بحث درباره‌ی: پهلو ، زمانه ، ورد ، متهم ، مثبت ، وغ‌وغ‌صاحاب ، قم ، ممهور ، توران زمین ، چین ، جبر و جغرافیا

موارد استعمال افعال و صفی و اسمهای مفعول فارسی

بحث‌درباره‌ی: گلشن و گلخن ، خواجه‌وخواجو ، نانوا ، ناشتا ، چاره ، کاف تصغیر و مشابه آن

پرسش : نامه‌ایست از یک دوشیزه کارمند شرکت ملی نفت ایران که ضمن آن چند سئوال کرده‌اند سئوال اولشان اینست که کلمه‌ی **پهلوی** از کتاب تاریخ ارمنی که درقرن پنجم نوشته شده :«بار اول در صفحه ۲۴۱ اشاره‌میکند ازعصر اشکانیان در قرن اول که نوشته شده-ارشاویرمرا و پسرش‌ارتاشلی بتخت شاهی نشست ، برادران او بودند **سورنی پهلو** و **کارنی پهلو** و خواهرش بود **اسپاهاپتی پهلو**» اینها از روی نام استان و شهرستان موسوم بودند . درین مورد مخصوص فکر میکنم پهلوی این‌معنی را میرساند که نسل پهلوی یعنی برادران شاه‌آیا این صحیح است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **پهلو** در قدیم حتی‌پیش از دوره‌اشکانی **اصطلاح جغرافیایی** و نام دشت مرکزی ایران در میان کوهستانهای شمال و مغرب و جنوب بوده و شامل همان جاییست که در دوره‌ی اسلامی مدتی بآن **عراق عجم** میگفتند . بهمین جهت هرچه منسوب باین ناحیه بوده بآن **پهلوی** گفته‌اند چنانکه زبان این ناحیه را هم پهلوی نام گذاشته‌اندو بخاندانهای مهم این ناحیه نیز همین عنوان را داده‌اندچنانکه بخاندان خود اشکانیان پهلوی میگفته‌اند و بجز آن دوخانواده مهم نیز در سرزمین پهلو

بوده‌اند ، کـه بیکی **سورن پهلو** و بدیگری **قارن‌پهلو** یا کارن پهلو میگفته‌اند که در ارمنی نام آنها را چنانکه‌شما گفتید سورنی پهلو و کارنی‌پهلو نوشته‌اند و اسپاهاپتی پهلو همان خانواده‌ی اسپهبدان طبرُستان بوده است که تا بعد از اسلام هم در آن ناحیه سلطنت کرده‌اند . درین صورت کلمه‌ی **پهلوی** یعنی **منسوب بسر زمین پهلو** و از کلمه‌ی پهلو ساخته نشده که بتوان آنرا پهلویی خواند .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **زمانه** از مفهومهای اولیه مثل آمدن و رفتن و خوردن است و عجیب است اگر ما ارمنیها که **ژاماناك** میگوییم این کلمه‌را از اعراب بگیریم . چون در عربی هم من باین کلمه برخورد کرده‌ام آیا اعراب این کلمه را از زبان آریایی نگرفته‌اند ؟

پاسخ : درین زمینه کاملا حق با ایشانست . کلمه‌ی **زمان** از کلمات اصیل فارسیست و اگر از زبان فارسی بزبان تازی نرفته باشد دست کم باید گفت مشترك در میان دو زبانست بهترین دلیل این که این کلمه فارسیست همان کلمه **زمانه** است و دیگر همان کلمه‌ی **ژاماناك** در ارمنی که بهمین معنیست و پیداست که کلمه اصل آریایی دارد که بزبان ارمنی رفته است و کلمات زبانهای سامی در زبان ارمنی وارد نشده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند در ارمنی **روزراورد** میگوییم آیا این کلمه عربی هست یا آریایی ؟

پاسخ : کلمه‌ی **ورد** بهمین معنی گل سرخ در زبان پهلوی هم هست و الفاظ عربی بزبان پهلوی نرفته است و بودن این کلمه هم در پهلوی و هم در ارمنی دلالت دارد باین که کلمه آریاییست .

پرسش : نوشته‌اند کلماتی از قبیل متهم ومتهم و مثبِت و مثبت چه حالتهایی دارند ؟ اخیراً در رادیو این کلمه را **مثبِت** تلفظ کردند آیا صحیح است ؟

پاسخ : **مثبِت** باکسر سوم اسم فاعلست بمعنی اثبات کننده و **مثبَت** با فتح سوم اسم مفعولست بمعنی اثبات شده . اگر بگویند مثبت این امر یعنی اثبات کننده‌ی

این امر و سبب اثبات امر میشود و اگر کار مثبت بگویند یعنی‌کاری که اثبات شده و این بسته بحالت آن‌کار است کاری که کسی برای ثابت کردن میکند کار مثبت است وکاری که ثابت شده باشد آنرا کار مثبت باید گفت. **متهم** با کسر «هاء» هم یعنی تهمت زننده و **متهم** با فتح آن یعنی تهمت زده شده و کسی که مورد تهمت‌قرار گرفته باشد.

پرسش: پرسیده‌اند در مدرسه بما یاد داده‌اند اگر بگوییم که **«او خوراك خورده و از منزل بیرون رفت»** اشتباه است و باید بگوییم **« او خوراك خورده از منزل بیرون‌رفت»** و یا **«او خوراك خورد واز منزل بیرون‌رفت»** ولی در بسیاری ازادبیات رسمی طور اول استعمال میشود. اگر اشتباهست و ناپسندیده چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند آیا نمیشود نویسنده‌ها را اصلاح کرد؟

پاسخ: همانطور که در مدرسه بشما گفته بودند درستست زیرا اگر بگویید «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» دوجمله دنبال‌هم‌آورده‌اید و فعل هر دوجمله باید از یك زمان باشد در صورتیکه خورده اسم مفعولست و رفت ماضی مطلق و اگر خورده‌را هم فعل ماضی بگیریم باید بگوییم یا مخفف **خورده است** باید باشد و یا مخفف **خورده بود** و درین صورت یا جمله اینطوری میشود «او خوراك خورده است و از خانه بیرون رفت» ویا اینطور میشود «او خوراك خورده بود واز خانه‌بیرون‌رفت» و در هر دو صورت درست نیست، زیرا که خورده است و خورده بود یك نوع ماضی و بیرون رفت یك نوع ماضی دیگرست و حتماً باید افعال یك جمله از یك زمان باشند اما آنطور که در مدرسه بشما گفته‌اند اگر بگویید **«اوخوراك‌خوردواز‌منزل‌بیرون رفت»** کاملا درستست زیرا که خورد و رفت هر دو از یك زمان است ویا اگر بگویید «خوراك خورده از منزل بیرون رفت» این هم درستست زیرا که دیگر خوراك خورده این جا فعل نیست و اسم مفعول هم نیست بلکه بجای صفت استعمال شده که آنرافعل وصفی گویند و خوراك خورده بیرون رفت یعنی در حالی که خوراك خورده بود

مثل اینکه بگویند ایستاده بیرون رفت و بهمین لحاظ در دستور زبان گفته‌اند بعد از فعل وصفی نباید حرف «واو» ذکرشود که هم غلط و هم ناپسند است ، حالا اگر بقول شما در بسیاری از ادبیات رسمی آنطور استعمال میکنند متأسفانه‌درست نیست واینکه باز بقول شما چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند این ایراد کاملا وارد است و امیدوارم کسانی که این‌اشتباه را میکنند ازهمین ایرادهای امثال شما عبرت‌بگیرند و متوجه باشند دیگر این غلطهای فاحش را ترك کنند .

پرسش : نامه‌ایست که طی‌آن نوشته‌اند خواهشمند است اعلام فرمایید کلمه **وغ‌وغ ساحاب** که از کتابهای مرحوم صادق هدایت نام گذاری شده به چه معنی تلقی میشود ؟

پاسخ : وغ وغ که میدانیدکلمه‌ایست برای رساندن صدا یا بانك سگ **ساحاب**باسین تلفظ‌عامیانه‌ی**صاحب** باصادعربی‌است.فروشندگان‌دوره گرداسباب‌بازیها یك نوع بازیچه درست میکنند و می‌فروشند که عبارتست از دو گرده گل خشك شده که در میان‌آنها پیراهنی از کاغذ تا خورده چسبانده‌اند گرده بالایی منفذی‌دارد که زیرآن یك زبانه نازك از کاغذ چسبانده‌اند . وقتی که این دو گرده‌ی بالایی و پایینی را از هم دور میکنند هوا داخل پیراهن کاغذی میشود و وقتی که بهم نزدیك میکنند هوا بیرون میرود و هنگام داخل شدن و بیرون رفتن که هوا بآن زبانه‌ی نازك‌کاغذی بر می‌خورد صدایی ازآن بیرون‌میآید شبیه‌بصدای سگ‌واین فروشندگان اسم‌آنرا **وغ وغ ساحاب** گذاشته اند یعنی که این بازیچه **صدای سگی را دارد که صاحب خود را صدا میکند** و البته پیداست که این تعبیر واین اصطلاح کاملا عامیانه است .

پرسش : نامه‌ای است از قم که ضمن آن سؤال شده است‌اولا بفرماییدشهر **قم** از کجاآمده وکلمه‌ی قم یعنی چه‌آیا در قدیم اسم‌این شهر قم بوده است ؟

پاسخ : این شهر در دوره‌ی اسلامی آباد شده و در اسناد پیش از آن اثری از

آن نیست بهمین جهت معلوم نیست اصل کلمه‌ی قم چه بوده اما این کلمه‌ی قم در نام رودخانه‌ی **قمرود** هم هست .

پرسش : در ثانی لطفاً بفرمایید که **مهر** چند نوع داریم و معنی هر کدام را بیان فرمایید .

پاسخ : گویا مقصودشان این است که این کلمه بچند شکل خوانده میشود ؟

اولا مِهر بکسر میم خوانده میشود و این لفظ فارسیست و دو معنی دارد یکی **آفتاب** که در ضمن نام فرشته‌ی آفتاب و **نام ماه هفتم و روز شانزدهم از هر ماه** و دیگر بمعنی **عشق ومحبت و مهربانی** است .

ثانیاً **مَهر** خوانده میشود و این کلمه عربی بمعنی کابین زن است .

ثالثاً **مُهر** خوانده میشود و این کلمه فارسیست بمعنی شیئی که بر روی آن اسم کس یا علامت کسی را کنده باشند و بطوریکه در برنامه‌ی قبل هم گفتم ،استعمال آن بصورت اسم مفعول عربی (ممهور) که مصطلح شده کاملاً غلط است .

پرسش : نوشته‌اند ثالثاً در شعر حافظ که میگوید :

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند　　که آتشی که نمیرد همیشه‌در دل ماست

دیر مغان یعنی چه و این کلمه چرا درین شعر آمده است و منظور حافظ ازین شعر چیست ؟

پاسخ : دیر مغان یعنی عبادتگاه مغان کـه مراد روحانیان زردشتی باشند و دیرمغان آتشکده‌ی زردشتیانست که آتش رادرآن همیشه نگاه میداشتند و نمیگذاشتند خاموش بشود و بآن احترام میکردند بهمین جهت حافظ میگوید این کـه مرا در دیر مغان عزیز میدارند برای اینست که آتشی که همیشه خاموش نمیشود و نمیمیرد در دل دارم .

پرسش : نوشته‌اند رابعاً بفرمایید **توران زمین** کجاست و آیا این سرزمین هنوز هم وجود دارد ؟

پاسخ : توران زمین یك سرزمین افسانه‌ایست که تنها در داستانهای ملی ایران اسمی از آن هست و مراد جاییست که در زمانهای بسیار قدیم و پیش از تاریخ گروهی که با ایرانیان دشمن بوده‌اند در آنجا زندگی میکرده‌اند و درین باب عقاید مختلف اظهار کرده‌اند که هنوز هیچکدام قطعی نیست .

پرسش : نوشته‌اند خامساً بفرمایید **جبن** یعنی چه‌و این کلمه را من درشرعیات خواندم و بمعنی آن پی نبرده‌ام .

پاسخ : **جُبْن** و **جُبُن** هر دو کلمه‌ی عربی و بترتیب بمعنی **ترس** و **پنیر** است .

پرسش : نوشته‌اند : سادساً بفرمایید که **درِ** خانه درستست یا **درب** و این ب که بآخر اضافه میشود چه نوع ب است ؟

پاسخ : البته در خانه درستست و نه درب خانه زیرا که درب عربی و بمعنی دروازه است و ب آخر آنهم جزو کلمه است .

پرسش : نوشته‌اند سابعاً بفرمایید که **جبر** یعنی چه و این کلمه از کجا آمده‌است ثامناً بفرمایید کلمه‌ی **جغرافیا** یعنی چه و این کلمه هم از کجا آمده است ؟

پاسخ : جبر کلمه‌ی عربیست بمعنی **نیکو کردن استخوان شکسته و ستم** و در ضمن مختصر کلمه‌ی جبر و مقابله هم هست و کلمه **جغرافیا** از یونانی گرفته شده و در زبان یونانی بمعنی **شرح زمین** و بهمین جهت این کلمه در زبانهای اروپایی هم هست .

پرسش : یکی از دانش آموزان دوره‌ی ادبی دارالفنون ضمن نامه‌ای سئوال کرده است :

کلمات **روشن** و **گلشن** و **گلخن** را بعضی از کتب دستور ، ترکیباتی از **روش** و **گلخ** و **گلش** دا[illegible] و نون آخر آنها را جزو پساوند آورده‌اند آیا این گفته صحت دارد یا نه ؟

پاسخ : متأسفانه این مطلب درست نیست زیرا در فارسی ما روش و گلخ و گلش نداریم که نون درآخر آنها بیاورند و روشن و گلشن و گلخن بسازند در میان این سه کلمه تنها گلشن کلمه‌ی مرکبست و آنرا هم **از** گل ساخته‌اند و **گلشن** یعنی **جای گل** و روشن و گلخن کلمه‌ی **جامد** و بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سئوال دوم این **نامه** اینست که کلمات **خواجو وخواجه** که هر دو دارای علامت اسم مصغر هستند دارای یك معنی است آیا در اصل این دو کلمه **خواج** وجود داشته که اسم مصغر آنها بما رسیده ؟

پاسخ : تفاوتی در میان کلمه‌ی خواجه وخواجو هست وآن اینست که **خواجه** کلمه‌ی ادبی و فصیح زبانِ دریست و**خواجو** همان کلمه است در زبان محلی کرمان واوی کـه در آخر آن **هست همان** واویست که در زبان محلی شیراز هم هست و در موقع انس و محبت میگویند مثل **پسرو** که نظیر پسرك در زبان ادبیست که در مقام محبت گفته میشود مانند این کلمه که مادر میگوید**پسرك عزیزم** و این کاف تصغیر نیست و پسر کوچك **معنی** نمیدهد درین صورت اصل کلمه **خواج** نبوده است که از آن خواجه و خواجو ساخته باشند و خواجه لفظ بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سئوال سوم اینست آیا میتوان **نانوا وپیشوا** را ترکیبی ازنان و پیش دانست که با **وا** تشکیل یافته‌اند یا خود ، کلماتی مستقل بوده‌اند ؟

پاسخ : حتماً نانوا و پیشوا ازنان وپیش ساخته شده و **وا** دراین جاپسوندست وکلمه‌ی نانوا راگاهی **نانبا** باب نوشته‌اند .

پرسش : سؤال دیگر ایشان اینست که آیا کلمه‌ی **ناشتا** که بیشتر با صبح گفته میشود (صبح ناشتا) ترکیب است اگر ترکیب است چگونه‌ترکیبی‌است؟

پاسخ : کلمه‌ی ناشتا اگر هم سابقا در اصل ، مرکب بوده اکنون دیگر مرکب نیست وکلمه‌ی بسیط است اما ترکیب **صبح ناشتا** درست نیست زیرا که

ناشتا صفتی است برای کسی که در روز هنوز چیزی نخورده است و این صفت را نمیشود برای صبح آورد البته زنها میگویند صبح ناشتا ولی مقصودشان کسیست که صبح چیزی نخورده است وآن شخص ازصبح ، ناشتاست نه اینکه صبح ، خودش ناشتا باشد .

پرسش : سئوال دیگرشان اینست که برخی از کلمات مانند **چاره و همواره** که قید هستند پس از درآمدن **نا** در جلوآنها **ه** حذف میگردد علت چیست ؟

پاسخ : این **ه** حذف نمیشود زیرا که هم **ناچار** درست است و هم **ناچاره** و هم **ناهموار** درستست و هم **ناهمواره** اصل کلمه چاره و همواره بوده و چار مخفف چاره و هموار مخفف همواره است .

پرسش : سئوال‌دیگر اینست آیا کلمات **کودك وکوچك و نارمك و بادامك** اسامی مصغرند ؟

پاسخ : کودك مصغر نیست زیرا که ما کود باین معنی در فارسی نداریم که کودك مصغرآن باشد کوچك اصلا ترکیست و اصل ترکی‌آن **کوچوك** است چنانکه در کتابهای‌قدیم هم درآغاز کوچوك مینوشته‌اند. نارمك پیداست که‌مصغرست اما معنی نارم معلوم نیست زیرا که در زبانهای امروز نمانده است و بادمك حتماً مصغر بادام است و پیداست روز اول نام جایی بوده که یك درخت بادام کوچك‌درآنجا بوده است.

پرسش : سئوال‌آخر نامه این است که بعضی از کتابهای دستور (ه ـ ه) تصغیر را **ـله** گویند مثل **چغاله و بزغاله و توله** آیا **های**آنها علامت مصغرست یا **ـله** آنها ؟

پاسخ : چغاله مصغر نیست زیرا که چغا یاچغال در فارسی نداریم توله هم‌همین حال را دارد زیرا که‌تو و تول در فارسی نیست تنها میماند بزغاله که حتماً ازبزساخته شده و **غاله** پسوندیست که برای تصغیربکار رفته چنانکه در **داسغاله**آمده بمعنی‌داس کوچك اما این پسوند کم استعمال شده است .

پرسش : یکی از آموزگاران دبستانهای بروجرد سئوال کرده است آیا کلمات

پسین بمعنی بعدازظهر **ایواره** بمعنی غروب **گپ** بمعنای بزرگ که بیشتر مردم حومه‌ی بروجرد ادا میکنند درست است یا خیر ؟

پاسخ : البته پسین بمعنی بعدازظهر کاملا درستست و پیش از ظهر را هم پیشین میگویند چنانکه نماز صبح را نماز پیشین و نماز مغرب را نماز پسین گفته‌اند ایوار و ایواره هم درستست و بمعنی حرکت در اول شب در مقابل شبگیرست که حرکت اول روز معنی میدهد .

اما **گپ** بمعنی **بزرگ** از زبان محلی بروجرد باید باشد و در زبانهای دیگر ایران مخصوصاً در جنوب گپ بمعنی حرف و سخن است و **گپ زدن** یعنی حرفزدن و سخن گفتن[1]

پرسش : سئوال دیگر اینست که **سخُن** با خ مضموم درست است یا مفتوح ؟

پاسخ : با خ مضموم زیرا که اصل‌آن **سخون** بوده و بهمین جهت شعرا همیشه **سخُن** را با **کُهن** و **بُن** و **کُن** قافیه میکنند

پرسش : سئوال آخر اینست که ما بعضی اسمهای خارجی مانند **ماشین**، **تلویزیون** و **تلگراف** و دیگر چیزها را با **ها** جمع می‌بندیم درست است ؟

پاسخ : البته درستست و حتماً در فارسی کلماتی را که از زبان‌های خارجی میگیرند باید بها جمع ببندند جمع بستن بآن خیلی محدود و تقریباً منحصر بکلمات فارسیست و صفات عربی مانند حکیمان و طبیبان و عاشقان و نظایرآنها که برای‌انسان بیاورند ، مثلا قدیمان یا جدیدان نمیتوان گفت .

پرسش : نامه‌ایست از یك خانم که ضمن‌آن سئوال کرده‌اند آیا گل سنبل درستست یعنی با گذاردن ضمه بروی سنبل یا **سَنبَل** درست است و اگر این دو با یکدیگر فرق دارد پس مقصود از استعمال **سَنبَل** در یك جمله چیست ؟

پاسخ : اسم گل حتماً سنبل بضم سین است و **سَنبَل** لفظی است عامیانه برای سر هم بندی و کاری را درست بپایان نرسانیدن چنانکه میگویند این کار را سنبل کرد ، یعنی درست و بدقت انجام نداد و سرسری کاررا بپایان رساند .

---

۱ – روح من برتر از آنست که آزرده شود　　خاصه از **گپ زدن** بیهده‌ی بی بصران

«انوری»

بررسی دو قطعه از سعدی

بحث درباره‌ی : بزاز ، موشك ، ساعت ، ملاح ، دستور ، سازمان ، سینارا‌ما بیوگرافی ، بیولوژی ، مجله ، پرگرام ، پلیس ، کمد ، گراوور ، تراورس ، ارز ، هندسه ، استاندارد ، قاب ، دیپلمه و لیسانسیه

توجیه الف و نون مسلمان و معنای درست ساربان

بادمجان ، بازنجان یا بادنجان کدام صحیح است ؟

پرسش : نامه‌ای از خرمشهر رسیده که ضمن آن نوشته‌اند بعضی از مردم **بادمجان** را **بازنجان** میگویند و بعضی دیگر آنرا **بادمجان** بکار میبرند آیا از این دو کدام یکی درستست ؟

پاسخ : متأسفانه نـه بادمجان با میم درستست و نه بازنجان باز درست آن **بادنجان** با دال و نونست زیرا که اصل کلمه با تنگان بوده و ت بدال بدل می‌شود و گاف بجیم .

پرسش : نامه‌ای هم از تهران رسیده که طی آن نوشته‌اند معنی این دو بیت شیخ سعدی و تناسبی که بین بیت اول و دوم می‌باشد بیان فرمایید مورد تشکرست :

آن شنیدستم که در صحرای غور — بـار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را — یا قناعت پر کند یا خاك گور

پاسخ : غور سر زمینی است کوهستانی میان وادی هیرمند و هرات که امروز جزو افغانستان است و آنرا **هزار داستان** مینامند «بار سالار» در قدیم برئیس قافله می گفتند که حافظ جان مسافران کاروان بود و کار پر مسئولیت و دشواری بـود

پیداست که جانش اغلب در خطر بود که اگر دزد بقافله می‌زد او را زود تر از همه می کشتند و ناچار این‌کار را برای مال دنیا میکرد و هنگامی که «بارسالار» از ستور افتاد و آسیب دید گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت باید پر کند و یا خاك گور یعنی بمیرد و زیر خاك برود تا برای مال دنیا چنین شغل خطرناکی را قبول نکند.

پرسش: نامه‌ی دیگری رسیده است از یك دانش‌آموز سال ششم طبیعی دبیرستان شمس خوی، سئوال اولشان اینست که اعلام بفرمایید کلمه‌ی **سار** را با مقایسه‌ی کلمه **شتربان و ساربان** بمعنی شتر میشود استعمال کرد یا نه؟

پاسخ: سار اصلا بهمان‌معنی کلمه‌ی‌شترست وساربان یعنی شتربان، ورود کی این کلمه را بهمین معنی شتر تنها درین شعر آورده است:

داشتی آن تاجر دولت شعار صد قطار سار اندرزیر بار

صد قطار سار یعنی صد قطار شتر

پرسش: سئوال دوم ایشان اینست که معنی کلمات **بزاز**، **موشك**، **ساعت** چیست؟

پاسخ: بزاز کلمه‌ی عربیست و درعربی بمعنی **جامه فروشست** اما درفارسی بمعنی **پارچه فروش** آمده است. موشك اصلا یك نوع از آتش بازیست که قدری باروت را در کاغذ می‌پیچیدند وفتیله‌ای بآن می گذاشتند و آنرا بسرچوبی می‌بستندفتیله را که آتش می‌زدندآنرا با دسته‌ی چوبی که داشت در هوا رها می کردند و در هوا باروت آتش میگرفت و حرکت می کرد این روزها این کلمه را برای نوعی از آلات سپهرپیما که در آسمان سیرمی کنند بکار می‌برند. اما ساعت در عربی تنها بمعنی قسمتی از روز یا شب است که فارسی‌آن **پاس** است، وپاسی ازشب رفت یعنی یك ساعت ازشب گذشت و در ضمن در زبان فارسی بآلتی که اوقات شب و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه را نشان می دهد نیز میگویند.

پرسش: نامه‌ای است از تهران که از خط و املای نویسنده‌ی آن پیداست هنوز خیلی جوان است وضمن‌آن چند سئوال کرده‌اند، سئوال اولشان اینست تمنی‌دارم معنی این کلمه را که در مصرع دوم این شعرست بفرمایید:

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن / که می گویند **ملاحان** سرودی
اگر **باران** بکوهستان نبارد / بسالی دجله گردد خشك رودی

استاد محترم آیا کلمه‌ی **ملاحان** درین شعر همان معنی ناخدایان را می‌دهدو مقصودشان از گفتن مصرع دوم این بیت اول چیست ؟

پاسخ : مقصود سعدی ازین قطعه اینست که چون درآمد کم داری خرج کم‌تر بکن و ملاحان سرودی دارند یعنی آوازی می‌خوانند و می گویند اگر در کوه‌باران نبارد در یك سال رود دجله خشك **میشود** زیرا که آب رودخانه ها از بارانیست که در کوهها می بارد و بزمین جاری میشود وهمانطور که اگر باران نبارد رودخانه‌خشك می‌شود اگرهم کسی باندازه‌ی درآمدش خرج نکند در می‌ماند، باری **ملاح** در عربی بمعنی **کشتی‌بان** و در فارسی بمعنی هر کسیست که در کشتی کار میکند در صورتی که ناخدا بمعنی فرمانده‌ِ کشتی ورئیس ملاحانست .

پرسش : سئوال دیگرشان اینست که کتابی در مدارس تدریس میشود نام آن کتاب دستور زبان فارسیست خواهش دارم استاد بفرمایید کلمه‌ی **دستور** که برای آن کتاب نوشته شده چه معنی دارد ؟

پاسخ : دستور کلمه فارسیست که معانی بسیار دارد و درین جا بمعنی **روش** و تعیین اصول هرکاریست و دستور زبان فارسی یعنی کتابی که در آن درست نوشتن و درست گفتن زبان فارسی را از روی قواعد یاد می‌دهند .

پرسش : پس ازآن نوشته‌اند استاد محترم بفرمایید کلمه **سازمان** یك کلمه‌ی فارسیست یا نه اگر نیست بفرمایید از کدام زبانست ومعنی‌آن چیست ؟

پاسخ : سازمان فارسیست وازفعل ساختن می‌آید دراصل یعنی **روش ساختن** و طرز ساختن و حالا بمعنی **ترتیب اداره کردن** استعمال میشود .

پرسش : دیگر نوشته‌اند ازاستاد محترم‌تمنی‌دارم‌بفرمایید‌آیا کلمه‌ی‌**سینا راما** از کلمه‌ی **سینما** گرفته شده یا نه؟

پاسخ : بله از همان کلمه‌ی سینما ساخته شده نوع تازه ای ازفیلم برداریست.

پرسش : پس‌ازآن نوشته‌اند تمنی دارم‌بفرمایید معنی کلمه‌های **بیوگرافی** و

بیولوژی چیست ، زیرا برای کسانی که زبانهای انگلیسی و فرانسه را میدانند این کلمات آسانست اما برای ما که زبانهای انگلیسی وفرانسه را نمی‌دانیم فهمش مشکل است .

پاسخ : اولا امیدوارم که بزودی هر دو زبان رابخوبی یاد بگیرند زیرا برای دانستن علوم امروز دست کم یکی از آن دولازمست واگر هردورایاد بگیرند بیشتر بهره‌مند خواهند شد ، اما **بیوگرافی** بمعنی **شرح حال کسی است** .من کلمه‌ی **زیست‌نامه**را برای آن در نظر گرفته‌ام بیولوژی‌راهم‌حالا**زیست شناسی** می گویندو خوب کلمه‌ایست سابقاً علم‌الحیات می گفتند و مقصودآن علم زندگی اجسام عالی یا اجسام‌جاندارست .

پرسش : سئوال دیگر اینست که ازاستادخواهش دارم بفرمایید کلمه**پول** یك کلمهٔ فارسیست یا نه، چندیست که می‌شنوم‌بجای کلمه‌ی‌پول کلمه‌ی **ارز** بکارمی‌رود لطفاً بفرمایید کلمه ارز باعین و ض درست است یا باالف و ز ؟

پاسخ : **پول** کلمه‌فارسی واصلا بمعنی **فلس ماهیست** که **پولك** هم‌می گویند و چون فلز را که سکه میزنند گرد می‌سازند و بشکل فلس ماهی در می‌آید بآن پول گفته‌اند ولی ارز یعنی پول خارجی و از فعل ارزیدن ساخته شده مانند ارزش و بهمین جهت با الف و ز باید نوشت .

پرسش : ضمناً نوشته‌اند : از استاد محترم تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی**هندسه** از چه زبانی می باشد ومعنی آن چیست ؟

پاسخ : کلمه هندسه اصلا عربی و باصطلاح .مصدر رباعی مجرد است ومهندس بمعنی کسیست که در موقع کندن قنات مقدار مجرای‌آنرا معین میکند ،بعضی گفته‌اند که از کلمه‌ی **اندازه‌ی** فارسی ساخته شده‌و بگمانم درست گفته باشند، درفارسی‌هندسه بعلمی می گویند که اندازه گیری اشکال مختلف مانند دایره و مربع را معلوم می کند و در قدیم علم اعداد را هم هندسه می گفتند .

پرسش : سئوالهای دیگر ایشان اینست که لطفاً بفرمایید کلمه های **مجله** ، **برگرام** ، **پلیس** ، **کمد** ، **گراوور** ، **تراورس و استاندارد**از چه زبانهایی هستند و معنی هر یك را بفرمایید ؟

پاسخ : **مجله** کلمه‌ی عربیست بمعنی کتاب حکمت و کتاب بزرگ ،درفارسی

رساله ایستکه هفته‌ای یك‌بار یا ماهی یك بار یا دیرتر منتشر بشود **پرگرام** لغت‌فرانسه استکه حالا برنامه می گویند و آن دستور هر کاریست که مرتبا باید بکنند **پلیس** کلمه‌ی فرانسه است یعنی اداره‌ی شهربانی که وظیفه دارد نظم شهر را نگاه بدارد و مانع از جنایت و دزدی و کارهای نظیر آن بشود **کمد** کلمه‌ی فرانسه است بمعنی قفسه‌ای که کشوهای بزرگ دارد و لباس زیر را در آن می گذارند **گراوور** فرانسه است و ورقه‌ای از فلزست که روی‌آن نقش انداخته اند و از روی‌آن چاپ می کنند **تراورس** کلمه‌ی فرانسه است قطعه‌های چوب یا فلزیست که درفواصل معین از عرض در زیر ریل‌های راه‌آهن می گذارند که ریل جابجا نشود **استاندارد** کلمه‌ی‌انگلیسی است بمعنی نمونه‌ی قانونی ومعیار و مقیاس از هرچیز .

پرسش : سؤال دیگر اینست که نوشته‌اند کدام یك ازین کلمات درستست بشقاب یا پشقاب یا قاب که آن هم نوعی ظرف بزرگ‌تر از بشقاب یا پشقاب است اما بیشتر مردم بجای گفتن بشقاب به‌آن دیس می گویند خواهش‌دارم استاد بفرمایید آیا بکاربردن کلمه‌ی دیس‌بجای قاب درست‌است وچرا بقابی که‌عکس‌در آن می گذارند وآن ظرفی که بزرگ تر از بشقاب یا پشقابست هر دو را قاب می گویند ؟

پاسخ : قاب هم‌عربیست و هم ترکی ما آنچه در فارسی معمولست ترکیست و بمعنی غلاف و محفظه‌ایست که در آن چیزی بگذارند و بهمین جهت قاب عکس می گویند و یا قاب عینك و نظایر اینها و چون ظرفی که در آن چیزی می‌خورند آنهم مانند محفظه است بآن هم قاب گفته‌اند اما بشقاب کلمه مرکب ترکیبست از بُش یعنی خالی وقاب و درحقیقت یعنی **قاب‌خالی** اما در فارسی بمعنی قاب کوچك بکار می‌رودو بشقاب با «باء» درستست نه پشقاب با«پ» دیس‌ازدیش انگلیسی و بمعنی‌همان قاب غذا خوری است .

پرسش : سؤال آخرشان اینست که نوشته‌اند استادمحترم‌خواهش دارم‌بفرمایید دوکلمه‌ی **دیپلمه و لیسانسیه** ازچه‌زبانهایی‌است وآیا این‌دو کلمه‌همان‌فارغ التحصیل است یا نه ؟

پاسخ : این‌هردو کلمه فرانسه‌است‌دیپلمه‌دارای‌دیپلم و گواهی‌نامه‌درهردرجه‌ای

که باشد و در هر فنی که باشد و بهتر اینست که در فارسی بجای کلمه‌ی دیپلمه که صفت و اسم مفعول است بگوییم **دیپلم دار** و اما کلمه لیسانسیه یعنی دارای لیسانس و لیسانس گواهی نامه‌ی دوره‌ی اول دانشگاه پیش از دوره‌ی دکتراست و این هم صفت و اسم مفعولست و ضررندارد بجای لیسانسیه بگوییم **دارای لیسانس** زیرا که بهترست هر کلمه‌ای که از زبان خارجی می گیریم باآن مثل کلمهٔ فارسی معامله بکنیم و مانند کلمات فارسی ازآن صفت بسازیم نه‌آنکه هم اسم را بگیریم وهم صفت را .

پرسش : نامه دیگر رسیده از یك دوشیزه محصل سال چهارم ادبی از شوشتر که ضمن‌آن نوشته‌اند خواهشمندست تعیین فرمایید الف‌و نون‌کلمه‌ی **مسلمان** دارای چه معنایی میباشد با اینکه اگرعلامت جمع باشدلازم می‌آید استعمال‌آن مفرد جایز **نباشدواگر علامت صفت باشد احتیاج بآن نیست زیرا کلمه‌ی مسلم دلالت بر همین معنی دارد .**

پاسخ : مسلمان کلمه‌ایست مخصوص زبان فارسی و در عربی نیست وحتی از زبان فارسی بزبان **اروپایی رفته و بهمین معنی** تقریباً در همه‌ی زبانهای اروپایی بکار می برند احتمال قوی میرود که اصل کلمه‌ی **مسلمان** جمع فارسی مسلم بوده باشد و بعدها بعنوان کلمه‌ی مفرد استعمال کرده زیرا بجزاین نمی‌توان وجه دیگری برای این کلمه در نظر گرفت واین کلمه از قدیم بهمین شکل یعنی بشکل‌مسلمان حتی در زبان فصحا و در شعر هم آمده و حتی **مسلمانی** ازآن ساخته‌اند مثل این ابیات از سعدی و حافظ :

ببری مال **مسلمان** و چو مالت ببرند بانگ وفریاد برآری که **مسلمانی** نیست

گر**مسلمانی** از اینست که حافظ دارد وای اگر از پسِ امروز بُوَدْ فردایی

بحث در بارهٔ یکی از ابیات دقیقی

آیا تلفظ و معانی صحیح این کلمات چیست :

افزارمند ، ابزارمند ، بهیار ، بهساز ، پادگان ، وجدان ، عنوان ، کمون ، رعایت ، مبادی ، معنی ، جولان ، احیاناً ، زناشوئی ، حسب و دهن ؟

پرسش : از کرمانشاه سئوال کرده‌اند کلمات **افزارمند یا ابزارمند و بهیار و بهساز** که اخیراً معمول شده و همچنین کلمهٔ **پادگان** که بجای سربازخانه گفته میشود صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : هر پنج کلمه صحیح است. افزارمند و ابزارمند از کلمه افزار یا ابزار ساخته شده و آن بمعنی وسیله است که با آن کاری را انجام بدهند و افزارمند یا ابزارمند یعنی صاحب آن آلت و بهیار از کلمهٔ به و از کلمهٔ یار و بمعنی کسیست که در بهبودی مردم یاری بکند یعنی وردست و کمك پزشك و جراح باشد، بهساز نیز از همین مادهٔ «به» و «ساز» از مصدر ساختن آمده و بمعنی کسیست که چیزی را بهتر از دیگری بسازد اما پادگان بمعنی سربازخانه نیست و بمعنی مجموع افسران و سربازان یك سربازخانه است و در باره محل گفته نمیشود بلکه درباره افراد گفته میشود و از کلمهٔ پاد ساخته شده بمعنی پاس و پاسبانی و نگهبانی .

پرسش : یکی از کارمندان بانك عمران و تعاون روستایی شعبهٔ بجنورد نوشته‌است در مصرع اول شعر زیر **آب گرم** بفتح کاف صحیح است یا **آب گُرم**

بضم آن و بچه دلیل و آیا **زلفین** است یا **زرفین ؟**

به آب گرم درماندست پایم — چو درزرفین درانگشت ازهر

پاسخ : این شعر از دقیقی شاعر معروف قرن چهارمست در مصرع اول باید **آب گُرم** خواند و **گرم** بفتح یا بضم بمعنی **غم واندوه هست** اما اگر آب گرم بخوانیم معنی شعر عوض میشود و در مقابل آب سرد معنی می‌دهد در صورتی که مقصود شاعر **غم و غصه** است که در آن گرفتار شده و مانند آنست که پای او در آب غم فرو رفته باشد . اما کلمه‌ای که در مصرع دوم هست باید آنرا **زَرفین** خواند این کلمه باشکال مختلف در زبان فارسی آمده هم **زفرین** هم **زرفین** هم **زورفین** هم **زولفین** هم **زوفرین** و هم **زلفین** و آن **حلقه** ای بوده است آهنی که **در پشت چهار چوب در ها می گذاشتند** و **زنجیری را در آن داخل می کردند** که در را نتوانند از **بیرون** باز کنند این کلمه هنوزدرزبان مردم **خراسان** بهمین معنی‌هست ولی آنها زلفی تلفظ می کنند و ازین جا پیداست که بعد از « ز » **« ر »** باید باشد نه **ف** و اگر ز فرین بود می‌بایست در زبان خراسان **زفلی** بگویند . اما **ازهر** که نام او درین شعر آمده مردی می بوده است بنام **ازهر بن یحیی از خاندان صدری صفار یان** پادشاهان معروف سیستان و مرد شجاع ودلاوری بوده ولی برای پیشرفت کار خود و شاید برای آنکه دشمنانش او را چندان عاقل ندانند خود را نادان و جاهل نشان می‌داده از آن جمله روزی انگشت خود را در زرفین یعنی حلقه آهنی پشت در فرو برده بود و از بس فشار داده بود انگشتش ورم کرده بود و بیرون نمی‌آمد رفتند آهنگری را آوردند و تا حلقه را بسوهان از هم باز کرد و انگشت او بیرون آمد و بهمین جهت باو **ازهرِ خر، می**گفتند و نام او را بهمین عنوان مثل می‌زدند و ماندن انگشت ازهر در زرفین در یعنی **کسی بمیل خود و بدست خود کاری رابکندکه درآن در بماند و چاره نداشته باشد** ومقصودشاعر اینست که من خودپای خودرادرآب گرم یعنی در میان غم‌واندوه فرو برده‌ام‌ودیگر از آنجا بیرون نمی‌آید هم‌چنانکه **«ازهر»**

انگشت خود را در زرفین پشتِ در فرو برده بود و دیگر نمی‌توانست بیرون بیاورد .

پرسش : نامه‌ی دیگریست از کرمانشاه که ضمن آن نوشته‌اند بطوری که در تاریخ ایران خوانده‌ایم نام اصلی شهرستان **همدان** ، **اکباتان** بوده چرا اکنون آنرا همدان می‌نامند و این لقب از چه تاریخ بآنجا نسبت داده شده ؟

پاسخ : این شهر را پادشاهان مادپیش از هخامنشیان ساخته بودند و پای تخت ایشان بود و نام آن بزبان مادها **هگمتانه** بوده است کلمه‌ی هگمتانه را یونانیان که شنیده‌اند بتلفظ زبان خودشان در آورده **واکباتانه** نوشته‌اند و اروپاییان **اکبا نانه** را **اکباتان** تلفظ کرده‌اند ولی درمیان ایرانیان در دوره‌های بعدبهمدان بدل شده وبهمین جهت ایرانیان باید همدان بگویند و نه اکباتان .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید وجدان با کسر واو صحیح است یا وجدان با ضم واو ؟

پاسخ : این کلمه باین معنی **بازیافت و دریافت** در اصل عربی ِوجدان است و ُوجدان جمع **وجید** بمعنی **زمین هموار**ست ولی در فارسی ُوجدان گفته‌اند و هم ِوجدان و البته ُوجدان گفتن درست ترست .

پرسش : سئوال اینست که **عنوان** با کسرعین صحیح است یاضم عین ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عرب هم ِعنوان است و هم ُعنوان اما اخیراً در رادیو بیشتر باهمان **ضم ع** ادا میکنند و تبعیت ازآنهم عیبی ندارد .

پرسش : نامه‌است از طهران که ضمن‌آن دوازده سئوال کرده‌اند، سئوال اول اینستکه **کمون** چه کلمه‌ایست فارسی یا عربی و معنای آن چیست و تلفظ آن کدام است ؟

پاسخ : این دو کلمه است یکی **ُکمون** در عربی بمعنی **پوشیدگی** و پنهانی است و کمین گاه، دیگر **کَمّون** است بفتح کاف وتشدید میم وآنهم عربیست بمعنی **زیره** که در فارسی **کرویا** هم بآن می گویند .

پرسش : سئوال دوم اینست که **رَعایت** بفتح اول درست است یارعایت بکسر یا رُعایت بضم و قاعده‌ی کلی در باره‌ی لغات مشابه چیست ؟

پاسخ : در اصل عربی **رعایت** بکسراست ودر فارسی‌هم همیشه‌رعایت گفته‌اند اما این نوع کلمات قاعده‌ی کلی ندارد.

پرسش : سئوال سوم اینست که **مبادی‌آداب** چه ترکیبی است‌آیا **باضم میم** است یا با **فتح آن** و معنی آن چیست ؟ و اینکه میگویند فلان کس مبادی آدابست صحیح است یاخیر ؟

پاسخ : حتماً **بفتح میم** و مَبادی‌آداب‌باید گفت، مبادی جمع مبدأست ومبادی آداب یعنی کسی که مبدأ و اصل و ریشه آداب او خوب باشد و مبادی «بضم میم» اصلا در لغت نیامده است و در این صورت مانعی ندارد بگویند که فلان کس **مبادی آدابست** .

پرسش : سئوال چهارم اینست که **اعلی** صحیح است یا **اعلا** و در مورد کلمات مشابه بچه طریق باید نوشت ؟

پاسخ : در اصل عربی همه‌ی این کلمات را با یا می‌نویسند مثل اعلی و اجلی و ادنی و نظایرآنها اما در فارسی در بعضی جاها رعایت اصل را نکرده و برای آنکه کسی اعلی نخواند اعلا با الف نوشته‌اند و بهمین جهت در فارسی مجازست یای آخر کلمه‌ی عربی را که الف خوانده میشود الف بنویسند برای اینکه درست تلفظ بکنند مثل **تمنا** و **تقاضا** و نظایرآنها .

پرسش : سئوال پنجم اینست که عبارت **بدین وسیله**درست‌است‌یا **باین‌وسیله؟**

پاسخ : هر دو صحیح‌است اما **بدین** فصیح‌تراز **باین** است زیرا که خواسته‌اند دو حرکت پشت سر هم نیاید و الف این را بدال بدل کرده‌اند مثل **بدان** بجای **بآن** و بدو بجای باو وبدیشان بجای به ایشان .

پرسش : سئوال ششم اینست که **جَوَلان** صحیح است یا **جَوْلان** و این کلمه فارسیست یا عربی ؟

پاسخ : جولان کلمه‌ی عربیست و اصل آن **جَوَلان** (با فتح اول و ثانی) است اما در فارسی تلفظ بعضی ازین کلمات را برای اینکه دو حرکت فتحه دنبال هم نیاید تغییر داده‌اند چنانکه **حَیَوان** را **حَیْوان** تلفظ کرده‌اند و گاهی در شعر هم حیوان آورده‌اند و اگر حیوان را با دو حرکت بخوانید وزن شعر تغییر می کند.

پرسش : سئوال دیگر اینست که **اِحیاناً** درستست یا **اَحیاناً** و صحیح آن کدامست و معنی آن چیست ؟

پاسخ : صحیح آن **اِحیاناً** است و احیان مصدرست بمعنی **درنگ کردن و مقیم شدن** و در فارسی اِحیاناً بمعنی اتفاقاً آمده و بمعنی گاه گاه و برخی از اوقات و این ترکیب باین معنی مخصوص زبان فارسیست.

پرسش : سئوال دیگر اینست که تلفظ درست کلمه‌ی **«معنی»** کدامست آیا باید گفت **معنی یا معنیٰ** ؟

پاسخ : البته در اصل زبان عربی این کلمه هم **معنا** خوانده میشود هم **معنیّ** با تشدید یا و در فارسی هم هر دو تلفظ درست است یعنی هم معنی و هم معنیٰ

پرسش : سئوال دیگر اینست که **زَناشوئی** صحیح است یا **زِناشوئی** (با فتح ز یا با کسر ز ؟)

پاسخ : البته زناشوئی با **فتح ز** زیرا که این کلمه‌مرکبست از لفظ **زن وشوی** یعنی شوهر.

پرسش : سئوال دهم اینست که کاغذ را **وسیله‌ی پست** فرستادم یا **بوسیلهٔ پست** فرستادم کدام درست است ؟

پاسخ : البته **بوسیله‌ی پست** زیرا که درین جایك «با» می خواهد که آن **بای علت** میتوان گفت چنانکه باید گفت کاغذ را بفلان کس دادم.

پرسش : سئوال دیگر اینست که معنای مختلف کلمه‌ی **حسب** را بفرمایید.

پاسخ : این کلمه در عربی بدو شکل خوانده میشود یکی حَسْب بمعنی **بسنده و کافی** و دیگر حسب بمعنی **کفن و دفن کردن** مرده و دیگر حَسَب و حَسَب بمعنی

شمرده و در ضمن در فارسی بمعنی **موافق و مطابق** آمده و برحسب یابرحسب‌یعنی مطابق و موافق فلان و دیگرحَسَب بمعنی **گوهر و نژاد** مرد در مقابل نسب[۱].

پرسش : سئوال‌آخر اینست که **دَهْن یادُهْن** چه تفاوتی دارد ؟

پاسخ : اگر مقصودتان کلمه‌ی عربی بمعنی روغن باشد باید **دُهْن**خواند. **دَهْن** بمعنی **نفاق** است و دهن و دهن بمعنی **باران** و دهن نوعی از **درختست** که نوشته‌اند درندگان و جانوران وحشی را می کشد باید بمورد استعمال کلمه توجه کرد .

---

(۱) - لطفاً به صفحه‌ی ٤٤ نیز توجه فرمایید .

بررسی ابیاتی از خاقانی و نظامی

توضیح در باره‌ی: بندگان عالی، اصفهان، بابل، حظیرة و جور

شرح پسوند «گار» و حرف تخصیص و انحصار

پرسش : نامه‌ایست از تهران که ضمن آن پرسیده‌اند، معنی جمله‌ی « خدمت بندگان عالی » که در بعضی نامه‌ها برای اشخاص بزرگ بعنوان احترام نوشته میشود چیست؟

پاسخ : این برای رعایت منتهای ادب و فروتنی است یعنی که طرف باندازه‌ای بزرگست و مقام او بلندست که بخودش نامه‌ای نمی‌نویسند و خطاب نمیکنند بلکه بندگان وخدمتگراران اوخطاب میکنند ونویسنده میخواهد خود را همدوش بندگان و خدمتگزاران او بکند.

پرسش : استاد محترم لطفاً معنی مصرع دوم این شعر را بیان فرمایید که **منظور از سایه‌ی خورشید چه میباشد ؟ :**

شیرسگی داشت که چون پوگرفت سایه‌ی خورشید بر آهو گرفت

پاسخ : این شعر از مخزن الاسرار نظامی است شیر سگ یعنی **سگ درنده** مانند شیر، پو گرفتن بمعنی براه افتادن و چون آهو از همه حیوانات تند تر میدود و مقصود نظامی درین جا تند دویدن سگ است میگوید که هروقت میدوید از آهو که در دویدن از سایه‌ی خورشید پیش میافتد تندتر میرفت و مقصود ازین منتهای مبالغه در دویدن سگ‌است.

پرسش . نامه‌ی دیگری که رسیده از یك دوشیزه‌دانش‌آموز سال پنجم طبیعی است که ضمن آن سه سئوال کرده‌اند سئوال اولشان اینست که **اصفهان بچه معنی و از** کجا استنباط شده است ؟

پاسخ : اصفهان معرّب کلمه‌ی **اسپهان** فارسیست که دراصل **اسپاهان وسپاهان** بوده جمع **اسپاه وسپاه** که هر دو یك کلمه است و بنظر میآید که اولین‌آبادی این شهر لشکرگاه و مرکز سپاه بوده بآن اسپاهان یا سپاهان گفته‌اند و عربها سین را به صاد و پ آنرا به ب بدل کرده‌اند ، اما در حقیقت اسم شهر در قدیم اسپادان بوده است یعنی جای پرورش اسب .

پرسش : سئوال دوم این دوشیزه اینست کلماتی چون خداوندگار وپروردگار ترکیبانشان چیست ؟

پاسخ : **گار** در پایان این کلمات همانست که در جای دیگر **گر** شده است مثل آهنگر و مسگر و دادگر. این‌پسوند را **برای رساندن کار کسی** استعمال کرده‌اند **خداوندگار یعنی کسی که کارش خداوندی است** یعنی‌صاحب‌چیزیست وپروردگار آنکه می‌پرورد و خلق میکند و گاهی در یك‌موردهم گارآمده‌و هم گرمثل‌خدمت‌گار وخدمت‌گرجفاکارو جفاگر .

پرسش : سئوال‌آخر این‌دوشیزه‌اینست که **آیا بابُل** فعلی از بابل قدیم گرفته شده یا نه ؟

پاسخ : چنانکه خودتان نوشته‌ایداسم شهر کنونی مازندران بابل (بضم سوم) است چنانکه رودی که ازآنجا میگذرد نیز بابل وبابل کنارست و بابل(بکسر سوم) نام پایتخت قدیم کشورآسور یاآشور در عراق و بین النهرین امروزست که حالا تنها خرابه‌هایی ازآن باقی مانده و همان شهریست که کورش بزرگ شاهنشاه ایران آنرا گرفت و فتح آن معروفست و هیچ رابطه‌ای در میان این دو کلمه نیست .

پرسش : نامه‌ی دیگری که رسیده از یك دبیرادبیات فارسیست که‌نوشته‌اند خواهشمند است در موردکلمه‌ی **حظیره** ازجناب استادسعید نفیسی سئوال فرمایید که این کلمه که بنام **آغل گوسفند** در کتب دبیرستانی معنی شده و نیز در فرهنگ‌نفیسی

بمعنای جای خرماخشك کردن آمده، معانی دیگری نیز دارد یا نه؟ در ضمن درصورتی که این کلمه عربیست و آیا مشتقاتی دارد یا خیر؟

پاسخ: اصلا این کلمه عربیست و بهمان معانیست که در عربی و فارسی ضبط کرده‌اند ولی در فارسی بهر محوطه‌ای که باصطلاح چهار دیواری باشد ودرست باشد **حظیره** گویند و اصلا در عربی از ریشه‌ی **حظر** است بمعنی **منع** و حظرة یعنی جایی که منع ورود دارد چنانکه **حظار** در عربی پناهگاه چوبی شتر و گوسفند و حُظار یا **حِظار** بمعنی دیوارست و کلمه‌ی **محظور** باظای مألف بمعنی مانع ازهمین ریشه‌است[1].

پرسش: یکی از دانش‌آموزان سال ششم طبیعی مهاباد ضمن نامه‌ای دوسئوال کرده: یکی اینکه نوشته‌اند اجازه میخواهم یکی از نکات دستور زبان فارسی را که برای من حالت اشکالی بخود گرفته با شما در میان بگذارم شاید بدینوسیله برایم حل و فصل گردد. آن‌طور که من استنباط کرده‌ام جملاتی که به‌یاء نکره ختم‌میشوند نباید کلمه‌ی **یك** در اول داشته باشند مثلا فکرمیکنم جملات «یك کتاب قطوری» «یك شب تاریکی» «یك کوه‌پر برفی» و نظایر اینها غلط باشند و درست آنها **یك کتاب قطور** یك شب تاریك، یك کوه پر برف و یا **کتاب قطوری**، شب تاریکی، **کوه پر برفی باشد** چون وقتی یاء آخر جمله بجای یك می‌نشیند دیگر آوردن یك درابتدای جمله لزومی ندارد و بالعکس با توجه باینکه این امر بیشتر در محاوره صورت می‌پذیرد نه در مکاتبه خواهشمندم در اینباره توضیحی بفرمایید.

پاسخ: البته کاملا حق با شماست، کتابی خریدم یعنی یك کتاب خریدم، اما گاهی آنهم بندرت درشعر دیده‌شده است **یا** را با یك باهم آورده‌اندمثل این‌شعرمعروف:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه

یا دیدموسی یك شبانی رابراه... بهمین جهت حتماً همانطور که شما نوشته‌اید یك کتاب قطوری ویك شب تاریکی ویك کوه پر برفی درست نیست امادرضمن بایدمتوجه بود که گاهی یك را با یا باهم آنهم فقط برای تخصیص وانحصار آورده‌اند مثل این‌شعر معروف سعدی:

یك امشبی که درآغوش شاهد شکرم گرم چو عود برآتش نهند غم‌نخورم

(۱) بصفحه‌ی ۸۹ نیز توجه فرمایید.

یعنی تنها یك امشب و امشبی که دیگر نخواهد آمد و منحصر خواهد بود .

پرسش : سئوال دوم ایشان اینست که آیا از نظر دستوری کدام یك از دو کلمه‌ی **راحت و راحتی** صحیح ترند ؟

پاسخ : چون در زبان فارسی کلمه‌ی راحت ، هم بمعنی اسم آورده‌اند و هم بمعنی صفت اینست که هروقت خواسته‌اند کلمه‌ی راحت را صفت بگیرند «یا» در آخر آن اضافه کرده‌اند مثلا در جمله‌ی **راحت میکنم** کلمه‌ی راحت اسم است ودرجمله‌ی **این کار برای من راحت نیست** حال صفت را پیدا میکند و اینستکه بیشتر عوام بجای راحت ندارم میگویند راحتی ندارم و البته اضافه نکردن **یا** بکلمه‌ی راحت ترجیح دارد مگر در کلمه‌ی «راحتی» بمعنی کفش که درخانه می‌پوشندو باآن با راحت میشود.

پرسش : نامه‌ی دیگری که داریم از یك دانش‌آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان شاهپور کرمانشاه است که دو سئوال کرده‌اند ؛ سئوال اول اینست که یك بیت از شعر معروف خاقانی را بدو صورت دیده‌ام :

هان ایدل عبرت بین از دیده عبر کن هان   ایوان مداین را آیینه عبرت دان

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان . . . . .

متمنی است بفرمایید **عبر** درست است یا **نظر** و در اصل شعر کدام یك آمده ؟

پاسخ : عبر در عربی بمعنی عبرت نیامده و بلکه جمع عبرتست و اصلا عبرت در فارسی همیشه با **گرفتن** صرف شده و **عبرت گرفتن** گفته‌اند نه **عبرت کردن** و دیگر آنکه از دیده یا چشم نمیتوان عبر یا عبرت کرد چون با چشم فقط می‌بینند و نظر میکنند پس بهتراست بگوییم از دیده نظر کن هان .

پرسش : سئوال دوم این نامه‌اینست که خواهشمندست بفرمایید آیا میتوان کلمه‌ی **جور** را بجای نوع و قسم در مکاتبات بکار برد ؟

پاسخ : کلمه‌ی جور در همه‌ی ایران بهمین معنی نوع و قسم بکار میرود و در استعمال آن ضرری نمی‌بینم منتهی این کلمه ادبی نیست یعنی در کتاب و شعر نیامده و در زبان ادبی بجای آن **گون و گونه** استعمال شده است و در نوشتن باید گون و گونه را ترجیح داد .

تلفظ صحیح «مهستی»

بحث دربارهٔ: جان وروان، مجارستان، حرف اضافهٔ «با» و «می» استمراری

بررسی یك بیت و فرق ترکیب بند و ترجیع بند

پرسش:[1] استاد محترم. آیا حرف اضافهٔ **بـه** را باول کلمات باید چسباند یا نه عقیدهٔ استاد در این زمینه چیست؟

پاسخ: این به دو حالت دارد اگر در **اول فعل امر** در بیاید **حتما باید چسباند** مثل **ببین، بشنو، بگو، برو، بخور** که اگر جدا بنویسند درست نیست و در کتابهای قدیم همیشه چسبانده‌اند، در ضمن **به** حرف اضافه است و درین مورد **عقیده‌ها** مختلف است. بعضی عقیده دارند باید جدا نوشت، برخی دیگر عقیده دارند که باید همه جا چسباند چنانکه در کتابهای خطی قدیم همیشه همین کار را کرده‌اند و من شخصاً با این عقیده موافقم زیرا این که به (ب و ه) می‌نویسند برای اینست که در خط امروز ما علامت کسره نداریم و اگر تنها «ب» بنویسیم هم بَ خوانده می‌شود هم بِ و هم بُ برای اینکه **بَ و بُ** نخوانند در آخر آن «ه» نوشته اندو «ه» در این جا علامت کسره است و جانشین آنست چنانکه در موارد دیگر مانند که و چه و سه همین حالت را دارد و ما **Keh** و **Ceh** و **Seh** تلفظ نمی کنیم یعنی «ها» در آنها ملفوظ نیست ناچار وقتی که کلمهٔ دیگری دنبال **بـه** می‌آید دیگر آن **ه** که علامت

---

[1] سئوالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

کسره بوده است لزومی ندارد و بهتر اینست که حذف بکنیم زیرا که **به** بتنهایی یك کلمه‌ی مستقل نیست وحرف اضافه است . در مورد افعالیکه با الف شروع میشوند با چسبیدن **ب** ، الف مبدل به **یا** میگردد مثل بینداخت و بیفتاد .

همین طور است کلمه‌ی **نه** که علامت نفی است که اگر جدا گانه‌بنویسنددر آخر آن **ه** می‌آورند ولی وقتی که بکلمه‌ی بعد متصل شد باید آنرا چسباند و **ه** را حذف کرد چه در فعل باشد مثل نکرد و نگفت و نشنید و چه در صفت مثل ندار و نفهم و ننشسته ونخورده. می‌دانید که در کتابهای قدیم با **ه** چه و که نیز همین‌معامله را کرده اند و چگونه و چسان و چطوز و نظایر آنها را بحذف ه نوشته اند نه اینکه چه گونه وچه سان و**چه**طور نوشته‌باشند و که نیز همین‌حال‌را دارد و **کرا** سرهم‌نوشتن بهتر از اینست که**که را** بنویسیم .

پرسش : این سئوال‌همکارعزیز ، مرا بیادنکته‌ی دیگری‌انداخت‌وآن‌درباره‌ی **می** است که در اول فعل می‌آورند مثل **می گویم و می شنوم** آیا بعقیده‌ی استادباید جدا نوشت یا بکلمه بعد چسباند ؟

پاسخ : درمورد **می و همی** که‌آنهم مثل می سابقاً دراول فعل می‌آورده‌اند و معنی استمرار داشته است بهر دوشکل در کتابهای معتبر قدیم دیده شده است‌یعنی هم جدا نوشته‌اند و هم چسبانده‌اند ولی سلیقه‌ٔ من اینست که جدا بنویسند زیرا اگرمقید باشند بچسبانند گاهی در بعضی افعال سه چهار حرف را باید بهم چسباند و دنبال هم نوشت و نوشتن و حرکت دست را مشکل میکند مثل می‌بینند که م و ی و ب و ی و ن و د را باید با یك حرکت دست نوشت یا می‌پسندد که م و ی و پ و سین و نون و دال را باید بهم چسباند ، اما در افعالی که اول آنها الف است مثل انداختن و افتادن و نظایر اینها وقتی که می‌آورند الف اول فعل را حذف میکنند و میناختو میفتاد می گویند نه می‌انداخت و می‌افتاد درین مورد باید می را بفعل چسباند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی شعری که یکی از دوستان **گفته** است سئوالی بکنم وآن این شعرست :

گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه‌شود؟ آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار

خواهشمندم در باره‌ی مصرع اول این بیت توضیح بفرمایید .

پاسخ : در داستانهای ملی ما مُهری برای جمشید قایل شده‌اند که داستانهای مختلف برای آن گفته‌اندو خواص خارق‌العاده ای برای آن‌قایل‌شده‌اند درضمن‌درباره‌ی سلیمان پیغمبرهم گفته اند که او هم‌مهری‌داشت که خواص خارق العاده داشت ومقصود شاعر خطاب بمهر یا خاتمیست که‌آن را بمهر و خاتم جمشید تشبیه کرده و آثار آن را مانند همان مهر و خاتم سلیمان پیغمبر دانسته است .

پرسش : لطفاً بفرمایید چه تفاوتی در میان این دو کلمه‌ی **جان** و **روان** هست زیرا که ظاهر اینست که هر دو یك معنی‌دارند .

پاسخ : تفاوت خیلی‌دقیقی درمعنی این‌دو کلمه هست و چنانکه ازآثاربزرگان زبان فارسی برمی‌آید **روان** تنها در باره‌ی انسان گفته می‌شود و جان در باره‌ی همه‌ی موجودات زنده چنانکه بهمه‌ی حیوانات از درنده و چرنده و خزنده جانور جاندار گفته‌اند اما نمی‌توان مثلا روانور و روان دار گفت**و روان مخصوص انسانیست** .

پرسش : استاد محترم اجازه بفرمایید یك سئوال تاریخی وجغرافیایی بکنم و آن اینست که این کشور اروپایی شرقی را اروپاییان **هنگری** میگویند و ایرانیان معمولا **مجارستان** می گویند علت این اختلاف چیست ؟

پاسخ : مردم این کشور بخودشان و نژادشان **مجیار** می گویند که بفارسی مجار شده است و مجارستان یعنی کشور مجارها چنانکه‌هندوستان یعنی کشورهندوها و عربستان یعنی کشورعربها و از قدیم در زبان‌فارسی معمول بوده است که‌پسوند**ستان** را دنبال نام نژادها وملت‌ها می‌آوردند و نام کشورشان قرار میدادند و در خود ایران هم لرستان و کردستان وغیره همین حال را دارد و «هنگری» لفظ اروپاییست .

پرسش : منهم‌یك‌سئوال‌تاریخی وادبی دارم وآن‌اینست که نام شاعره‌ی‌معروف ایران را بعضی **مِهْسَتی** برخی **مَهستی** بعضی **مِهَستی** وبعضی **مهستی** می گویند، کدام یك از این چهاروجه‌درستست چون‌این کلمه‌رادرین‌اواخر نام‌دختران هم گذاشته‌اند

و این اشکال پیش آمده است .

پاسخ : حتماً ضبط و تلفظ درست این کلمه مِهْستی Mehsati است مرکب از **مه و ستی** ، مه بمعنی بزرگ در مقابل **که** بمعنی کوچکست مثل مهتر بمعنی بزرگتر و کهتر بمعنی کوچکتر و **ستی** بمعنی **خانم و بانوست** ومهستی یعنی خانم بزرگ. کلمه‌ی ستی هم بتنهایی اسم زنان بوده‌است بهترین دلیل این که این اسم را باید مِهْستی خواند این شعر معروف سنایی درحدیقه است که میگوید :

داشت زالی بروستای تگاو[1] مهستی نام دختری و سه گاو

که دراینجا اگر غیرازآنچه گفتم تلفظ کنند وزن شعر بکلی خراب می‌شود البته مَهستی هم درست نیست زیرا که **ماه خانم** معنی میدهد و در اسامی اشخاص کلمه مه و که را بمعنی بزرگ و کوچك آورده‌اند ونه **مه** که مخفف ماه باشد و اینکه بعضی‌ها تصور می کنند باید مِهِستی خواند بمعنی « ماه هستی »آنهم درست نیست .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم یك سئوال ادبی دارم وآن اینست که در شعر تفاوت میان **ترکیب بند وترجیع بند** چیست ؟

پاسخ : ترکیب بند یك نوع از شعرست که هر بند آن مثل قصیده یا غزل مطلع دارد و تنها مصرع‌های دوم قافیه دارند و بعد ازآنکه یك بند تمام شد یك بیت می‌آورند که هردو مصرع آن یك قافیه دارند و درهر بندآن بیت را تغییر می‌دهند و بیت دیگر می‌آورند اما در ترجیع بند پس از هر بندی همان بیت را که در بند اول آورده‌اند تکرار می کنند مثل ترجیع بند معروف هاتف که پس از هر بندی این شعر تکرار می‌شود :

که یکی هست ونیست غیر از او وحده لا اله الا هو

---

۱ ـ تگاو ـ نام دهی بوده است نزدیك شهر گنجه .

((متواری)) و ((رهی))

بحث و بررسی دربارهٔ اشعاری از

سنائی، حافظ و فردوسی

پرسش : [1] استاد اخیراً درجایی باین کلمهٔ **متواری** برخوردم وخواستم ازاستاد تلفظ صحیح و معنی آنرا بپرسم.

پاسخ : این کلمه عربیست وتلفظ آن دراصل عربی **مُتَواری** است بمعنی پوشیدن وپنهان ونهانی اما در فارسی مخصوصاً در شعر آنرا بیشتر **مْتواری** (باسکون دوم) تلفظ کرده‌اند که اگر مُتَواری بخوانیم وزن شعر خراب میشود و حتی در شعر فارسی **مْتواریَك** آورده‌اند بمعنی **خیلی محرمانه و خیلی پنهانی** چنانکه در این رباعی منسوب **بابوسعید ابوالخیر** آمده است :

مهمان تو خواهم آمدن جانانا — مْتواریَك و، ز حاسدان پنهانا
خالی بکن این خانه‌و پس مهمان آ — باما کس را بخانه در منشانا

و **مسعودسعد سلمان** هم در مطلع قصیده‌ای میگوید :

دوش مُتواریَك بوقت سحر — اندر آمد بخانه آن دلبر

پس در فارسی ترجیح دارد که ما این کلمه را متواری تلفظ بکنیم.

پرسش : یکی از دوستان من درمعنی این دوشعر سنائی در **سیر العباد الی المعاد**

---

۱ – سئوالهای این برنامه و قسمت عمدهٔ برنامه‌های آینده بنقل قول ، از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

اشکالی دارد و از من خواسته است از استاد معنی آنها را بپرسم و آن دوشعر اینست :

ای به از خاك وخاك را فراش ای مه از آب و آب را نقاش
ای بهنگام خوبی و زشتی سایق ابر و قاید کشتی

پاسخ : این دو شعر خطاب بهوا یا بادست . ای به از خاك و خاك را فراش یعنی بهتر از خاکی زیرا که هوا لطیف و خاك کثیف است و خاك را فراش اشاره باینست که باد در زمین فراشی میکند و گرد وغبار را از روی خاك میبرد . ای مه از آب وآب را نقاش یعنی مهتر و والاتر از آب هستی و در آب نقاشی میکنی و این اشاره بآنستکه وقتی که باد میوزد سطح آب چین میخورد و آب نقش می‌پذیرد مثل آنکه در روی آن نقاشی کرده باشند .

ای بهنگام خوبی وزشتی ، سایق ابرو قاید کشتی ـ سایق بمعنی سوق دهنده و راننده‌ی چهار پایانست و قاید بمعنی راننده و تربیت کننده‌ی ستورست ومقصوداینست که باد در موقع خوبی راننده‌ی ابرست و ابر ها را جابجا میکند و در موقع زشتی یعنی در موقع خطر، قاید کشتی یعنی راننده و راهنمای کشتی است .

پرسش : راستی‌استاد مدتی بود که میخواستم‌درباره‌ی این کلمه‌ی **هله** یا **هوله** سئوال کنم و فراموش میکردم بهر حال خواهش میکنم بفرمایید آیا این کلمه فارسی است و املاء آن چیست ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست اما لفظ عامیانه است و در کتاب نیامده است و معمولا در مورد چیزهای بیهوده و بی مصرف زائد بکار میآید و چون لفظ عربی نیست اگر کسی بخواهد بنویسد باید با های هوز بنویسد . در فارسی **هله** داریم بمعنی **حمله و هجوم و یورش** اما هوله نداریم و گمان نمیکنم این ترکیب هله وهوله‌را از همان کلمه‌ی هله بمعنی هجوم ساخته باشند .

پرسش : من هم سئوال دیگری درباره‌ی دو شعر حافظ دارم که هردو از یك غزل اوست یکی این شعرست :

عدو که منطق حافظ طمع کند در شعر همان حدیث هما و طریق خطاف است

و دیگر این شعر اوست :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زر دوز و بوریا بافست

پاسخ : خطاف بمعنی **چلچله** و پرستوست ومقصود حافظ اینست که عدو یعنی دشمن و رقیب او که آرزوی آنرا دارد که منطق و زبان حافظ را در شعر داشته باشد داستان او همان داستان هما و خطاف یعنی پرستوست . هما در داستانهای ایرانی زیباترین و بزرگترین پرندگان است که خوشوقتی می‌آورد وفرهما یعنی فره‌ی آسمانی و توجه یزدانی و پرستو برعکس مرغ کوچکیست . که کار از آن ساخته نیست و آواز نمی خواند و دشمن درمقابل حافظ مانند پرستو درمقابل هماست ، یعنی خیلی کوچکتر از اوست . اما شعر دوم که توجیه و تفسیر همان شعر بالاست و مقصود اینست همانطور که بوریا باف و حصیر باف در مقابل زر دوز کم مایه است مدعیان و همکاران همین حال را دارند مدعیان بوریا بافند و همکاران زردوزند و مدعی بپای همکار نمیرسد . در ضمن این نکته را هم بگوییم که ما شك داریم این غزل حافظ باشد زیرا که در نسخه‌های معتبر نیست و گویا از آن غزلیاتی باشد که از دیگریست و بحافظ بسته‌اند.

پرسش : یکی از آشنایان هم بتوسط من ریشه‌ی کلمه‌ی **رهی** را پرسیده است

پاسخ : فرهنگ نویسان این کلمه را هم بمعنی **رونده** ضبط کرده‌اند و هم بمعنی **غلام و بنده و چاکر** از این که رونده معنی میدهد می‌توان گفت از کلمه‌ی **راه** ساخته شده و اصل آن **راهی** بوده است که در زبان امروز هم هست و میگویند راهی شد یعنی رهسپار شد و روانه شد و شاید این که بمعنی بنده هم آمده است از این حیث باشد که هر کس بنده‌ی کسی هست بسوی او راهی و رهسپار میشود اما اصل کلمه‌ی راهی بمعنی رهی و بنده را تا کنون درجایی ندیده‌ام و گمان نمیکنم کلمه‌ی رهی بمعنی بنده از همان کلمه‌ی راه وره ساخته شده‌باشد و اگر اینطور بود میبایست اصل آن که راهی بوده است بهمین معنی استعمال شده باشد . بیشتر بدان می ماند که این کلمه را از فعل رهیدن ساخته باشند .

پرسش : اجازه میفرمایید یك سئوال شعری دیگری بکنم ؛ اخیرا یکی میگفت این شعر معروف اول شاهنامه را که همه جا اینطورست :

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

غلط نوشته‌اند وغلط میخوانند و درست آن اینست :

بنام خدایی که مرغ خرد اگر پر بگیرد ازو نگذرد

درین باب چه میفرمایید ؟

پاسخ : والله میگویندملانصرالدین ازیك طرف گوسفندی می‌دزدید و ازطرف دیگر قربانی میکرد و گوشت آنرا بمستحقان میداد باو گفتند این چه‌کاریست میکنی گفت ثواب قربانی کردن وصدقه دادن گناه دزدیدن را جبران میکند و درین میان کله و پاچه برای خودم باقی میماند . داستان این شخص هم همینست که تصور میکند ثواب خواندن شعر فردوسی گناه دست بردن در شعر او را جبران میکند ودراین‌میان مرغ و پر آن برای خودش میماند و نفعی ازآن میبرد . بیچاره فردوسی که خود را بمرغ پر داری تشبیه بکند و بگوید اگر پر بگیرد بپای خدا نمیرسد . بنابر این ، شعرصحیح ، همان بیت اول است .

توضیح دربارهٔ کلمهٔ «ارباب»

آیا در زبان فارسی کلمهٔ «پیسه» وجود دارد؟

بررسی یکی از ابیات حافظ

پرسش : سئوال اول امروز اینست که شعری در گلستان سعدی هست که بعضی آنرا اینطور میخوانند :

هر بیشه گمان مبر که خالیست　　　شاید که پلنگ خفته باشد

برخی دیگر اصرار دارند که اینطور باید خواند :

هر **پیسه** گمان مبر که خالیست　　　شاید که پلنگ خفته باشد

بعقیدهٔ استاد کدام یك درست است ؟

پاسخ : البته بهمان شکلی که اول خواندید و مقصود سعدی اینست که گمان مبر هر بیشه‌ای خالیست و خطری در آن نیست شاید که پلنگی در آنجا خوابیده باشد کسانی که میگویند باید بیشه را «پیسه» وپلنگ رابصورت مضاف خواند متوجه‌چند عیب نیستند اولا ـ ما در فارسی **پیسه** نداریم لکه‌های سفیدی که در نتیجهٔ بیماری در پوست بدن انسان پیدا میشودآنرا **پیس** میگویند و نه پیسه و تازه پیس اسم‌آن بیماریست ونه اسم‌آن لکه‌های سفید. ثانیاً ـ لکه‌های پیس ، سفیدوخال ، سیاهست و هیچکس هرگز لکهٔ سفید را باخال سیاه اشتباه‌نخواهد کرد، تاآنکه سعدی بگوید گمان مبر که هر پیسه خال هست . ثالثا هیچ رابطه‌ای در میان لکهٔ سفید پیس با پلنگ خفته بآن درشتی نیست و تازه پلنگ هم نه سفید مثل لکهٔ پیس‌و نه سیاه‌مانند

خالست بلکه پوست آن زرد وخال خال برنگ قهوه‌ای تیره است وهرگز هیچ کس در دنیا لکه‌ی پیس و خال را بپلنگ تشبیه نکرده و هیچ رابطه‌ای در میان بیماری پیس و خال سیاه و پلنگی که درجایی خوابیده باشد نیست .

پرسش : استاد اجازه میفرمایید بنده هم سئوالی بکنم و آن اینست که این روزها کلمه‌ی **ارباب ورعیت** چنانکه ملاحظه فرموده‌اید بواسطه‌ی اصلاحات ارضی خیلی بر سر زبانها هست . بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **ارباب** درست نیست و نباید استعمال کرد زیرا که میگویند جمع عربیست و معنی مفرد ندارد . اگر این نکته درست باشد بعقیده‌ی استاد چه کلمه‌ی فارسی را میتوان بجای آن استعمال کرد ؟

پاسخ : البته کلمه‌ی **ارباب** عربی وجمع **رب** است . رب در عربی معانی مختلف دارد معنی اصلی آن **خدا** و پروردگارست و در ضمن **پادشاه** و **منعم** و **مولی** و **سید** و **بزرگ** و **رئیس خانه** هم معنی میدهد . ما در فارسی امروز برای این کلمه بهمین معانی مختلف سه کلمه داریم یکی خدا یکی خداوندویکی خداوندگار . خدا امروز تنها بمعنی اله والله عربی و ایزد ویزدان فارسی استعمال میشود ولی در قدیم بمعنی شاه و صاحب هم بوده است که حالا دو کلمه خداوند و خداوندگار را درین مورد بکار میبریم . مثلا این کتاب شاهنامه‌ی امروز اسم آن در قدیم **خداینامه** بوده و خدا در این جا بمعنی شاه آمده است و در کلمه‌ی کدخدا کد یعنی آبادی و ساختمان وخدا یعنی رئیس و سرور چنانکه در کلمه‌ی دهخدا و خانه خدا نیز بهمین معنی آمده است . چون کلمه‌ی رب را درمفرد در زبان فارسی بمعنی پروردگار واله والله آورده‌اند در موردی که خواسته‌اند بمعنی صاحب و مالك وخداوندگار بیاورند عمداً جمع آنرا استعمال کرده‌اند که اشتباهی رخ ندهد **ولی این کلمه را در فارسی همیشه مفرد تلقی کرده‌اند** و بهترین دلیل آن این شعر معروف حافظ است که میگوید :

بر در ارباب بی مروت دنیا　　　چندنشینی که خواجه کی زدر آید ؟

درین شعر این کلمه **حال مفرد** را دارد زیرا که در مصرع دوم **خواجه** که کلمه‌ی مفردست و درآید که فعل مفردست استعمال شده و حافظ ارباب بی مروت را بصورت مفرد آورده است ودرین صورت هیچمانعی ندارد که ما این کلمه رابحال مفرداستعمال بکنیم چنانکه در همین ترکیب ارباب و رعیت هم یعنی یکنفر در مقابل یکنفر و بهمین جهت گاهی ارباب را **اربابان** جمع بسته‌اند و کم کم این کلمه‌ی ارباب بمعنی صاحب ملك و خداوند و خداوندگار استعمال شده و وقتی که ارباب مطلق میگویند مقصودآن خداوند و خداوندگار ملك و صاحب ملك در مقابل رعیت یعنی کشاورز و دهقان بمعنی امروزیست . ولی خداوند و خداوندگار لفظ مطلق و بمعنی مالك و صاحب هر چیزیست و حتی در اسامی معنی ، مانند خداوندان خرد یعنی صاحبان خرد و خردمندان . در قدیم خداوند تنها بمعنی همین کلمه‌ی ارباب بمعنی **مالك در مقابل رعیت** استعمال شده است چنانکه سعدی میگوید : نه **خداوند رعیت نه** غلام شهریارم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی این شعر حافظ را که یکی از آشنایان خواسته است سئوال بکنم وآن این شعرست :

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
وندر آن برگ‌ونوا خوش ناله‌های زار داشت

پاسخ : برگ درفارسی دومعنی دارد یکی همان **برگ‌درخت** و گیاه که از ساقه میروید و معمولا در خزان میریزد و در بهار دوباره بجای آن سبز میشودو دیگر بمعنی **وسیله و سامان ولوازم** هر چیزیست و برگ ونوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت .

چون بلبل از مرغانیست که مهاجرت میکند و در ایران تنها در فصل گل میآید و آواز میخواند . در شعر فارسی همیشه بلبل را عاشق گل دانسته‌اند و عقیده دارندآوازی که در بهار میخواند بواسطه‌ی عشقیست که بگل دارد وقتی که گل را می‌بیند شاد و خرم میشود . مقصود حافظ هم از این شعر اینست که بلبلی برگ گل

خوشرنگی را بنوك منقار خود گرفته بود و ازین که این برگ گل را بدست آورده بود و بنوك خود گرفته بود و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت بدست آورده بود ناله‌های زار میکرد که علامت عشق و دلدادگی آن بگل بود.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید یك سئوال کلی بکنم: اخیراً در مجلسی که عده‌ای از جوانان بودند صحبت ازین بود که کسی در ترجمه‌ی کتابی از زبان فرانسه این ترکیب **ماه سرد** را آورده بود. بعضی میگفتند درست نیست و بعضی میگفتند درستست کسانی که عقیده داشتند درستست میگفتند اگر درست نبود درزبان فرانسه بکار نمیبردند استاد در این زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ : این ترکیب درفرانسه هست. میگویند **«مثل ماه سرد است»** چنانکه در فارسی هم. هست اینجا بمعنی بی علاقه و خون سرد در مقابل گرم و با حرارتست یعنی کسی که نسبت بهمه بی قیدست و در فارسی صفت سرد را برای ماه نیاورده‌اند و حتی ماه نامهربان هم نمیتوان گفت و اینکه در فرانسه این اصطلاح هست دلیل نیست که ما در فارسی هم این بدعت را بگذاریم.

حوزه یا حوضه؟

بررسی دو رباعی از خیام و یك شعر از حافظ

و شرح «فانوس خیال»

تلفظ درست اسمهای فاعل درنده و برنده و توضیح تشدید در کلمات

پرسش : سئوال اول اینست که در باره‌ی مقدار زمینی که رودخانه ای آنرا مشروب میکنداختلافست برخی **حوضه** مینویسند وبرخی **حوزه** کدامیك‌درست‌است وآیاکلمه‌ی فارسی برای ادای این مقصود داریم ؟

پاسخ : قطعاً باید «**حوزه**» نوشت ، دراصل عربی این‌کلمه بمعنی **ناحیه** است کسانی که با ضاد مینویسند تصور میکنند چون در این جا مراد از رودخانه و **حوض** بمعنی‌**آبدان و آبگیر** است باید با ضادنوشت و حال‌آنکه از حوض عربی نه درفارسی و نه در عربی حوضه نمیتوان ساخت و مطابق هیچ قاعده‌ای درست نیست . در فارسی برای این‌مفهوم ما لفظ خیلی خوبی داریم وآن‌کلمه‌ی **آبگیر** است و برای مقدارزمینی که از رودی یا نهری مشروب میشود باید گفت‌آبگیر رودخانه یا آبگیر نهر و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی عربی نیست که در املای‌آن در بمانیم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی یکی از رباعیات عمر خیام را بپرسم‌وآن این رباعیست :

این چرخ فلك‌که ما در اوگردانیم — فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید ، چراغ آن‌و عالم ،فانوس — ما چون صوریم کاندرو حیرانیم

پاسخ : فانوس خیال جد سینمای امروزست و آن فانوسی بوده است که در آن شمع روشن میکرده‌اند و روی شیشه‌هایی نقشهایی میکشیدند و آن شیشه‌های نقشدار را از جلو روشنایی شمع البته در تاریکی میگذاردند و آن نقش روی شیشه بر دیوار یا پرده‌ی سفیدی می‌افتاد عیناً مثل سینماهای امروز و این همان چیزی بوده که در زبان فرانسه بآن لانترن ماژیک Lanterne magique میگویند و ظاهراً این اختراع را در چین کرده بودند و از چین بایران و اروپا رفته است و همان اصولیست که در پروژکسیون منتهی با برق بکار میبرند، مقصود امام عمر خیام از این رباعی آنست که وضع انسان درین عالم و تصوری که انسان از این جهان میکند مانند فانوس خیالست که در آن عالم فانوسیست و خورشید چراغ آنست و مردم مانند صورتهایی هستند که در این فانوس گردان هستند یعنی یك یك میآیند ومیروند .

پرسش : این سئوال مرا هم وادار کرد که معنی رباعی دیگری از خیام را بپرسم وآن اینست :

ما لعبتکانیم و فلك لعبت باز — از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود — رفتیم بصندوق عدم یك یك باز

در مصرع اول در بعضی نسخه‌ها **لعبتکان** نوشته‌اندو در برخی دیگر **لعبتگان بفرمایید** کدام درست است؟

پاسخ : لعبتك درست است با **کاف** نه لعبتگ با گاف . **لعبت** در **زبان عربی** بمعنی **بازیچه** است وکاف تصغیر فارسی رادرآخر آن آورده‌اند بمعنی **بازیچه‌ی کوچك** مثل عروسك و صورتك بمعنی ماسك و بهمین جهت صحیح آن لعبتکانست **که جمع** لعبتك باشد ، درضمن درایران بعروسکهای آن چیزی که حالا **پهلوان کچل وخیمه شب بازی** میگویند لعبت و لعبتك گفته‌اند وآن کسی که پهلوان کچل یا **خیمه شب** بازی را اداره میکند باو **لعبت باز** گفته‌اند **نطع** هم بمعنی **سفره است و در ضمن** بصفحه‌ی شطرنج و چیزهای مانندآن نطع گفته‌اند در این جا هم امام عمر **خیام** وضع انسان وآمد و رفت آنرا نشان میدهد و میگوید که **ما مردم** مانند عروسك **پهلوان**

کچل یا خیمه شب بازی هستیم و فلك مانند گرداننده‌ی این بازیست و در **حقیقت** این حال را داریم نه بصورت **مجازی** . در روی بساط پهلوان کچل یا خیمه شب بازی می‌آییم بازی میکنیم و بازی ما که تمام شد بصندوق عدم برمیگردیم یعنی نابودمیشویم هم چنانکه در پهلوان کچل یا خیمه شب بازی وقتی که بازی تمام شد عروسك ها را در صندوق میگذارند و دیگر کسی آنها را نمی بیند و این صندوق صندوق عدم یا نیستی است که یك یك در آنجا فرو میرویم .

پرسش : استاد تمنی دارم معنی این شعر حافظ را هم روشن بفرمایید که میگوید:

در جمال تو چنان صورت چین حیران شد

که حدیثش همه جا بردر و دیوار بماند

پاسخ : در ایران و مخصوصاً در شعر فارسی بهترین نقاشیها را نقاشی چین میدانستند زیرا که از قدیم ایرانیان با چین روابط بازرگانی داشته‌اند و کالای چین از راه ایران بآن طرف دنیا میرفته است چون کتابهای مانی پیامبر ایرانی را برای جلب توجه مردم نقاشی میکرده‌اند و اولین مینیاتورهای ایران در کتابهای مانوی دیده شده است حتی در داستانهای راجع بمانی نوشته‌اند که بچین رفت و نقاشی را در آنجا آموخت مقصود حافظ هم در این شعر اینست که تو از بس زیبا بودی حتی صورت چین یعنی نقاشی چینی با آن همه زیبایی که دارد در زیبایی تو چنان حیران ماند که بکلی محو شد و خود را فراموش کرد و حدیث او یعنی یادگار او واثرآن درهر جایی که ماند بر در و دیوار ماند یعنی بی جان شد و چنان محو شد که جز بر در و دیواری که نقاشی میکردند اثری ازآن باقی نماند .

پرسش : استاد بعضی‌ها در ادای کلماتی نظیر **بُرنده و درنده** و امثال اینها با اصرار تمام **تشدید** بکار میبرند آنها را **برّنده و درّنده** بیان میکنند و حتی در بعضی اشعار همینطور دیدم یعنی اگر آنها را بی تشدید بخوانیم وزنشان خراب میشود مثل کلمه‌ی **درنده** در مصراع **«برو شیر درنده باش ای دغل»** نظر جنابعالی چیست ؟

پاسخ : اصل این کلمه‌ها بی تشدید است و باید آنها را در صورت عادی

برنده و درنده و خزنده خواند زیرا قاعدهٔ تشدید درآنها صدق نمیکند.

پرسش: استاد قاعده‌ی تشدید را ممکن است توضیح بفرمایید؟

پاسخ: بله مطابق دستور هرگاه دوحرف هم‌جنس پهلوی یکدیگر قرار بگیرند و حرف اولی ساکن باشد یکی ازدوحرف را درنوشتن حذف میکنند وروی آن علامت تشدید میگذارند وحرکت دومی را نگه میدارند واین وضع درصفات فاعلی مثل برنده و درنده و دونده صدق نمیکند زیرا اینها ازصیغه های امر مثل بر و دَر ودو و «نده» علامت صفت فاعلی ساخته شده اند و دو حرف همجنس که حرف اولی ساکن باشد کنارهم قرار نگرفته اند. اما تشدید کلمه‌ی درنده در مصرع **برو شیر درنّده باش ای دغل** برای حفظ وزن شعر است وموارد دیگری‌هم که هست بهمین سیاق است.

علامت صفت فاعلی سماعی در فارسی

آیاروزنامه ، هفته‌نامه ، ماهنامه ، سالنامه ، سفیدنامه ، گشادنامه ، طلاقنامه و وکالتنامه چگونه ترکیبهایی هستند؟

بحث درباره‌ی : فضا پیما ، ژیلا و بررسی بیتی از سعدی

پرسش : بعضی عقیده دارند کلماتی مثل **کوشا و فریبا**[1] که در این اواخر معمول شده درست نیست و برخی عقیده دارند درستست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : کاملا درستست زیرا ما قاعده‌ی مسلمی **در زبان فارسی** داریم که در بیشتر از افعال **در آخر فعل امر مفرد الف اضافه میکنند ویك نوع اسم فاعل که معنی صفت هم می دهد می سازند** مثلااز **بین،** بینامی‌سازندواز **گوی،گویا** و درین صورت کاملا میتوان از **کوش ، کوشا** و از **فریب ، فریبا** ساخت چنانکه از **شیو** از مصدر **شیفتن شیوا** واز **زیب** از فعل **زیبیدن زیبا** ساخته اند **و** همه‌ی اینها درستست . در باره‌ی کلمه‌ی **کوشا** این را هم بگویم که **کوشیار** درفارسی **بهمین معنی کوشنده و کوشش کننده** آمده است وآنرا هم با کمال جرأت می‌توان استعمال کرد وکسانی که این کلمات را غلط می‌دانند اشتباه می کنند .

پرسش : بفرمایید آیا ازهمه‌ی افعال می‌توان این نوع صفت را ساخت ؟

پاسخ : خیر از هرفعلی نمی‌توان ساخت مثلا **ازساختن‌سازادرست‌نکرده‌اند**

---

۱ ــ لطفاً بصفحه‌ی ٦٨ نیز توجه فرمایید

از رسیدن‌رسا ساخته‌اند **اما ازکشیدن کشا نساخته‌اند** پس باید گفت باصطلاح دستور زبان این کلمات **سماعیست** باید شنیده شده باشد و قیاسی نیست که ازقیاس با کلمات دیگر بسازند .

پرسش : یکی از دوستان مرا مأمور کرده است از استاد بپرسم این کلمه‌ی **فضا پیما** که اخیراً درباره‌ی کسانی که بفضای لایتناهی می‌روند خوبست یانه، وبنظر استاد در فارسی چه کلمه‌ی بهتری می‌توانیم بجای این استعمال کنیم ؟

پاسخ : فضاء در عربی که در فارسی **فضا** بی‌همزه بیشتر معمولست بمعنی **گشادی وفراخی وزمین فراخ است** در فارسی‌هم بهمین معنی وجای فراخ و گشاده استعمال شده است درزبانهای اروپایی دراین مورد کوسمونوت Cosmonaute میگویند واز کلمه‌ی کوسموس Cosmos یونانی ساخته شده وترجمه‌ی تحت‌اللفظ آن **جهان پیما** می شود ، اما **جهان پیما** در فارسی از قدیم بمعنی کسیست که همه‌ی جهان‌را بپیماید و در سراسر جهان سفر بکند وجهان درفارسی امروز شامل زمین وآسمان هردوهست هواپیمارا‌هم که مابمعنی‌طیاره‌وآئروپلان‌استعمال‌می کنیم‌ولغت‌خوبی برای‌این‌موردست می‌توان کلمه‌ی **گیهان پیمارا** درین مورد بکار برد زیرا که کلمه‌ی گیهان که بغلط آنرا کیهان تلفظ می کنند[1] در ضمن آنکه اصل همین کلمه‌ی جهانست و جهان و گیهان هر دو یك کلمه است در فارسی امروز معنی خاص دارد بجز معنی جهان و معنی محدودتری از جهان دارد و در حقیقت بمعنی جهان بالایی و قسمت بالای زمین یعنی‌آسمانهاست‌چنانکه علمی را که‌موضوع‌آن شناسایی جهان بالاست گیهان‌شناخت گفته‌اند ، اما من کلمه‌ی **سپهر پیما** را برای این مقصود و مفهوم ازهر کلمه‌ی دیگر مناسب تر می‌دانم زیرا که سپهر هرچند که ازسفیر یای Sphaira یونانی بمعنی گلوله وکره وارد زبان فارسی شده اما در فارسی از قدیم کلمه‌ی سپهر را بمعنی **مجموع آسمانها و افلاك و کره‌ی فلکی** استعمال کرده‌اند و سپهر پیما بمعنی کسی خواهد بود که در همه‌ی طبقات‌آسمان سیر بکند و در ضمن ترکیب قشنگی هم هست و بر

۱ـ قبلا در اینباره توضیح لازم داده شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۱ مراجعه فرمایید .

فضا پیما که مرکب از دو کلمه‌ی عربی و فارسیست ترجیح دارد و چون پیما بمعنی پیماینده را می‌توانیم هم‌درباره‌ی اشیاء وهم‌درباره‌ی اشخاص بکار ببریم کلمه‌ی‌سپهر پیما کاملا مقصود را ادا می کند .

پرسش : پس کلمه‌ی **زمین پیما** را هم می‌توان بکار برد ؟

پاسخ : البته‌چنانکه‌علم‌**مساحت**‌راهم‌ازقدیم‌زمین‌پیمایی و **مساح** را **زمین‌پیما** گفته‌اند و سپهر پیما هم قهراً بمعنی کسی خواهد بود که‌آسمانها را مساحت ومساحی می کند .

پرسش : یکی دیگر از دوستان هم از من خواسته است از استاد بپرسم آیا کلمه‌ی **هفته‌نامه** را برای مجله‌ی هفتگی مناسب می‌دانند ومی‌پسندند یا خیر ؟

پاسخ : چرامناسب نباشد ما برای چیزی که **هر روز منتشر میشودروزنامه** می گوییم و برای هر چیزی که **هرسال** منتشر میشود **سالنامه** را اصطلاح کرده‌ایم حتی کلمه‌ی **شب نامه** در زبان ماهست برای‌آن انتشارات مخفی که محرمانه منتشر می کنند چه مانع دارد **برای چیزی که هفته بهفته منتشر می‌شود هفته نامه** و برای چیزی که **ماه‌بماه** منتشر می‌شود **ماهنامه** بگوییم ؛ هفته نامه وماهنامه‌هم‌مثل روزنامه و شب نامه و سالنامه خواهد بود و من هیچ عیبی‌درین دو کلمه نمی‌بینم‌وکاملا مطابق سنت دیرین زبان فارسیست.

پرسش : آیا کلمات دیگری هم نظیر این‌ها در فارسی داریم ؟

پاسخ : چه بسیار درقدیم کلمه‌ی **سفید نامه** معمول‌بوده است یعنی نامه‌ای که در پائین‌آن مهر و امضاء می کردند وآنرا بکسی‌می‌دادند که هرچه می‌خواهدخودش در جای سفید آن بنویسد و مهر و امضای‌آن شخص در زیر آن باشد و البته این را بهمه کس نمیدادند بکسی می‌دادند که اطمینان کامل باو داشتند و در حقیقت وکالت مطلق باو می‌دادند . کلمه‌ی دیگری که بسیار رایج بوده **گشادنامه** بوده است که حالا **نامه‌ی‌سر گشاده** می گویند یعنی نامه‌ای که همه کس می‌تواندآنرا بخواند و سربسته و برای شخص معینی نیست صرف نظر از ترکیبات دیگری که با کلمات عربی

کرده‌اند مثل **عقدنامه ، اجاره‌نامه ، طلاق نامه ، وکالت نامه ، نصیحت نامه ، فتح نامه** ونظایر اینها .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا کلمه‌ی ژیلا فارسی است و اگر هست معنای آن چیست ؟

پاسخ : من هم که بار اول باین کلمه برخوردم هر چه گشتم در هیچ جا آنرا پیدا نکردم ومعنی‌آنرا نمی دانم‌بهترست از کسانی که این کلمه را بکار می‌برند بپرسیم این جا یادم‌افتاد که وقتی کسی که سرش‌قدری گرم شده بوددرشعر اظهار عقیده‌می کرد می گفت سعدی شاعر خوبی نیست و گاهی از دستش در رفته است که شعر را درست بگوید مثلا درین غزل می گوید :

شبست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
غنیمت است دمی روی دوستان بینی

در مصرع اول شب وشاهد و شراب و شیرینی راآورده که اول همه‌ی‌آنها شین هست و بعد میگوید غنیمت است دمی روی‌دوستان بینی من اگر جای او بودم‌می گفتم **غنیمت است و غرامت زغصه در غینی** گفتیم‌آقا **غین** دیگر چه معنی دارد ؟ گفت تنها معنی این کلمه را من می دانم و بس چنانکه سعدی هم نمی دانست و من هم نمی گویم تا شماها آنرا بخودتان نبندید !

بررسی الف در اسم حالت

چگونگی جمع اسامی مختوم به (ها)ی غیر ملفوظ و شرح یاء نسبت

«بار» و معانی آن

تلفظ صحیح حرکت ما قبل شین و توضیح خربنده و خدابنده

پرسش : سئوالی که امروز دارم موردیست که در موقع نوشتن ، خودم اغلب درآن گیر میکنم و تردید دارم وآن این است که در موقع جمع بستن اسم مفعولها و صفاتی که آخر آنها **ه** است و باالف و نون جمع می‌بندند و گاف پیش از الف و نون میآورند آیا باید **ه** آخر آن صفت واسم راهم نوشت یانه ، مثل **بندگان و رانندگان وخوانندگان** که بعضی‌ها **ه** را پیش از گاف مینویسند و بعضی نمی‌نویسند کدام . یك از آنها درست است ؟

پاسخ : البته **ه** را نباید نوشت زیرا که اصل این کلمات در زبان قدیم ما **بندگك ، زندگك** و نظایر آنها بوده است اینکه امروز بنده و زنده را با ه مینویسند برای آن نیست که ه را از حلق تلفظ بکنند چون در خط امروز علامت برای کسره بجز اعراب نیست و همیشه نمیتوان اعراب را رعایت کرد و گذاشت . درآخر آنها ه مینویسند برای اینکه بنده ، بند وخواننده ، خوانند و داننده ، دانند خوانده نشود در موقع جمع بستن با الف ونون آن گاف آخر کلمه که در اصل بوده و در زبان امروز

بکسره بدل شده بر میگردد زیرا که **بنده‌آن** و **خواننده‌آن** و **داننده‌آن** نمیتوان گفت و ناچار جمع بنده میشود **بندگان** و جمع داننده **دانندگان** و جمع خواننده **خوانندگان** و این گاف جانشین آن **ه** آخر کلمه که بجای کسره نوشته شده است میشود و **بنده‌گان** و **داننده‌گان** و**خواننده‌گان** درست‌نیست‌وحتماً نباید ه را نوشت .

پرسش : پس درین صورت وقتی که **یای نسبت** و **تعیین‌حالت** در آخر این کلمات میاید‌آن **ه** آخر کلمه را باید حذف کرد و بنده‌گی و زنده‌گی و امثال‌آنها غلط است ؟

پاسخ : البته حق با شماست زیرا در این مورد هم کلمه همان حالت را پیدا میکند و **بندگی** هم مثل بندگان است و **زندگی** هم مثل زندگان که اگر **ه** را بنویسند درست نیست .

پرسش : استاد دربرنامه هفته‌ی گذشته[1] که در باره‌ی کلماتی مانند **کوشا** و **فریبا** مطالبی فرمودید‌یکی از آشنایان از من خواسته‌است بپرسم‌آیا الف‌آخر کلمه‌ی **پهنا** هم همین حال را دارد ؟

پاسخ : خیر الف کوشا و شکیبا و نظایر اینها برای این است که فعل امر را بدل باسم فاعل و صفت بکنند اما الف آخر کلمه‌ی پهنا حالت دیگری دارد و الفی است که بآخر صفت اضافه میکنند و ازآن **اسم حالت** میسازند و پهنا بمعنی پهنی و حالت پهن بودن . این الف در دو جای دیگرهم آمده است یکی در کلمه‌ی **درازا** بمعنی درازی و حالت دراز بودن و دیگری در کلمه‌ی **ژرفا** بمعنی ژرفی و گودی یا حالت ژرف بودن و الف گرما هم همین حال رادارد که بمعنی گرم بودن وحالت گرمی است ولی در کلمه‌ی سرما این طور نیست و چون اصل کلمه ، سرد بوده است می باید اسم حالت آن هم **سرد** باشد برای قرینه کردن با گرما از سرد هم سرما ساخته اند

---

۱ ــ به صفحه‌ی ۱۹۲ مراجعه فرمایید .

و این یگانه استثنای این قاعده است .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید منهم سئوالی بکنم آیا این دو کلمه‌ی **خشکبار** و **سربار** هر دو یك حالت دارند و از یك ریشه ساخته شده‌اند یا خیر ؟

پاسخ : **بار** در زبان فارسی معانی متعدد دارد یکی از معانی آن **میوه و حاصل درخت** و بوته وازاین قبیل است که **بر** هم باین معنی آمده است دیگر بمعنی چیزی است که کسی حمل بکند . خشکبار از کلمه‌ی خشك و بار بمعنی میوه ساخته شده و میوه‌ی خشك کرده معنی میدهد چنانکه **تربار** بمعنی میوه‌ی تر وتازه است و خشکبار را **خشکه بار** و **تربار** را تره بار هم گفته‌اند اما **سربار** بمعنی چیزیست که روی بار بگذارند و علاوه بربار چیزی باشد مثل سربار گاری و سربار الاغ وقاطر و شتر یعنی آنچه علاوه بر بار آنهاست و بهمین لحاظ بمعنای طفیلی و مزاحم هم بکار رفته است .

پرسش : پس معنی **بار** در این شعر سعدی چیست که در گلستان گفته است :

آن شنیدستم که در صحرای غور **بار** سالاری بیفتاد از ستور [1]

پاسخ : بعضی را دیده‌ام این شعر را غلط میخوانند و میخوانند **بارِ سالاری** بیفتاد از ستور در صورتیکه باید **بار سالار** بسکون راء خواند زیرا مقصود اینجا از بارِ سالاری که از ستور افتاده باشد نیست بلکه بارسالار بسکون راء کلمه مرکبی است از بار و سالار ، بار بمعنی پذیرفته شدن در حضور بارشاهان و بزرگانست چنانکه بار دادن بمعنی پذیرفتن بحضور و بار یافتن بمعنی پذیرفته شدنست و بارگاه یعنی جایی که پادشاهی یا مرد بزرگی درآنجا بمردم بار بدهد و **دربار** یعنی دری که از آنجا بار یافتگان وارد شوند وبارسالار یعنی کسی که در دستگاه بزرگان وپادشاهان مأمور بار دادن مردم باشد چنانکه **خوان سالار** بمعنی کسیست که مأمور گستردن و پهن کردن خوان یا سفره باشد و **سپهسالار** یا سپاه سالار کسیست که سر کرده ومأمور

---

۱ – در اینمورد قبلا هم بحث شده لطفا بصفحهٔ ۱۲۸ مراجعه فرمایید .

رسیدگی بکارهای سپاه و سپاهیان باشد و دریا سالار نیز بهمین ترتیب ساخته‌شده‌است.

پرسش : اجازه بفرمایید باز سئوال دیگری بکنم وآن این است که چند روز پیش در جایی صحبت از این بود که **حرف پیش از شین ضمیر متصل سوم شخص** را که بفعل و اسم وصفت میچسبانند درتلفظ عادی بکسر تلفظ میکنند، مثلا میگویند **سرِش‌دردمیکرد** در صورتی که بعضی آنرا درست نمیدانند ومیگویند باید بفتح گفت وگفت **سَرَش** درد میکرد. استاد درین زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ : بسیاری از شعرای بزرگ زبان فارسی حرف پیش از این شین را در قافیه بکسر آورده‌اند مثلا **فرمانِش وپیمانِش را بادانِش** قافیه کرده اند چون قطعاً اصل کلمه‌ی دانش بکسر نون‌است و نه دانَش پیداست که پیمانش وفرمانش را هم باید پیمانِش و فرمانِش خواند و درین صورت تلفظ عادی و رایج که حرف پیش از شین را کسره میدهند غلط نیست در فعل هم باید کسره بدهند و **بزنِش** باید گفت نه **بزنَش** یا **بگویِش** باید گفت و نه **بگویَش** و همین طوردر صفت مثلا باید گفت کتاب**خوبِش** و نه کتاب **خوبَش** اما اکنون فصیح تر این شده است که فتحه بدهند چنانکه در دو مورد دیگر یکی درباره‌ی **میم اول شخص** و دیگر درمورد **تای دوم شخص** فصیح‌تر این است که **فتحه بدهند** مثلا **سرَم** وسرَت بگویند و نه‌سرِم و سرِت اما در سه‌ضمیر جمع ترجیح دارد **کسره** بدهند مثل **سرِمان و سرِتان و سرِشان** که **سرَتان‌وسرَمان‌وسرَشان** گفتن معمول نیست.

پرسش : استاد منهم یك سئوال **تاریخی** دارم و آن اینست که **لقب پادشاه مغول** ازسلسله‌ی‌ایلخانان ایران‌را بعضی جاها **خربنده** نوشته‌اندو بعضی‌جاها**خدابنده** کدام یك درست است واصلا کلمه‌ی‌خربنده چه معنی میدهد زیرا معنی کلمه‌ی خدابنده تا حدی معلومست.

پاسخ : متأسفانه کسانی که لقب این پادشاه ایلخانی را که ساختمان معروف سلطانیه از بناهای اوست خدابنده نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند و آن اشتباه از این جا

ناشی شده که خدا بنده لقب سلطان شاه محمد خدابنده پدر شاه عباس بزرگ بوده است و لقب این پادشاه مغول **خربنده** بوده است نه خدابنده و خربنده بمعنی کسیست که مراقب و پرورش دهنده‌ی خر یاالاغ باشد چون این‌پادشاه در جوانی باین کار توجهی داشته است و چون نام هر دو محمد بوده و در لقب هر دوکلمه بنده را بکار برده‌اند این اشتباه را کرده‌اند. بعضی نیز گفته‌اند چون «خر» بمعنای زیاد و فراوان است و این شخص، بنده‌های متعدد داشته باین لحاظ او را **خربنده** خطاب کرده‌اند، اما این توجیه درست نیست.

صاحبقران و (قران) ؟

آیا « پناباد » (واحد دهشاهی امروز) چه ریشه‌ای دارد ؟

«خیابان» یعنی چه ؟

طرود یا تاب رود ؟ قوچان یا خبوشان یا خوجان ؟

پرسش : استاد اجازه میفرمایید برنامه‌ی امروز را شروع بکنیم سئوال اول من در باره‌ی کلمه‌ی **صاحبقران** است آنرا بدو شکل معنی می کنند درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : بله بعضی میگویند کلمه‌ی صاحب قران بمعنی **کسیست که یك قرن پادشاهی کرده است** . این کلمه را در ایران نخست در باره‌ی تیمور بکار برده‌اند و چون وی از ۷۷۱ تا ۸۰۷ قمری سی وشش سال پادشاهی کرده تصور کرده‌اند که مقصود از قران یك قرن سی ساله است زیرا که عربها قرن را از سال و از پنجاه تا هشتاد و یا صد و یا صد و بیست سال حساب میکرده‌اند . این تعبیر بهیچ‌وجه درست نیست زیرا که‌قران در عربی معنی ندارد . پس ازآن چون شاه عباس بزرگ از ۹۸۹ تا ۱۰۳۸ مدت چهل و نه سال پادشاهی کرده گاهی این لقب را باو هم داده‌اند پس از آن فتحعلی شاه از ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ سی و هشت سال پادشاهی کرده و در سال سی‌ام سلطنت او در سکه‌ها لقب صاحب قران را برای او بکار برده‌اند و این عنوان را باو داده‌اند . ناصرالدین - شاه‌هم از ۱۲٦٤ تا ۱۳۱۳ قمری چهل و نه سال پادشاهی کرده نخست در سال سی‌ام

پادشاهی او در سکه‌ها کلمه‌ی صاحب قران را استعمال کرده‌اند و در سال آخر سلطنت میخواست جشن پنجاه ساله‌ی پادشاهی خود را بگیرد و یك قرن پنجاه ساله در نظر گرفته بودند که عمرش وفا نکرد . در همه‌ی این موارد که کلمه‌ی صاحب قران را بمعنی کسی که سی یا پنجاه سال پادشاهی کرده است گرفته‌اند اشتباه کرده‌اند زیرا که قران معنی قرن ندارد **قران** بمعنی **مقارنه و قرین شدن و یك اصطلاح نجومیست** برای وقتی که دو ستاره که معمولا در آسمان با هم دیده نمیشوند قرین یك دیگر بشوند و با هم دیده شوند . درقدیم برخی از ستاره‌ها را سعد و بعضی را نحس میدانستند از جمله مشتری و زهره ستارگان سعد بودند و زحل و مریخ ستارگان نحس وقتی که مشتری و زهره با هم درآسمان پدیدار میشدند آن واقعه را **قران سعدین میگفتند** و وقتی که زحل و مریخ با هم دیده میشدند این مقارنه را **قران نحسین می گفتند** . چون قران نحسین یعنی مقارنه‌ی زحل و مریخ شوم بود و واقعه‌ی خوبی نبود یادگار بدی از آن داشتند اما وقتی که مشتری و زهره با هم قرین میشدند واقعه‌ی خوبی بود و آنرا بفال نیك می‌گرفتند **و صاحب‌قران اصلا بمعنی کسیست که درزندگی او و یا در سلطنت او قران سعدین روی داده یعنی مشتری و زهره باهم قرین شده‌اند** و بهیچ وجه معنی کسی که یك قرن سی ساله یاپنجاه ساله پادشاهی یازندگی کرده باشد ندارد و این تعبیر بهیچ وجه درست نیست .

پرسش : استاد پس‌این کلمه‌ی **قران** برای **واحد پول** و **ریال** امروز که‌هنوز بر سر زبانها هست و برخی بجای یك ریال و دو ریال یك قران و دو قران می گویند از کجا آمده است ؟

پاسخ : تفصیل این کلمه‌ی قران درواحدپول اینست که فتحعلیشاه تا هنوز بسی سال سلطنت نرسیده بود در سکه ها پیش از اسم او القاب سلطان بن سلطان را می گذاشتند و چون سی سال از سلطنت او گذشت در سکه ها السلطان صاحب قران آوردند و این سکه‌های جدید را صاحب قران گفتند بعد در زبان مردم صاحب قران

تبدیل شد بقران چنانکه هنوز هم بعضی مردم ایران بجای ریال قران می گویند درآن سالی که این سکه را زدند ایرانیان آن شکست سخت را از روسهای تزاری در قفقاز خوردند وسکه‌ی صاحب قران‌را مردم بنحوست گرفتند چنانکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدر اعظم و نویسنده و شاعر معروف در همان زمان این شعر را گفته‌است :

سکه‌ی‌صاحب‌قرانی برشما آمد نکرد   باز آن بیهوده سلطان‌بن سلطان شما

پرسش : استاد شنیده‌ام در همان زمانها سکه‌ای هم بوده است که بان **پناباد** می گفتند درین زمینه هم توضیحی بفرمایید اسباب امتنان خواهد بود .

پاسخ : بله سکه‌ی **پناباد** سکه‌ی‌نقره‌ئی کوچکی بوده است بارزش **پنج‌شاهی** آن روز یعنی یك ربع قران ، این سکه را درجنگهای ایران وروسیه بدستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایران درآبادی کوچکی باسم **پناه‌آباد** که ازقلاع‌جنگی آن طرف رود ارس بوده زده‌اند و بآن سکه‌ی پناه‌آبادی می گفتند و این کلمه در زبان مردم بپناباد تبدیل شده است و بعدها ارزش دوشاهی هم بآن داده‌اند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید حالا معنی یك کلمه واشتقاق آنرا بپرسم وآن کلمه‌ی **خیابانست** که مردم نمی دانند اصل آن چیست ؟

پاسخ : این کلمه دراصل نام یکی ازآبادیهای متصل بشهرهرات بوده که کم کم جزو شهر شده است . اولین بار که یك شارع پهن و بزرگ در ایران ساخته شده در آنجا بوده وچون نام آن آبادی خیابان وخیابان هرات بوده در هر جا که چنین شارع بزرگی ساخته‌اند بآن خیابان گفته‌اند . خیابان در اصل از دو کلمه **خوی وخی** بمعنی عرق و اشگ و ترشح مایعات و کلمه‌ی **آب** ساخته شده و **خوی‌آب یا خی‌آب** بمعنی جایی که‌آب از زمین می‌جوشد و ترشح می کند الف ونون آخر آن الف و نو نیست که درآخر بسیاری از نامهای جغرافیایی وآبادیهای ایران آمده‌است مثل **رادکان‌واردکان وراران و تهران و شمیران** . در آذربایجان هم نام سابق شهر کوچکی که اسم آن

اکنون **مشکین شهر** ست از قدیم **خیاو** بوده است و این کلمه نیز از خوی و خی و «او» که‌همان کلمه‌ی آب‌باشد ساخته‌شده‌است وخیاو نیز بمعنی جاییست که‌آب اززمین می جوشد.

پرسش : استاد تحقیقی که درین کلمه فرمودید مرا یاد این انداخت که در باره‌ی اسم جای دیگری ازاستاد سئوال بکنم وآن این‌آبادی درناحیه‌ی سمنان نزدیك خوریان است که چند سال پیش زلزله‌ی سختی درآنجا آمد و نام آنرا معمولا **طرود** با تای مؤلف می‌نویسند گویا این کلمه از رود ساخته شده و ط در اول آن چه معنی میدهد ؟

پاسخ : متأسفانه این کلمه را هم غلط مینویسند و هم غلط تلفظ می کنند اصل کلمه **تاورود** بوده است **تاو** از فعل تافتن بمعنی درخشیدن و درین جا بمعنی بسیار گرم شدنست . در لهجه‌های محلی **آب**را **آو** و گاو را **گو** و **تاو** را **تو** تلفظ میکنند و تاب وتاو هر دو یکیست درین جا یك چشمه‌آب معدنی گرمی هست و بهمین جهت نام‌آن محل را تاورود گذاشته‌اند یعنی رودی که‌آب گرم دارد و مردم محل بلهجه‌ی محلی تاورود را **تو رود** می گویند و کسانی که شنیده‌اند تصور کرده‌اند **ترود** بی واو که مخفف تاورودست باید بنویسند و ت دو نقطه‌ی آنراهم بطای مؤلف بدل کرده اند و این اشتباه ازآنجا ناشی شده است از این تصرفات در اسامی جغرافیایی ایران بسیار کرده‌اند مثلا نام شهر **قوچان** در خراسان در اصل هم **خبوشان** بوده است و هم **خوجان** . خبوشان نام قدیم ترآن و خوجان نامیست که پس ازآن رایج شده زیرا که این شهر مرکب از دوآبادی یکی باسم خبوشان و دیگری باسم خوجان بوده وچون خوجان بزرگتر شده در زمانهای بعد بشهر هم خوجان گفته‌اند سپس درین اواخر کلمه‌ی خوجان را بقوچان تبدیل کرده‌اند و در کتابهای قدیم همیشه یا خبوشان نوشته‌اند و یا خوجان و یا پیش از دوره‌ی قاجاریه بنام خوجان‌معروف بوده است .

بررسی دو بیت از نظامی

معانی و مورد استعمال چند لفظ فرانسه معمول در زبان فارسی

ارتباط تازیانه و تازی

الفاظ گوناگونی که میتوان بجای کلمه‌ی «روشنفکر» بکار برد

پرسش : اولین سئوالی که من دارم درباره‌ی کلمه‌ایست که این روزها خیلی گفته و نوشته می‌شود و آنرا بدو شکل می نویسند ، بعضی **کاندید** و بعضی **کاندیدا** می گویند ، گویا هر دو کلمه را از فرانسه گرفته‌ایم ، کدام یك درست است و آیا می‌توان کلمه‌ی فارسی خوبی برای‌آن بکار برد ؟

پاسخ : درین مورد یعنی در باره‌ی انتخابات مجلس شورا و سنا حتماً باید **کاندیدا** گفت زیرا که کاندیدا در زبان فرانسه بمعنی **کسیست که میخواهند کاری یا شغلی باو رجوع بکنند** . اصل کلمه در زبان لاتین **کاندیدوس Can didus** بوده بمعنی **سفید و سفیدپوش** زیرا که در روم قدیم کسانی که داوطلب نمایندگی مردم در مجلس بودند برای امتیاز لباس سفید می پوشیدند . در فرانسه حتی این کلمه را برای کسانی که داوطلب شرکت درامتحان هستند بکارمی برند . اما **کاندید** دارای معنی دیگریست و بمعنی **آدم ساده و ساده دل و زود باور** است و از همان ریشه‌ی

سفیدیست یعنی کسی که افکار ساده دارد. در فارسی ما دو کلمه‌ی بسیار خوب برای‌دو مورد استعمال این معنی داریم در جایی که کسی خود خواستار کاری باشد همیشه در زبان فارسی باو **داوخواه** و **داوطلب** گفته‌اند. **داو** اصلا بمعنی ادعا و دعوی در کاریست و در مسابقه‌ی بازی هم میگویند و حال در تخته نرد آنرا دو تلفظ می کنند و **دو کردن** می گویند چنانکه در زبان مردم هم **دوطلب** گفته میشود. در مورد دوم یعنی در جایی که کسی را برای‌کاری در نظر بگیرند همیشه در زبان فارسی **نامزد** گفته‌اند پس اگر کسی‌خودش‌مایل‌کاری‌باشد باید گفت داوخواه‌یاداوطلب و اگردیگران او را برای‌آن‌کار در نظر بگیرند باید گفت نامزد چنانکه در اصطلاح زناشویی هم می گویند. پس بجای‌آنکه بگوییم فلانی کاندیدای وکالت‌است می‌توان گفت‌داوخواه یا داوطلب وکالت است و بجای اینکه بگوییم او راکاندیدای وکالت کرده‌اند بهتراست بگوییم نامزد وکالت کرده‌اند.

پرسش: در مورد انتخابات، کلمه‌ی‌دیگری‌هم معمول شده بعضی **کاندیداتور** و برخی **کاندیداتوری** می‌نویسند کدام درست‌ترست؟

پاسخ: البته **کاندیداتور** زیرا که در زبان فرانسه کاندیداتور بمعنی **حالت کاندیدا بودن** است و دیگر لازم نیست یا درآخرآن بیاوریم و اگربخواهیم ازکلمه‌ی کاندیدا لفظی مانند کاندیداتور فرانسه‌بسازیم در فارسی باید **کاندیدا بودن**یا**کاندیدا شدن** گفت و در هر حال کاندیداتوری درست نیست.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی کلمه‌ی دیگری هم سئوالی بکنم و آن کلمه‌ی **روشن فکر**ست که‌گویا اخیراً ساخته‌اند وبعضی عقیده دارند درموردی که امروز بکار می‌برند درست نیست.

پاسخ: روشن فکر یا کسی که فکر روشن داشته‌باشد در موردی درستست که فکر او تاریك نباشد یعنی فکر بد نکند و درست و صحیح و روشن و بی پیرایه فکر بکند. این کلمه را در ترجمه‌ی کلمه‌ی **Intellectuel** فرانسه اصطلاح کرده‌اند.

Intellectnel در فرانسه بمعنی کسیست که بکار های ذوقی و دماغی و فکری بیشتر متوجه و راغب باشد و یعنی روشنایی و روشنی در آن نیست . در فارسی بهترین لفظ درین مورد **دانش پژوه** است یعنی کسی که در پی دانش بیشتر از چیزهای دیگرمی‌- رود . در ادبیات هم کلمه‌ی **دل آگاه** و هم کلمه‌ی **اندیشمند** را باین معنی آورده‌اند و حتی گاهی **آگاهان** را دربارهٔ این گونه اشخاص استعمال کرده‌اند و اندیشمند بمعنی کسی که در حال فکر کردن یا متفکر باشد نیست بلکه بمعنی کسیست که اندیشه کردن را بکارهای دیگر ترجیح بدهد . در زبان معمولی هم تعبیرات فراوان برای این مقصود هست مثل **باسواد ، درس خوانده، مدرسه رفته ، مکتب رفته ،کتاب خوانده ، متفکر** عربی و **متذوق** عربی که در فارسی بمعنی کسیست که دنبال کارهای ذوقی می رود در صورتی که در عربی بمعنی **چشنده** است . من دو کلمه‌ی دل آگاه و دانش پژوه را بهتر میدانم و هر کدام از این‌ها که درین مورد بخصوص معمول بشود بسیار خوب خواهد بود .

پرسش : استاد ، سئوال دیگری درباره‌ی این کلمه‌ی **تازیانه** بمعنی شلاق است آیا این کلمه از لفظ **تازی** بمعنی عربی ساخته شده است یا خیر ؟

پاسخ : این کلمه از فعل تاختن بمعنی تند دویدن ساخته شده زیرا که تازیانه را باسب می زنند که تندتر بدود وهمین‌طور کلمه‌ی تازی بمعنی سگ شکاری ازهمین فعل تاختن است زیرا که تند می‌دود و تاخت و تاز و الفاظ دیگری از این قبیل همه از همین ریشه است .

پرسش : سئوال دیگر من در باره‌ی دو شعر از اسکندرنامه‌ی نظامیست که معنی آنها هیچ روشن نیست می‌خواستم از استاد استفاده بکنم وآن این دو شعر است :

چو شب‌عقدخورشید درهم‌شکست — عقیقی در آمد شفق را بدست
بفیروزهٔ بوسحاقیش داد — سخن‌بین که در بوسحاقی فتاد

پاسخ : بله ، این دو شعر در جاییست که اسکندر بوصال روشنک می رسد

ونظامی رسیدن شب و تاریك شدن آسمان و رسیدن اسکندر را بوصال روشنك بیان می کند . چو شب عقد خورشید در هم شکست یعنی چون شب شد وعقد خورشیدیعنی خورشیدی که مانند گردن بند بود در هم شکست و از میان رفت عقیقی در آمد شفق را بدست یعنی سرخی افق مانند عقیقی بود که بدست شفق افتاد .

اما شعر بعد را همه جا غلط نوشته‌اند و درآن دست‌برده‌اند و تفصیل‌آن اینست که حافظ در غزلی یاد از ابواسحق اینجو، پادشاه فارسی کرده که بسرعت ترقی کرد اما سلطنت او بسیار کوتاه بود و چون یکی ازامتیازات پادشاهی مُهر بوده‌است وسلطنت او بسیار کوتاه بوده گفته است :

راستی خاتم فیروزهٔ بـواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

یعنی انگشتر و مهر فیروزه‌ای که ابواسحق‌اینجو داشت بسیار خوب درخشید اما دولت زود گذری بود . کسانی که این شعر حافظرا دیده‌اندتصور کرده‌اندفیروزه‌ی بو اسحقی نوعی از فیروزه است و حتی نوشته‌اند که فیروزه‌ی بواسحقی بهترین فیروزه‌ی معدنی نیشابور است ! بعد از آن شعر نظامی را که طور دیگری بوده تغییر داده چنین نوشته‌اند :

بفیروزه بـوسحاقیش داد سخن بین که در بوسحاقی فتاد

و در باره‌ی بوسحاقی تعبیر خیلی مضحکی کرده‌اند کلمه را از **بوی** فارسی **وسحاق** عربی از ماده‌ی سحق بمعنی **ساییدن** گرفته‌اند و حال‌آنکه بو و عطر قابل ساییدن و سودن نیست . اصل شعر نظامی این‌طور بوده :

بفیروزه‌ی نوشجانیش داد سخن بین‌که در نوشجانی فتاد

فیروزه‌ی نوشجانی نوعی از فیروزه‌ی پر رنگ بوده و نظامی آسمان اول شب را که رنگ کبود تیره دارد باین فیروزه تشبیه کرده و می گوید پس از آنکه گردن ـ بند خورشید شکست و شفق برنگ عقیق در آمد آسمان برنگ فیروزه‌ی نوشجانی فیروزه‌ی پر رنگ درآمد و درین جا گردن بند و عقیق و فیروزه را با هم آورده‌است

وچون پس‌ازین شرح رسیدن اسکندررا بوصال روشنک می‌آورداز کلمه‌ی **نوشجان** در ترکیب **فیروزه‌ی نوشجانی** تعبیری برای عشق و دلدادگی اسکندرآورده که روشنک **نوش‌جان** او بوده و **نوش‌جان** او بوده است و می گوید: «سخن بین که درنوش جانی فتاد» یعنی ببین کـه سخن چگونه بنوش جان و نوش جان اسکندر رسید. کسانـی که متوجه فیروزه‌ی نوشجانی نبوده‌اند بمناسبت‌آن شعر حافظ فیروزه‌ی نوشجانی را فیروزه‌ی بوسحاقی کرده‌اند یعنی نون را ب و شین را سین و جیم را حای حطی خوانده‌اند و بهمین مناسبت نوشجانی را هم بوسحاقی کرده‌اند و این تعبیر مضحک را بیرون آورده‌اند.

بررسی دو بیت از تحفةالعراقین خاقانی

و خسرو و شیرین نظامی

دستورعمومی در باره‌ی : یاء وحدت ، یاء نسبت و املای «یا» بعد از مضاف

پرسش : یکی ازآشنایان اخیراً کتاب **تحفةالعراقین‌خاقانی** را می‌خوانده و بدشواریهایی برخورده که اجازه بفرمایید عقیده‌ی استاد را درباره‌ی آنها بپرسم یکی شعر زیرست که در نسخه‌ها چنین نوشته‌اند و معنی‌آن روشن نیست :

پوشیده فلك بدست لاباس   جوزام بخوشه‌ی سیه داس

پاسخ : بله این شعر بسیار پیچیده است و در ضمن‌آنرا غلط نوشته‌اند و غالباً هم مورد سؤال خوانندگان کتاب تحفةالعراقین قرار میگیرد ، خاقانی درین جا رشد خود وریش درآوردن خودرا بیان کرده است **لاباس** ترکیب‌عربیست و اصل‌آن **لابأس** است یعنی **باکی نیست** و ترس نیست ، بأس عربی راکه بوزن رأس وبمعنی ترس و بیم و باك فارسیست گاهی و مخصوصا در شعر **باس** (بروزن داس) تلفظ کرده‌اند چنانکه **كأس** عربی را هم در فارسی **کاس** و کاسه گفته‌اند **جوزا** درین جا کنایه از **دوگونه ودورخ** است زیرا که صورت فلکی جوزا را در فارسی دو پیکر گفته‌اند وآنرا بدو خوشه ترجمه کرده‌اند و این که خوشه‌آورده باین جهتست . اما **سیه داس** قطعاً غلط است و این که بعضی توجیه کرده‌اند که مراد ازسیه داس ریش‌سیاهیست که بشکل‌داس در چانه‌ی مردها دیده میشود درست نیست واصل‌آن **سیه‌آس** بوده است،آس درختیست از جنس شمشاد که بآن **مورد** هم می گویند و برگهای کوچك باریك برنگ سبز تند

دارد که موهای ریش را خاقانی بآن تشبیه کرده است پس این شعر در اصل این طور بوده است :

پوشیده فلك بدست لاباس جوزام بخوشه‌ی سیه آس

یعنی روزگار بدستی که ترس و بیمی در آن نیست جوزای مرا که مقصود دو گونه باشد بخوشه‌ی سیاه درخت آس که مقصود موهای ریش باشد پوشانده است .

پرسش : یکی از دوستان خواسته است من هم معنی یك شعر از خسروشیرین نظامی را بپرسم و آن این شعرست :

اگر بر فرش موبین بگذرد پیل فتد افتاده‌ای را جامه‌در نیل

پاسخ : در قدیم معمول بوده است که از موی اسب یا حیوانات فرش می‌بافتند و چون موی حیوانات حرارت را نمی‌پذیرد و گرم نمی‌شود تابستان روی آن می‌نشستند و مراد از فرش موبین فرشیست که از مو بافته باشند البته فرش موبین لغزنده و باصطلاح لیز بوده است و راه رفتن روی آن مشکل بوده و اگر احتیاط نمی کرده‌اند پایشان می‌لغزیده و بزمین می‌خورده‌اند و البته فیل هم نمی توانسته است روی آن راه برود و زمین می‌خورده و کسی که سوار فیل بوده بزمین می‌خورده و اگر نزدیك رود-نیل بوده در آب می‌افتاده و جامه‌ی او هم برود نیل می‌افتاده است پس اینکه نظامی گفته است :

اگر بر فرش موبین بگذرد پیل فتد افتاده‌ای را جامه در نیل

یعنی اگر فیل از فرش موبین که لغزنده است بگذرد می‌افتد و کسی که بر آن سوارست نیز خواهد افتاد و جامه‌ی او هم برود نیل می‌افتد و مقصود-نظامی ازین تعبیر اینست که **هر کس بی‌احتیاطی بکند و کار خطرناکی را بعهده بگیرد از آن کار ضرر و آسیب می بیند .**

پرسش : شعر دیگری است که یکی از دوستان در **تحفة العراقین خاقانی** بآن برخورده و معنی آنرا پرسیده اینست :

شروان زتو گرم و روشن اوقات من در گو سرد سیر ظلمات

پاسخ : این شعر را هم غلط نوشته‌اند وآن در جاییست که خاقانی درباره‌ی شهر شروان که در آنجا متولد شده و درآنجا باو بد می گذشته خطاب بآفتاب می کند و می گوید :

آن نور که بی دریغ ، باری — ازخاقانی، خود دریغ داری

یعنی آن فروغ و پرتوی که بی دریغ می‌باری و از کسی مضایقه نمی کنی آن را از خاقانی خود دریغ میکنی یعنی روزگار او تاریکست و بعد می گوید :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات — من در گو سرد اسیر ظلمات

یعنی شهر شروان از تو که آفتابی، گرم وروشن است اما من درگو سرد اسیر ظلمات هستم گو بمعنی زمین پست و مغاك یعنی جای گود و تنگ وتاریکست و قهرا چنین جایی سرد هم می‌شود اصل شعر «در گو سرد اسیر ظلمات» بوده ،ظلمات بمعنی تاریکی است یعنی من در جای سرد اسیر تاریکی و گرفتار تاریکی و روزگار تاریکم گو سرد اسیر ظلمات را گو سرد سیر ظلمات خوانده‌اند یعنی الف اسیر را با دال سرد اشتباه کرده اند و گو سرد سیر معنی ندارد زیرا که سرد سیر صفت نیست و اسم است بمعنی جای سرد و اسم را نمی‌توان بجای صفت‌آورد و گو سرد سیر گفت پس‌معنی این شعر دوم اینست که شهر شروان از تو که آفتابی گرم و همیشه اوقات روشن است اما من در گو و مغاك سردی که مقصود همان شهرباشداسیر و گرفتارظلمات و تاریکی هستم و روزگار تاریکی دارم .

پرسش : سئوال دیگری که من دارم درباره‌ی کلماتیست که‌آخر آنها ،های‌غیر ملفوظ است مثل خانه و نامه که در موقع اضافه و نسبت بعضی روی «ها»ی آخر آن همزه می گذارند و بعضی یك یای تنها دنبال آن می‌نویسند مثلا در ترکیب **خانهٔ شما و نامهٔ رسیده** چطور باید نوشت ؟

پاسخ : همانطور که در حرف زدن در آخر این کلمات یا افزوده می‌شود و خانه‌ی شما و نامــه‌ی رسیده می گوییم در مــوقع نوشتن هم‌باید رعایت این تلفظ را

کرد[۱] در قدیم در کتابهای خطی درین مورد یای درست نمی‌نوشتند و یك **« سریا »** بآخر کلمه می افزودند که مانند همزه بود بعد معمول شده است بجای آن «سریا» که جدا می نوشتند روی «ها» همزه بگذارند و درین اواخر عده‌ای معمول کرده‌اند که بعد از کلمه، یای تنها بنویسند ومن با این کار مخالف نیستم و هر دو شکل را درست می دانم و بیشتر بسته بانس و عادتست ، اما باید متوجه بود که در **زبان فارسی ما مطلقا همزه نداریم و همزه مخصوص زبان عربیست ودرفارسی هم درکلماتی که از عربی گرفته‌ایم استعمال می‌شود** مثل مسئول و **مسئلت و هیئت** .دررسم‌الخط رایج زبان عربی اگر بعد از همزه ضمه باشد واو می‌نویسند و روی آن همزه می گذارند یعنی مسئول را مسؤل می‌نویسند و روی واو همزه می گذارند و اگر بعد **از آن فتحه باشد الفی که بالای آن همزه‌است می نویسند مثلا مسئلت را مسألت می نویسند و روی الف همزه می گذارند وهمین طور هیئت را هیأت می‌نویسند وروی الف همزه** می گذارند اما در فارسی از قدیم رعایت این اصل را نکرده‌اند و همزه را در وسط کلمه پیش از واو و الف می‌نویسند و این املای مخصوص این کلمات در زبان‌فارسیست

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سئوالی هم بنده بکنم و آن درباره‌ی همین کلماتیست که درآخر آنها ، های غیر ملفوظ هست مثل همین کلمات خانه و نامه در موقعی که یای وحدت می‌آورند مثلا خانه‌ای که من خریدم و نامه‌ای که بشما نوشتم بعضی همان همزه را روی ها می گذارند بعضی الف و یا بآن علاوه می کنند و بعضی دو یا یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می‌نویسند کدام یك ازین‌ها را استاد ترجیح می‌دهند ؟

پاسخ : همزه گذاشتن را من نمی‌پسندم زیرا که باید در میان خانۀ و نامۀ و خانه‌ای و نامه‌ای تفاوت باشد و اگر هر دو را بیك طور بنویسند خواننده گیر میکند

---

(۱) بطوریکه خوانندگان ارجمند متوجه شده‌اند در تنظیم مطالب این‌کتاب همین‌دستور رعایت شده مگر دراشعار که جهت حفظ اصالت رسم‌الخط قدیم بهمان سیاق‌سابق درج گردیده است

و باشتباه می‌افتد. در کتابهای خطی قدیم معمول بود که **الف و یا** می گذاشتند و گاهی هم دو **یا** یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می‌نوشتند و من هر دو را درست می‌دانم زیرا که مربوط بدو قسم تلفظ است. بعضی‌ها می گویند خانه‌ای خرید و نامه‌ای نوشت و بعضی می گویند خانه‌یی خرید و نامه‌یی نوشت البته اصل اینست که بگویند **خانه‌یی** خرید و **نامه‌یی**[1] نوشت زیرا که های آخر خانه و نامه علامت کسره است و این کسره در موقع اضافه تبدیل بیا می‌شود و نه بالف، اما چون حالا هر دو تلفظ رایج شده است **من هر دو شکل را می‌پسندم یعنی هم الف و یا و هم دو یای بهم چسبیده**.

پرسش: درین زمینه من هم سئوالی دارم و آن اینست که در موقع افزودن یای نسبت چه باید کرد؟

پاسخ: این دو مورد دارد یکی در مورد اسامی عام است مثل خانه و راننده **که در فارسی، های آخر کلمه در موقع نسبت بگاف بدل می‌شود و نسبت بخانه راخانگی** و نسبت براننده را رانندگی باید نوشت و **البته ها حذف می‌شود و گاف جای آنرا** می گیرد و خانه گی بجای خانگی غلط است. مورد دیگر در نامهای خاص است، مثل مراغه و ساوه این موضوع دامنه‌ی وسیعی دارد و اسامی که آخر آنها الف و یا و هاهست نسبت بآنها از قدیم تفاوت داشته مثلا نسبت بشهر ری را رازی و بشهر مرو را مروزی گفته‌اند نسبت بشهر نسارانسوی و نسبت بشهر ارمیه که نام قدیم ارومیه یا رضائیه‌ی امروز باشد ارموی گفته‌اند. جایی که آخر کلمه **«ها»** بوده همانطور که در اسامی عام، **ها را** بگاف بدل کرده‌اند اینجاهم گاف آورده‌اند، مثلا نسبت بفرغانه رافرغانگی نوشته‌اند و اینکه حالا نسبت بساوه را ساوجی و نسبت بآوه را **آوجی** می‌نویسند در اصل **ساوگی** و آوگی بوده و بعد بقاعده تعریب و معرب کردن کلمات گاف فارسی را بجیم عربی بدل کرده و **ساوجی و آوجی** گفته‌اند امروز دیگر مانع ندارد که ما درین مورد بخصوص همان الف و یای نسبت اسامی عام را بکار ببریم و مثلا نسبت بمراغه را مراغه‌ای بگوییم.

---

(۱) در چاپ این کتاب از هر دو طریق پیروی شده است.

برلیان، ریشه و مرادف آن

بحث درباره‌ی : فندول ، چلوار، رپس ، چیت ، متقال و «راجز»

پسوند «ستان» در آخر یونانستان و نظایر آن برای چیست ؟

آیا «پرسپولیس» درستست یا (پرسوپولیس) ؟

پرسش : سئوالی که من امروز دارم در باره‌ی دو کلمه است که یکی از آندو را در برخی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند و دیگری را اصلا متعرض نشده‌اند و آن این دواصطلاح برای **الماس** است یکی را **برلیان** می گویند ویکی را **فلامك** ، گویا مقصود از آن دو قسم‌تراش الماس باشد برلیان رادر بعضی‌از کتابهای لغت‌ضبط کرده‌اند اما فلامك معلوم نیست چه کلمه‌ایست و ریشهٔ آن چیست ؟

پاسخ : برلیان همان کلمه‌ی **بریّان** Brillant فرانسه است که درخشنده معنی می‌دهد و در انگلیسی **بریل‌یانت** Bril yant تلفظ می کنند بهمین جهت در فارسی‌بعضی **برلنت** Berlant گفته‌اند وآن یك نوع از تراش الماسست که تراش آن باید چند سطح داشته باشد تاآنکه بیشتر بدرخشد اما فلامك همانطور که گفتید در هیچ کتاب متعرض آن نشده‌اند وآن یك نوع دیگر از تراش الماسست که یك سطح بیشتر نباید داشته باشد . این کلمه ریشه عجیبی دارد وآن اینست که در زمان صفویه بهلاندیها که با ایران رفت و آمد و داد و ستد بسیار داشته‌اند **فلمنگ** می گفتند زیرا نام قسمتی که در میان بلژیك و هلاند واقع شده **فلاندر**ست و زبان مخصوص دارد که

که هم در بلژیك و هم در هلاند بآن تکلم می کنند و کسانی را که باین زبان حرف می‌زنند بزبان خودشان **فلامنگ**می گویند وفلامنگ یعنی کسانی که‌بزبان **فلاندریا** بتعبیر فرانسویها **فلامان** حرف می‌زنند این نوع ازتراش الماس را این فلامنگها یعنی اهالی فلاندر وهلندیها بایران آورده‌اند وپیداست که در روزاول بآن‌فلامنگ‌می گفتند و بعد در زبان مردم **فلامك** شده است .

پرسش : این سئوال بیاد من آورده که سئوالی شبیه بآن بکنم و آن اینستکه ساعت سازها برقاصه‌ی ساعت **فندول** می گویند این چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این کلمه هم تحریف کلمه‌ی **پاندول** فرانسه‌است بمعنی **لنگر ساعت** که در زبان مردم ما **فندول** شده است .

پرسش : استاد محترم من هم از قدیمی‌ها شنیده‌ام که سابقاً یك نوع ساعت **بغلی بوده که دوقاب داشته و بآن ساعت مکب می گفته‌اند این چه کلمه‌ایست ؟**

پاسخ : در انگلستان یك‌کارخانه‌ی ساعت سازی بوده بنام کارخانه‌ی **Macab** که ساعتهای‌آن بسیار گران بها بوده و اسم‌این‌کارخانه در زبان مردم **مکب** شده‌ساعت **مکب** یعنی ساعت ساخت کارخانه‌ی **Macab** انگلستان .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم معنی یك کلمه‌ی نظیر این را بپرسم و آن اینستکه چاقوهای تیز و مخصوصاً قلم تراشهای خوب را می گویند چاقوی **راجز** این چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این‌هم اسم یك‌کارخانه‌ی چاقوسازی انگلیس است بنام **Rogers** که در زبان مردم **راجر** شده است .

پرسش : استّاد شنیده‌ام این کلمه‌ی **چلوار** هم انگلیسی‌است اصل‌آن چیست؟

پاسخ : دفعه‌ی اولی که این پارچه را از انگلستان بایران آورده‌اند هر توپ آن چهل یارد بود و روی‌آن بخط درشت نوشته بود **چهل‌یارد** و یارد واحد مقیاس طول در انگلستان باندازه‌ی **۹۱** سانتی متر و خرده‌ایست و این اصطلاح چهل یارد کم کم در زبان مردم شده است چلوار .

پرسش : بفرمایید لندره چه کلمه‌ایست و چه معنی دارد ؟

پاسخ: لندره همان پارچه پشمی است که حالا **ماهوت** می گوییم و این کلمه را از نام شهر لندن گرفته‌اند که در بعضی از زبانهای اروپایی Londr ، Londres تلفظ می کنند و چون این پارچه را اول از لندن بایران آورده‌اند بآن لندره گفته‌اند و حتی یك نوع گل‌دوزی درقدیم‌معمول‌بوده که تکه‌های کوچك ازماهوت رابرنگهای مختلف می‌بریده و روی پارچه می دوخته و ازآن گل بوته درست می کرده‌اند و بآن لندره دوزی می گفتند مثل گل‌دوزیهایی که سابقاً در رشت درست می کردند .

پرسش: استاد پارچه‌ای هم هست که بآن **رپس** می گویند گویا این کلمه هم فارسی نیست ؟

پاسخ: بله این کلمه از زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده و فرانسه‌ی آن هم **رپس** Rspe است .

پرسش: ممکن است بفرمایید **چیت** چه‌کلمه‌ایست ؟

پاسخ: این کلمه هندیست واین‌پارچه را اول‌ازهند بایران‌آورده‌اندچنانکه باروپا هم از هندوستان برده‌اند و بهمین جهت در بیشتر از زبانهاي اروپایی بآن **هندی** می گویند چنانکه در زبان فرانسه‌بآن‌می گویند **اندین** Indienne یعنی‌هندی

پرسش: گویا چیت اسم یك قسم چوبی هم‌هست که می گویند **چوب چیت** ؟

پاسخ: بله اما این کلمه فارسیست و چیت یك قسم درخت خود روی جنگلی است . شبیه بدرخت **گز** که دربعضی ازجنگلهای ایران هست وچوب سخت ومحکمی دارد و چوب چیت هم یك نوع از همان چوبهای جنگلی سخت و محکم است .

پرسش: استاد آیا ممکن است‌بفرمایید این کلمه‌ی **متقال** از چه لهجه‌ایست آیا فارسیست یاآنکدآنرا هم از زبانهای دیگر گرفته‌اند ؟

پاسخ: ریشه‌ی این کلمه را من تا کنون نتوانسته‌ام پیدا کنم . در برخی از فرهنگها نوشته اند که کلمه **مثقال** عربی بوده **با ثای مثلث** اما من گمان نمی کنم این توجیه درست باشد زیرا که مثقال درعربی چنانکه در فارسی هم استعمال می‌شود

تنها بمعنی **واحد مقیاس وزن** کم و در ضمن بمعنی **قسمی از نی** است و دلیل ندارد که اسم این پارچه را از آن گرفته باشند زیرا که نه یك مثقال است و نه از نی می‌بافته‌اند ، آنچه را که امروز متقال می گویند در کتابهای قدیم **پرگال و پرگاله** می گفته‌اند وحتی این کلمه بزبان‌فرانسه هم رفته ودرفرانسه متقال را **پرکال Percale** می گویند و در اشتقاق آن می‌نویسند که از پرکاله فارسی گرفته‌اند ، اگر یکی از شنوندگان عزیز رادیو ایران بتواند ریشه‌ی این کلمه‌ی متقال را پیدا بکند و بما اطلاع بدهد خیلی اسباب امتنان ما خواهد شد .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی این شعر معروف را هم بنده‌سؤال بکنم وآن این شعرست :

گرفتم آنکه گشایند پای بسته‌ی ما　　چه می کنند ببال و پرشکسته‌ی ما ؟

گرفتن این جا چه معنی دارد ؟

پاسخ : یکی ازمعانی گرفتن **فرض کردن** وتصور کردنست گرفتم آنکه گشایند پای بسته‌ی ما یعنی **فرض میکنم و تصورمی کنم که‌پای بسته‌ی ما را می گشایند** و باز می کنند چنانکه در زبان معمولی هم می گوییم **گیرم این کار را بکنی** یعنی فرض می کنم و می‌پندارم که این کار را بکنی و یکی دیگر ازمعانی گرفتن **مؤاخذه کردن و بازخواست کردن** است‌چنانکه‌می گویند **گرفت و گیر** نیست یعنی‌مؤاخذه و بازخواست نیست چنانکه ایراد عربی را هم در فارسی باگرفتن صرف می کنند و ایرادگرفتن می گویند .

پرسش : بنده یك سؤال دیگر هم دارم وآن اینست که در بعضی جاهادیده‌ام اسم کشور **یونان** رایو**نانستان** می‌نویسند و می گویند آیا این درستست ؟

پاسخ : در فارسی این درست نیست زیرا که معمول زبان فارسی اینستکه **ستان** را که نوعی **پسوند مکان** است در آخر اسم اقوام و ملل می‌آورند برای آنکه **کشور و سرزمین** آنهارا برساندمثل **کردستان** یعنی‌سرزمین کردها **ولرستان**

یعنی سرزمین لرها و **عربستان** یعنی سرزمین عربها و **هندوستان** کشور هندوها وحتی در اروپا مانند **انگلستان** برای سرزمین انگلیسها و **مجارستان** کشور مجارها و**لهستان** کشور لهها واینها همه اسم اقوام وطوایف وملل است وحال آنکه یونان اسم قوم وطایفه نیست یونان نام قسمتی از ین کشورست که عبارت باشد ازقسمت آسیایی آن که مهاجرین درآنجا فرود آمده‌اند وچون نزدیکترین قسمت با ایران بوده زودتر ازقسمت‌های دیگر باایران مربوط شد، همه‌ی نواحی‌را که این نژاد درآنجا ساکن بوده ازقدیم در ایران یونانی گفته‌اند و این همان کلمه‌ایست که در زبانهای اروپایی **ایونی** Ionie گفته‌اند و چون اسم کشورست و اسم نژاد وقوم و طایفه‌ای نیست نمی‌توان یونانستان گفت ، این ترکیب غلط و نادرست را گاهی ترکان عثمانی بکار برده‌اند و حتی در کتابهای ترکی هم تصریح کرده‌اند که درست نیست بهمین جهت **هندستان** بی واو هم درست نیست زیرا که هند اسم کشور است و اسم نژاد نیست و چون مردم هند هندو هستند کشورشان‌را **هندوستان** باید گفت و نه هندستان اینجا یك نکته‌ی جالب بیادم آمد و آن اینست که نام پای‌تخت قدیم هخامنشیان را در فارسی اروپاییان اشتباهاً **پرسپولیس** persepolis می گویند وما هم عادت کرده‌ایم همین کلمه‌را بکار ببریم این اسمیست که یونانیان بشهر **پاسارگاد** داده‌اند ومقصودشان شهر پارسها هست پرسه Perse در زبان یونانی بمعنی خراب و ویرانست و پرسپولیس یعنی شهر خراب وحال آنکه شهر پارسهارا **پرسوپولیس** باید گفت واگر اروپاییان متوجه این نکته‌ی دقیق نیستند وباین لفظ غلط عادت کرده‌اند ما نباید از ایشان پیروی بکنیم وحتماً باید **پرسوپولیس** بنویسیم وبگوییم .

ریشه‌ی کلمه‌ی اسکناس

وجلیقه و درشکه و کالسکه و کلیسا چیست ؟

شرحی در باره‌ی لهستان ، لبنان و پاکستان

تلفظ درست مداد ، مشك و آسفالت چگونه است ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که آیا کلمه‌ی **خمودگی** درستست ؟

پاسخ : متأسفانه درست نیست . در عربی **خَمَد** بمعنی **فرو نشستن زبانه‌ی آتش** و **بیهوش شدن** بیمار و **پایین آمدن تب** و خواباندن آتش در جاییست . صفت آن **خامد**ست که **مرده‌وساکن** هم معنی می‌دهد ومصدر آن **خمود**ست بمعنی **فرونشستگی وبی‌هوشی و پایین آمدگی** بعضی تصور کرده‌اند این کلمه فارسیست و می‌شود از آن **خموده** ساخت مانند نموده وبعد، های آخر آن را بگاف بدل کرد ویای حالت را در آخر آن آورد و گفت **خمودگی** . در این صورت خموده وخمودگی غلط فاحش است ودرین تردیدی نیست .

پرسش : ممکن است بفرمایید **اسکناس** چه کلمه‌ایست . ؟

پاسخ : این کلمه از راه زبان روسی وارد شده است . در انقلاب فرانسه‌اوراق قرضه‌ای چاپ کردند و انتشار دادند که کلمه‌ی **Assignat** را برای‌آن وضع کردند از فعل **Assigner یعنی پرداختن‌پول** . این اوراق قرضه حکم اسکناسهای امروزرا داشته است و هر کس بدولت می‌داده مطابق آن پول می گرفته است . درین کلمه **gn** باهم است که در فرانسه **نون یِ** خوانده می‌شود ، بزبان روسی که رفته

g ، N فرانسه را گ ونون خوانده‌اندومطابق قاعده‌ی زبان روسی‌پسوند sia رادرآخر آن افزوده‌اند و در روسی این کلمه تبدیل شده است به asignatsia و این کلمه **آسیگناتسیای**روسی در زبان مردم ایران **باسکناس** تبدیل شده است .

پرسش : ریشه‌ی کلمه‌ی **جلیتقه** یا **جلیقه** چیست ؟

پاسخ : این کلمه هم همان حالت را دارد اصل‌آن gilet فرانسه است که‌آخر آنt دارد و خوانده نمیشود درزبان‌روسی t آخرآنراخوانده‌اند وپسوند دیگری‌را که ka باشد درآخرآن افزوده‌اند و giletka گفته‌اند و **ژیلتکای روسی** در فارسی**جلتقه** یا **جلیتقه** شده است اما اصل روسی ژیلتکاست وآن یای‌دومی راندارد **جلتقه**درست‌تر از **جلیتقه** است و در این صورت کسانی که جلدقه با دال می‌نویسند اشتباه‌می کنند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌ی **کالسکه** از کجاآمده است ؟

پاسخ : این هم از زبان روسی آمده اصل کلمه در زبان فرانسهCaleche است روسها بهمان ترتیب آنرا به **کالشکا** تبدیل کرده‌اند ودر ایران **کالشکا** تبدیل شده‌است به **کالسکه** .

پرسش : در اینصورت **درشکه** چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این هم مأخوذ از کلمه‌ی **دوروشکای** روسیست بهمین معنی که در فارسی درشکه است .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کلیسا** یا **کلیسیا** هم همین‌حالت را دارد کدام درست‌تر است کلیسا یا کلیسیا ؟

پاسخ : این کلمه را دیگر پیش از اسلام از **زبان یونانی** گرفته‌اند اصل‌آن در یونانی Eklesia **اکلزیا** بمعنی **انجمن واجتماع** است و در ضمن جایی که مردم در آنجا گردآیند و انجمن بکنند چون اصل یونانی‌آن درآخر یاء دارد و **کلیسیا** است البته **کلیسیا** درست‌تر از **کلیسا** ست مگرآنکه در وزن شعر بخواهند کلمه راکوتاه بکنند و یا را از آن بیندازند .

پرسش : سئوال دیگر اینست که مَداد بکسر اول درست است یا مداد بفتح میم ؟

پاسخ : اصل آن در زبان عرب **مدادست بکسر میم** و اصلا بمعنی **جوهر**یست که با آن چیز می‌نویسند سابقاً در فارسی بآن **دوده** می گفتند زیرا که از دوده‌ی زغال و هیزم آنرا درست می کردند و بعدها که صنعت مرکب سازی ترقی کرده **دوده‌ی مرکب** گفته‌اند یعنی دوده‌ای که با چیزهای دیگر ترکیب بکنند و سپس کلمه را مختصر کرده و دوده را ازاول آن انداخته‌اند و**مرکب** گفته‌اند . چون کلمه‌ی مداد در زبان فارسی مورداستعمالی نداشته وقتی که چوبهایی را که در وسط آن ماده‌ی سیاهی برای چیز نوشتن است از اروپا بایران آورده‌اند اسم آنرا مداد گذاشته‌اند و این تعبیر مختص زبان فارسی است و دخلی بعربی ندارد .

پرسش : استادمحترم‌پرسیده‌اند که‌آیا **مُشک** بضم میم درستست یا مِشک بکسر و مُ**شکین** باید گفت یا مِ**شکین** ؟

پاسخ : اصل کلمه از زبان لاتین آمده و **Muscus** بوده است چون در اصل بعد ازمیم‌ضمه‌است **مشک** بضم‌باید گفت نه مشک‌چنانکه‌درزبان **فرانسه** هم Musc **موسک** می گویند . بهمین جهت اینکه اغلب درآخر کلمه **گاف** می گذارند و **مشگ** با گاف می‌نویسند درست نیست و حتماً باید با **کاف** نوشت چنانکه شعرا هم با خشك قافیه کرده‌اند که حرف آخر آن هم‌کاف است نه گاف .

پرسش : سئوال کرده‌اند که‌آیا این کلمه‌ی **مُوبلمان** درستست ؟

پاسخ : اگر غرض اسباب خانه از میز و صندلی و نیمکت واز این قبیل‌باشد این‌کلمه را از فرانسه گرفته‌اند و در زبان فرانسه آنرا **Ameublement** می گویند و حتما باید در اول آن **آ** باشد و ناچار موبلمان درست نیست .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران ، ضبط درست کلمه‌ی **اسفالت** و معنی آنرا پرسیده است .

پاسخ : این کلمه هم ازربان فرانسه‌آمده واصل‌آن کلمه‌ی یونانی**Asphaltos**

بمعنی **قیر**ست که در فرانسه **آسفالت** تلفظ می کنند و با الفی که بآن کسره بدهند یعنی **اسفالت** بگویند درست نیست . حالا که مطلب باین جا رسید ناچار باید بگویم که ما باین کلمه در زبان فارسی هیچ احتیاج نداریم زیرا که در فارسی کلمه‌ی قیر هست که آسفالت فرانسه هم همانست و چه ضرر دارد بجای آسفالت کردن چنانکه‌در قدیم می گفتند **قیراندودن و قیر اندودکردن** بگوییم مثلاراه اسفالته رابگوییم **راه قیراندود** چنانکه درقدیم هم چیزی‌را که روی‌آن قیر کشیده‌باشند قیراندودمی گفتند وآسفالت کردن هم عین همان کارست .

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **لهستان** اسم کشور معروف از کجا آمده است وآیا باید لِهستان گفت یا لَهستان وچه‌شده‌است که اروپاییان **Pologne**و **Poland** و امثال آن می گویند و ما لِهستان یا لَهستان می گوییم

پاسخ : خود مردم این کشوردو کلمه دارند یکی **Lehski** که اسم**نژاد**شانست و یکی **Polcki** که نام**کشور** شانست . ما ازقدیم یعنی از زمان صفویه باآنها مربوط شده‌ایم و چون قاعده‌ی زبان فارسی اینست که دنبال اسم نژادها پسوند **ستان** را می‌آورند و اسم مملکت را ازآن می سازند مانند انگلستان و عربستان و ترکستان و هندوستان . پاکستانی‌ها هم در اسم مملکتشان از ما تقلید کرده‌اند ، اسم کشور نژاد **له** را که کلمه‌ی لهسکی صفت توصیفی‌آنست لهستان گذاشته‌ایم وبهمین **لحاظ**لهستان بکسر درست است و نه لهستان بفتح .

پرسش : استاد، کشوریست که برخی **لُبنان** می گویند وبرخی **لَبنان** کدام درست ترست ؟

پاسخ : درکتابهای عربی همه‌جا**لبنان بضم لام** نوشته‌اند و مردم این کشور نام سرزمین خودشان را همین‌طور تلفظ می کنند .

پرسش : استاد ، لطفاً بفرمایید نام کشور **پاکستان** که سابقا نبوده از کجا آمده است ؟

پاسخ : این نام را پیش ازاستقلال این کشور پیشوایان مسلمان هند که قایل

بتجزیه‌ی هندوستان بوده‌اند پیشنهاد کرده‌اند ، **ستان** آخر آن همان پسوند زبان فارسیست و کلمه‌ی **پاك** که شامل پ و الف و کاف باشد هر کدام حرف اول یك کلمه است پ را از اسم **پتن ها** گرفته‌اند . پتن‌ها مردم چادر نشین از نژادآریایی هستند که هم در شمال پاکستان هستند ، هم در جنوب افغانستان و هم در مشرق افغانستان ساکنند آنهایی را که در پاکستانند پتن یا **پتان** **می گویند** وآنهایی را که درجنوب افغانستانند **پشتون** می‌نامند و آنهایی که در مشرق افغانستانند بآنها **پختون** می گویند الف را از اول کلمه‌ی **اسلام** گرفته‌اند و کاف را از اول نام **کشمیر** و باین ترتیب پ و الف وکاف را باهم ترکیب کرده‌اند و اسم کشورشان را پس ازاستقلال، پاکستان گذاشته‌اند و این کلمه‌ی پاك ربطی با کلمه‌ی پاك و پاکیزه‌ی فارسی ندارد و چنانکه گفتم سه حرف اول سه کلمه است .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است که کلمه‌ی **نردبام** با **میم** درست است یا **نردبان** با **نون** ؟

پاسخ : حتماً نردبان با **نون** زیرا که از کلمه‌ی **نرد** ساخته شده که **نرده** را هم از آن ساخته‌اند و تخته‌نرد هم ازهمان کلمه است ونرد اصلا بمعنی **چیزهاییست که خطوط موازی** داشته باشند هم چنانکه نرده و تخته نرد همین حال را دارند . کسانی که« نردبام» می گویند و می‌نویسند اشتباه می کنندآنها تصورمی کنند که‌چون با آن ببام خانه می‌روند باید نردبام گفت در صورتیکه جزء آخر آن و پسوند آن همان پسوندیست که در کلمات دیگر مانند بادبان‌آمده است .

بررسی یک بیت از سعدی

بحث در باره‌ی: نمره، نومرو و نمبر و چگونگی جمع این دو کلمه

آیا نامحروم و ناصحیح درست است؟

پرسش : باز بیك اشکال در یك شعر سعدی برخورده‌ایم که معنی آن درست روشن نیست و مرا مأمور کرده‌اند سئوال بکنم و آن این شعر از یکی از غزلهای معروف سعدیست که میفرماید :

اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل — شهد لب شیرین تو زنبور میان را

پاسخ : بله این شعر محتاج بتوضیح است شعر سعدی معمولا پیچیدگی ندارد اما درین شعر یك نکته هست که در زبان سعدی ساده بوده و حالا چون از میان رفته بنظر پیچیده می‌آید. در قدیم در ایران در برخی از شهرها که غیر مسلمانان همسکنی داشته‌اند محله‌ی مخصوصی داشته‌اند که با مسلمانان آمیزش نداشته باشند وغیرمسلمانان علامت مشخصه‌ای بکار میبردند و این علامت مشخصه عبارت از یك تکه پارچه بوده که بر روی لباس خود میدوخته‌اند و چون آن تکه پارچه برنگ عسلی بوده‌آن **عسلی** میگفتند و **عسلی دوختن** یعنی دوختن آن پارچه بر روی لباس ، **مگس نحل** یعنی **زنبور عسل** وزنبورعسل گذشته ازآنکه عسل میدهد، سخن شیرین‌را نیز همیشه بعسل تشبیه کرده‌اند که برنگ همان پارچه است و مثل اینست که روی لباس خود عسلی دوخته باشند شهد هم که بمعنی عسل است و شهد لب شیرین یعنی سخن شیرین از لب معشوق که طعم عسل دارد، تن زنبور عبارت از دو قسمت است و کمر آن باریك است

کمر باریك را هم علامت زیبایی می‌دانستند و بهمین جهت بکسی که کمرش خیلی باریك بود «زنبور میان» میگفتند و این که سعدی میفرماید :

اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل　　شهد لب شیرین تو زنبور میان را

یعنی زنبورعسل **برروی لباس خودعسلی‌دوخته** و کسانی که بر لباس خود **عسلی** میدوختند **برای فروتنی** بود **و زنبور عسل هم‌که این‌کار را کرده است برای اینست‌که عسل آن در برابر سخنان‌شیرین تومعشوقه‌که‌زنبور میان‌هستی وکمر باریك داری فروتنی بکند و اظهار عجز بکند و بگوید که سخن تواز عسل من شیرین ترست**. در بعضی نسخه‌های غزلیات سعدی که متوجه این نکته‌ی دقیق نبوده‌اند و معنی عسلی و عسلی دوختن را نمیدانسته‌اند در شعر دست برده‌اند و بجای آنکه عسلی دوخته بنویسند **عسل اندوخته** نوشته اند و شعر را باین صورت درآورده‌اند :

اینك عسل اندوخته دارد مگس نحل　　شهد لب شیرین تو زنبور میان را

یعنی شعر را خراب کرده اند زیرا عسل اندوختن جزو طبیعت زنبور است و کار مهمی نکرده است،وانگهی زنبوری که عسل بیندوزد واندوخته بکند این‌علامت فروتنی و تواضع او در مقابل کسی که سخنش از عسل شیرین ترست نمیتواند باشد و همه‌ی مقصود سعدی اینست که سخن معشوقه وشهدی که ازلب شیرین او بیرون‌می‌آید از عسل شیرین‌ترست و باید زنبور عسل در برابر او سرافگنده باشد .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید امروز باز معنی و ریشه‌ی کلمه‌ای را که در کتابهای لغت ضبط نکرده‌اند و اصل‌آن معلوم نیست و آن‌کلمه‌ی **سپورست** که سابقاً برای کارگران شهرداریها که مأمور پاك کردن خیابانها و کوچه ها بودند میگفتند و حالاکلمه‌ی **رفتگر** را بجای‌آن استعمال میکنند که گویاکلمه‌ی مناسب‌وخوبیست‌درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : این‌کلمه‌ی سپور از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده بمعنی‌جاروکش و مصدر آن درترکی سپورماخ بمعنی جاروکردنست . این که‌حالا رفتگر می گویند کلمه‌ی بسیار مناسبی برای این مفهومست . یادم افتاد که این کلمه را اتفاقاً خودم در

فرهنگستان پیشنهاد کرده‌ام این کلمه مشتق از فعل رفتن مخفف رُوفتن وروبیدن بمعنی جاروب کردن وپاك کردنست، سابقاً در این مورد جاروب کش میگفتند و شکی نیست که رفتگر بهتر و کوتاه ترست .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید بنده هم در باره‌ی یك کلمه پرسش بکنم وآن اینست که در برابر کلمه‌ی **«شماره»**ی فارسی بعضی **نمره** و برخی **نمبر** مینویسند میخواستم بدانم کدام یك از این دو کلمه بهترست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در زبان فرانسه **نومرو** Numero بمعنی رقم و درزبان انگلیسی **نمبر** Number بمعنی عدد و رقم هر دوست و هردورا از زبان لاتین گرفته اند در فارسی اول کلمه نمره را بکار برده‌اند وآن همان کلمه‌ی **نومرو** فرانسه است و در این اواخر برخی کلمه‌ی **نمبر** انگلیسی را استعمال میکنند و چون هر دو از یك ریشه و بیك معنی است تفاوتی در میان آنها نیست ولی اکثریت مردم ایران به **نمره** بیشتر عادت دارند تابه نمبر، در این جا باید متوجه نکته‌ی‌مهمی بود وآن اینست که برخی تصور میکنند نمره کلمه‌ی عربیست و چون این قسم کلمات عربی را با الف و ت جمع می‌بندند جمع نمره را **نمرات** می‌نویسند و این نه تنها درست نیست بلکه مضحك‌هم هست مثل اینکه مثلا خمره‌ی فارسی را **خمرات** جمع ببندیم، دلیلی ندارد کلمه‌ای راکه از زبان اروپایی گرفته ایم جمع عربی ببندیم در فارسی حتماً جمع نمره را **نمره ها** باید گفت و نمرات گفتن و نوشتن را باید ترك کرد وانگهی ما وقتی شماره در فارسی داریم دیگر بنمره یا نمبر احتیاجی نیست .

پرسش : استاد محترم لطفاً درباره‌ی‌ترکیب **نامحروم** هم توضیحی بفرمایید.

پاسخ : محروم اصلا در لغت بمعنی بی‌بهره و ناکام است و معنی نفی در خود کلمه هست و دیگر **نا** که درفارسی کلمه‌ی نفی است نباید در سرآن آورد و اگر نامحروم بگویند دیگر بی بهره و ناکام معنی نمیدهد بلکه بهره‌مند و کامیاب وکامگار معنی خواهد داد همین طورست کلمه‌ی **ناصحیح** که در این اواخر بسیار رایج شده

برای چیزی که صحیح نیست کلمه‌ی **غلط** را باید استعمال کرد و دیگر ناصحیح گفتن مورد ندارد وانگهی بعقیده‌ی من وقتی که ما دو کلمه‌ی **درست و نادرست** را درفارسی داریم دیگر احتیاجی بکلمه‌ی صحیح و غلط یا ناصحیح نداریم و کم کم این کلمات باید از زبان مردم بیفتد و مخصوصاً باید جلو بدعت را در زبان گرفت واین بهترین خدمتی است که باید بزبان فارسی کرد .

توضیح بیشتر دربارهٔ مشك و نردبان

بحث دربارهٔ تلفظ تمبر، چشم، چشمه و معانی درب، آبلنمو و کدخدا

آیا «پاك» و «پاکیزه» محل استعمال جداگانه دارد؟

ساختمان، خاموش و فراموش و معنای بیتی از بوستان

پرسش: کلمه‌ای که مرا از لحاظ تلفظ صحیح در شك و تردید انداخته کلمهٔ **تمبر** است که برخی آنرا تمبر باسکون **میم و ب** بعضی دیگر **تمبر با سکون میم و فتح ب** ذکر می‌نمایند تقاضا می شود در اینمورد مرا روشن فرمایید.

پاسخ: کلمهٔ تمبر از زبان فرانسه وارد زبان ماشده ومعانی مختلف دارد، یکی از معانی آن همان تکه کاغذ چاپ کرده است که بجای پول کرایهٔ پست روی پاکت می چسبانند. در زبان فرانسه این کلمه را با **میم و ب** می‌نویسند اما **نون و ب** تلفظ میکنند و **تنبر** می گویند، اما در زبان فارسی رعایت املای اصلی کلمه را کرده‌اند و همیشه با **میم و ب** نوشته‌اند و ناچار تلفظ صحیح آن بعادت امروزی زبان فارسی تمبر با سکون ب است و نه تمبر با فتح ب.

پرسش: کلمهٔ **محترما** که درمقدمهٔ مراسلات نوشته ودرابتدای گزارشها گفته می‌شود صحیح است یا بجای آن کلمهٔ دیگر باید نوشت؟

پاسخ: این گونه تعارفات که معمول شده است و در آغاز نامه ها می‌نویسند تقلید از زبانهای اروپاییست ولی نه باین شکل، معمول نامه‌نویسی درزبانهای اروپایی

اینست که در اول نامه می‌نویسند **«افتخار دارم بشما اطلاع بدهم»** یا **«خوش‌وقتم باطلاع شما برسانم»** در ایران معمول شده است. بنویسند **«محترماً باطلاع شما میرسانم»** واین درست نیست زیرا که محترماً بنویسنده برمیگردد، نه‌بخواننده. محترماً باطلاع شما می‌رسانم یعنی که احترام دارم و محترم هستم این را می‌نویسم در صورتیکه غرض احترام بخواننده است نه بنویسنده اگر اصرار داشته باشند حتماً کلمه‌ی احترام را بیاورند باید بنویسند باطلاع خاطر محترم شما می‌رسانم، بعضی‌ها می‌نویسند **احتراما** بخاطر شما می‌رسانم و معنی آن اینست که برای احترام شما این را می‌نویسم و اینکه می‌نویسم برای اینست که بشما احترام بگذارم در صورتی که صحبت احترامی در میان نیست و نامه‌ایکه می‌نویسند برای این نیست که بخواننده احترام بکنند بلکه برای آنست که او را از مطلبی مسبوق سازند. در صورتی که نویسنده بخواهد خواننده بداند که در نظر او احترام دارد بهتر اینست بنویسد **باکمال احترامی که بشما دارم می‌نویسم.**

پرسش: لطفاً شعر زیر را که از شاعر بزرگ سعدی شیرازیست صحیح آنرا بفرمایید زیرا که این شعر در کتاب خود سعدی این‌طور نوشته:

تو با خلق **نیکی** کن ای نیک بخت — که فردا نگیرد خدا **برتو** سخت

در صورتی که در کتاب چهارم ابتدایی این‌طور نوشته:

تو با خلق **سهلی** کن ای نیك بخت — که فردا نگیرد خدا **باتو** سخت

پاسخ: اولا سهلی بمعنی **آسانی** است و بمعنی **سهل گرفتن** و توقع کارهای دشوار از مردم داشتن نیست و هرگز کسی نگفته است با خلق سهلی کن یعنی با مردم سخت نگیر. ثانیاً لطف شعر دراینست که شاعر بگوید‌ای نیك بخت با خلق نیکی کن من احتمال می‌دهم در کتاب چهارم که سهلی نوشته شده در اصل نیکی بوده و بواسطه‌ی شباهتی که در خط در میان نون و یا وکاف با سین و ه ولام سهلی هست، یا درخطاطی و یا در چاپ اشتباه شده باشد و حتماً شعر سعدی اینست:

تو با خلق نیکی کن ای‌نیك بخت — که فردا نگیرد خدا باتو سخت

پرسش : لطفاً بفرمایید چرا میگویند **چَشم** با فتح چ ولی **چِشمه** را با کسر تلفظ میکنند ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی چشم بافتح اول است وشاعران همه‌جاآنرا با **خشم‌وپشم** قافیه کرده‌اند وچون چشمه با فتح مصغر آنستآنرا هم باید چَشمه گفت اما در تلفظ طهران چَشم را چشم بکسر می گویند و ناچار مصغر آنهم چِشمه ، معروف شده است درین صورت چشم و چشمه با فتح اول درست است ولی فعلا بآن عده زیادی هم که چشمه و چشم بکسر می گویند نمی‌شود ایراد گرفت .

پرسش : استاد، کلمات **پاکیزه** و **دوشیزه** که به «**یزه**» ختم می‌شوند آیا ساختگی هستند ؟

پاسخ : پاکیزه حتما از کلمه‌ی **پاك** ساخته شده ودراصل تفاوتی‌در میان کلمه‌ی پاك و پاکیزه بوده ، پاك را درباره‌ی **اشیاء** می گفتند وپاکیزه را در باره‌ی **اشخاص** ، مثلا می گفتند این پارچه پاکست و **این آدم پاکیزه است** یعنی **رعایت پاکی را می کند** و خود را پاك نگاه می‌دارد بهمین جهت دستمال پاکیزه و بچه‌ی پاك درسیاق اصلی و قدیمی زبان فارسی درست نیست اما حالا دیگر امتیاز این دو کلمه برداشته شده وآدم پاك‌وپارچه‌ی پاکیزه هم می گویند وچون‌دیگر خیلی رایج‌شده است‌می‌توان مجاز دانست، اما **دوشیزه** کلمه‌ی مرکب‌نیست که از **دوش ویزه** ساخته‌شده باشدو این **یزه** که دنبال کلمه‌ی پاکیزه و دوشیزه هر دو آمده است اتفاقیست .

پرسش : آیا **فراموش و خاموش** که به **موش** ختم می‌شوند طرز ساختمان آنها چطورست ؟

پاسخ : این جزءآخر «موش» هم که در دو کلمه‌ی فراموش و خاموش آمده اتفاقیست زیرا که این هر دو کلمه بسیطاند و مرکب نیستند .

پرسش : استادمحترم چندی قبل ضمن صحبت در باره‌ی **مُشك ونردبان**[1]

۱ــ بدو صفحه‌ی ۲۲۲ و۲۲٤ مراجعه فرمایید .

فرمودید بدلیل آنکه نام لاتینی مشك **موسکا** می‌باشد و باعتبار حرف اول باید آنرا مضموم خواند بنظر من انتشار کلمه‌ی مشك از ممالك لاتینی بطرف شرق نبوده که اصل آنرا در غرب جستجو کنیم بلکه جهت مهاجرت کلمه از شرق بسمت غرب بوده چرا نبایستی بکلمه‌ی **مسك** که معرب مشك است توجه کرد که میم آن **مکسور** می‌باشد بعلاوه کلمه‌ی **مشکی** که معرف رنگ سیاه است و یا صفت **مشکین** همواره مکسور تلفظ شده است .

پاسخ : بله اتفاقاً چندی قبل یکی از دوستان من هم این هر دو توجیه را داشت . گویا آقایان توجه نکردند که گفتم در فرهنگها این کلمه را هم **مُشك** و هم **مِشك** ضبط کرده‌اند ولی چون در شعر همیشه **مشك** را با **خشك** قافیه کرده‌اند و دیده نشده است که با سرشك یا پزشك قافیه بکنند در زبان ادبی مُشك بر مِشك ترجیح **دارد ولی این مانع نیست که صفت مشکی را از مشك ساخته باشند و در کلمه‌ی دیگر یعنی مشکین** هیچ دلیلی ندارد که حتماً بکسر یعنی مِشکین باید خواند چنانکه تقریباً همه‌ی ادبا درشعر که باین کلمه برمی‌خورند آنرا **مُشکین** می‌خوانند، امااینکه معرب آن مِسك است دلیل براین نیست که اعراب این کلمه را از کسانی که در ایران مِشك تلفظ می کرده‌اند شنیده باشند و پیداست همچنان که فرهنگ‌نویسان ضبط این کلمه را هم مُشك آورده‌اند وهم مِشك باین دلیل بوده است که برخی ازفارسی زبانان ،مشك بضم میم و برخی دیگر مشك بکسر تلفظ می کرده‌اند .

پرسش : در مورد **نردبان** نیز همانطور که استاد فرمودند **نرد** بمعنی **پلکان** است ولی **بان** را بدرستی توجیه نفرمودندچه مانعی‌دارد که نردبان را **نردبام** بخوانیم و بگوییم منظور ازآن پلکان بام می‌باشد . بنظر این جانب باید بتوده‌ی مردم حق داد که برخلاف فضلا این شیئی را نردبام بخوانند بعلاوه مردم عادی در تسمیه‌ی اشیاء همواره راهنمای فرهنگستانها بوده‌اند .

پاسخ : بان یکی از پساوندهای فارسیست که معانی متعدد دارد و یکی از آنها در مورد تکرار و کثرت بکار می‌رود و نردبان یعنی چیزی که نردهای متعدد داشته

باشد چنانکه **بادبان** بمعنی چیزیست که **بادمکرر** بآن می‌وزد ، گذشته از آن در شعر هر جا که این کلمه آمده آنرا با کلماتی که آخر آنها الف و نون است قافیه کرده‌اند مانند جان و نان و نظایر اینها و این که چون نردبان پلکان بامست باید بآن نردبام گفت چون مثلا با آن از درخت هم بالا می‌روند چرا نرد درخت نگوییم یا نرددیوار نگفته‌اند . اما اینکه توده‌ی مردم حق دارند برخلاف فضلا شیئی را نردبام بخوانند هرگز این حق از توده‌ی مردم گرفته نخواهد شد که هر کلمه‌ای را بخواهند نادرست تلفظ بکنند ، ولی باید این حق را هم بفضلا بدهید که رعایت تلفظ توده‌ی مردم را نکنند چنانکه عوام مختارند **دیفال** بگویند وفضلا هم‌چاره‌ی دیگری جز آن ندارند که **دیوار** بنویسند و تلفظ بکنند . مردم‌عادی هم همیشه راهنمای فرهنگستان‌هستند **اما هرجا که اختلافی در میان فصحا و مردم عادی پیدا شد فرهنگستان** برای اینست **که جانب فصحا را بگیرد و نه جانب مردم عادی را .**

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید **آب‌لمبو** چه کلمه‌ایست فارسی است یا نه ؟

پاسخ : البته فارسیست ولی نه فارسی ادبی فصیح بلکه کلمه‌ایست که تنها در زبان محاورت آمده است . اصل کلمه‌ی **لمبو** معلوم نیست تنها در لغت کلمه‌ی **لنبو** با نون هست بمعنی **هرچیز کروی وگرد** و چون این کلمه‌ی آب لمبو تنها درمورد میوه‌های گرد مانند انار و لیمو استعمال می‌شود که آنها را فشار می‌دهند و آبشان را در پوستشان جمع می کنند ممکن است این کلمه در اصل لنبو با نون بوده باشد که حالا لمبو با میم تلفظ می کنند و تلفظ میم بنون ساکن خیلی نزدیکست .

پرسش : راجع بکلمه‌ی **کدخدا وکدبانو** نیز توضیح بفرمایید .

پاسخ : کلمه‌ی**کد** در زبان فارسی بمعنی **جایگاه وخانه** است و در کلماتی مثل**بتکده و میکده وآتشکده** بصورت **کده** آمده و **کد** و **کده** یکیست، پس کدخدا یعنی خانه خدا و صاحب خانه و کدبانو یعنی بانوی خانه چنانکه کلمه‌ی **کدیور** هم بمعنی صاحب خانه و صاحب ملك و **زمین** آمده است .

وجه تشابه «اراك» و «عراق»

ریشه‌ی تاریخی نام شیراز و معانی صابون، رجاء، مشهور عرف، عرفان و قندیل چیست؟

آیا کلمات فارسی و غیر عربی را میتوان تنوین داد؟

پرسش : استاد محترم لطفاً توضیح بفرمایید نام شهر **اراك** چگونه از **عراق** باراك تبدیل شده و آیا کلمه‌ی اراك از عراق گرفته شده است یا نه و ضمناً این اسم از چه سالی رواج پیدا کرده است ؟

پاسخ : **اراك** نام باستانی ناحیه‌ای ازغرب ایران بوده‌است که‌شهر اراك کنونی در میان آن واقع شده نام سابق این شهر **سلطان آباد** بوده زیرا در زمان فتحعلی شاه قاجار ساخته شده بود . چون خواستند نام قدیم این ناحیه را زنده بکنند در زمانهای اخیر نام شهر سلطان آباد را اراك گذاشتند . اما **عراق** در زبان‌تازی بمعنی **لب آب و کرانه‌ی دریا**ست و چون سرزمین بین‌النهرین‌در کرانه‌ی دو رود دجله و فرات‌واقع شده اعراب بآن عراق گفته‌اند . در دوره‌ی اسلامی بواسطه‌ی شباهتی که در همان دو کلمه‌ی **اراك و عراق** هست فرمانروایان عرب که در ایران حکمرانی داشته‌انداراك ایران را هم عراق نام گذاشتند و برای امتیاز این دوناحیه یکی را **عراق‌عرب** یعنی بین‌النهرین امروز گفته‌اند و این ناحیه از ایران را **عراق عجم** نام گذاشتندوخیلی

طبیعی بود که در ایران همان اسم سابق تاریخی را که اراك باشد ترجیح بدهند منتهی این کار باعث شد که نام ناحیه‌ای را بر سر شهری گذاشتند و این هم سابقه در ایران دارد چنانکه کرمان هم ناحیه است و هم نام شهر مرکزی آن .

پرسش : آیا شهر **شیراز** از اول دارای چنین اسمی بوده یا بعداً این اسم بوجود آمده است ؟

پاسخ : نام شیراز در خشت‌هایی که از زمان هخامنشیان در تخت جمشید پیدا شده آمده است و در آن زمان نام یکی از آبادیهای فارس نزدیك تخت جمشید یعنی درست در محل همین شیراز امروز بوده است منتهی شیراز چندین قرن قصبه و آبادی کوچکی بوده و پادشاهان آل بویه آنرا توسعه داده بشهری تبدیل کرده‌اند و نام قدیمی آن آبادی کوچك برین شهر باقی مانده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی **صابون** از کجا گرفته شده و اصل آنچه بوده است ؟

پاسخ : این کلمه در زبان لاتین **ساپو** Sapo بوده است که در فرانسه به **ساون** Savon بدل شده احتمال می‌رود که از همان کلمه‌ی لاتین وارد زبان فارسی شده باشد ومی‌بایست دردوره‌ی ساسانیان این کارشده باشد، زیرا که درین دوره بواسطه‌ی رابطه‌ی ایرانیان با رومیان برخی از کلمات لاتین وارد زبان فارسی شده است . این کلمه را اصلا در فارسی با سین می‌نوشته‌اند و چون از عربی بفارسی رفته وعربها باصاد نوشته‌اند معمول شده است که در فارسی هم با صاد بنویسند .

پرسش : استاد محترم بطوری که در یکی از کتب قدیم که عربی را بفارسی ترجمه کرده و مشاهده شد **رجاء** را یکی از لغات مشترك نام برده که معنی آن را هم **ترسیدن** وهم **امید** ذکر نموده ممکن است در اغلب کتابها این لغت صرفاً معنی امید را بدهد لطفاً در این باره توضیح فرمایید .

پاسخ : اصل معنی **رجاء** در عربی **امید**ست و گاهی بندرت بمعنی **ترس** استعمال

می‌شود ، اما درفارسی همیشه بمعنی امید آمده و هیچ جا بمعنی ترس دیده نشده است چنانکه ازین کلمه **رجامند** هم ساخته‌اند بمعنی امیدوار و خوبست استعمال‌نشود .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی **عُرف** با **ضم عین** وقتی بطور جمع گفته می‌شود و در اغلب کتابها و گفته‌های اشخاص **عِرفان** با **کسرعین** ذکر می گردد اولا خودکلمه‌ی عرف چه معنی می‌دهد و دیگر آنکه **عِرفان** درست است یا **عُرفان** ؟

پاسخ : ریشه‌ی این کلمه در عربی مشتقات و معانی مختلف دارد از جمله **شناساییست** و عرف ازهمین ریشه است و بمعنی **شناخته** ومعروفست . درزبان فارسی بیشتر بمعنی‌آن **افکار** و **عقاید** و **رسوم** و**آدا**بیست که شناخته و رایج در میان همه‌ی مردم باشد و این کلمه جمع ندارد و ندانستم چگونه آنرا جمع می‌بندند اگر منظور **نویسنده الف** ونون‌آخرعرف بعلامت جمع فارسی باشد البته اشتباه‌است. اما **عِرفان**یا **عِرّفان** بهمان معنی شناسایی و شناخت است و در ضمن معرفت و شناسایی خدا را هم **عرفان** گفته‌اند و رشته‌ای از فلسفه است که در آن درباب معرفت خدا بحث می کنند و درین جا تقریبا **مرادف تصوف** است . این که در فارسی شرع و عرف می گویند شرع بمعنی **قوانین مذهبی** و عرف بمعنی قوانینی است که در مذهب آنها را طرح نکرده‌اند و **سنت‌هاییست** که از قدیم در میان مردم مانده است .

پرسش : استاد محترم ، دریکی ازبرنامه‌های رادیو ایران **قَندیل** را که **بفتح قاف** می‌باشد **بکسرقاف** ذکرنموده‌اند لطفاً بفرمایید کدام صحیح است ؟

پاسخ : این کلمه درعربی بکسرقاف یعنی ِقندیل است امالغت نویسان مابهردو شکل ضبط کرده‌اند . در زبان لاتین **کاندلا** بمعنی شمع است و احتمال می‌رود که‌این کلمه‌ی َقندیل یا ِقندیل از همان‌کلمه‌ی لاتین ساخته شده باشد و چون در اصل لاتین ، کاندلا تلفظ می‌شود شاید **قَندیل** از **قِندیل** درست‌تر باشد زیرا که قندیل در حقیقت نوعی از شمعدانست . در ضمن یك یادآوری هم بنویسنده‌ی این مکتوب باید بکنم و آن اینست که در نامه‌ی خودشان **دوماً** نوشته‌اند و این درست نیست زیرا که این‌الف تنوین عربی مثل حتماً قطعاًونظایرآنها دنبال کلمات فارسی چه اسم وچه صفت‌نمی‌آید

وآوردن آن غلطست . بعضی‌ها می گویند **جاناً** و **ناچاراً** و برخی می گویند **تلگرافاً** و **تلفناً** این‌ها همه غلط است و دوم و سوم را هرگز **دوماً** و **سوماً** نباید گفت .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید **محشور** درست است یا **معشور** چون در بعضی کتب و روزنامه‌ها هردونوع آنرا دیده‌ام منظورم **هم‌نشینی کردن و کنار هم نشستن** است.

پاسخ : معشور اصلا در عربی نیامده و تنها **معشر** هست بمعنی **گروه مردم،** و کسی که با مردم رفت و آمد داشته باشد **محشور**ست . ممکنست بعضی از کلمه‌ی معاشرت که بمعنی آمیختن و باهم آمیزش داشتن است کلمه‌ی معشور را جعل کرده باشند و این درست نیست .

پرسش : آیا **حمای محرق** بمعنی **تب سوزان** درست است و اگر صحیح است از چه بابیست ؟

پاسخ : اصل این کلمه را در عربی با یا می‌نویسند و از ریشه‌ی **حمی** Hamy است که یکی از معانی آن **گرم شدن** و سوزان شدنست و بهمین جهت **تب** را که گرم شدن بدنست **حمی** گفته‌اند ، این نوع از تب را قدمای ایران **حمای محرقه** میگفتند و کم کم حمی را از اول آن انداخته‌اند و محرقه گفته‌اند و این مرض **محرقه** که شنیده‌اید همینست .

بحث دربارهٔ :

چلیپا ، خاج ، کنشت، انجام کار ، خداوند ، گواه ، مزکت ، گوارش ، افکار ، اجنه ، واله و والگی

پرسش : استاد این کلمهٔ **چلیپا** از کجا آمده و چه معنی دارد ؟

پاسخ : چلیپا کلمه‌ایست سریانی وهمان کلمه‌ایست که‌درعربی **صلیب** میگویند چون زبان عیسویان ایران در دورهٔ ساسانیان و پیش از اسلام زبان سریانی بوده و تقریباً همانست که حالا عیسویان معروف به آسوری یا کلدانی حرف میزنند بیشتر اصطلاحات دین مسیح که در ایران وارد شده از زبان سریانی آمده است .

پرسش : استاد **خاج** هم گویا بمعنی صلیب است و این از چه زبانیست ؟

پاسخ : این کلمه ارمنیست و از زبان ارمنی وارد فارسی شده و بهمان معنی صلیب است چنانکه میدانید در اصطلاح ورق بازی هم بعضی شکل گشنیزی را خاج میگویند زیرا که بشکل صلیب است، یك عید مذهبی هم ارمنیان در بهار دارند که خاجهایی را که در کلیسیا دارند می شویند و پاکیزه میکنند و بآن در زبان فارسی **عید خاج شویان** میگویند .

پرسش : استاد آیا برای **عبادتگاه‌یهود** هم در زبان فارسی لغت‌هست واگر هست بفرمایید کدام کلمه است ؟

پاسخ : بله هست وآن لغت **کنشت** است که‌در شعرهم بسیارآمده واصل کلمه

در زبان عبری **کنیسه** است بهمین جهت این کلمه را هم در فارسی استعمال کرده‌اند و در کتابها **کنیسه‌ی یهود** نوشته‌اند .

پرسش : استاد ، بنده شنیده‌ام که برای **مسجد** هم سابقاً در زبان فارسی یك کلمه بوده‌است .

پاسخ : بله و آن کلمه‌ی **مزگت** است که در کتابهای قدیم هم بکار برده‌اند و مخصوصا در دوره‌ی سامانیان در کتابهای فارسی بجای مسجد مزگت نوشته‌اند و این کلمه هم سریانیست ودر سریانی عینا مثل مسجد یعنی محل سجده معنی میدهد .

پرسش : اجازه بفرمایید در باره‌ی مشکلی که اغلب گرفتار آن‌میشویم سئوالی بکنم وآن اینست که‌آیا ترکیب **«انجام کار»** درست است یا خیر . ؟

پاسخ : خیر درست نیست انجام که‌بمعنی‌پایان وفراغت ازکارست تنهااستعمال نشده و همیشه با افعال‌صرف کرده‌اند مثل**انجام دادن ـ انجام‌یافتن ـ انجام‌گرفتن و انجام شدن** بهمین جهت باید انجام یافتن یا انجام گرفتن یا انجام دادن یا انجام شدن کار گفت و انجام کار بتنهایی درست نیست . معمولا انجام کار را با **سرانجام** اشتباه‌میکنند ، سرانجام بمعنی عاقبت‌است وسرانجام‌کاری میتوان گفت، اما انجام‌کاری نمیتوان گفت **فرجام**هم تقریباً همان‌معنی سرانجام‌را دارد ومیتوان فرجام‌کاری گفت .

پرسش : استاد تمنی دارم‌بفرمایید کلمه‌ی **خداوند چه‌معنی دارد وچه‌تفاوتی** بین خدا وخداوند است ؟

پاسخ : اصلا ، هم کلمه‌ی خدا وهم کلمه‌ی خداوند در فارسی قدیم بمعنی **ایزد ، یزدان ، اله والله** نبوده است هر دو کلمه بمعنی **صاحب** بوده و خداوند خانه یعنی صاحب‌خانه ، خدای هم همین معنی را داشته وبهمین جهت نام کتابی که داستان پادشاهان را درآن نوشته بودند **خدای نامه** بوده است که ما حالا از زمان **فردوسی** ببعد شاهنامه میگوییم و این کلمه‌ی خدا بمعنی صاحب در ترکیبات **متعدد** مثل **کدخدا وخانه خدا** آمده و در این ترکیبات همه جا بمعنی صاحب است . خداوند

نیز عینا همین حال را داشته[1] بعدها خدا وخداوند را بجای ایزد ویزدان فارسی واله والله عربی استعمال کرده‌اند شاید برای اینکه خواسته‌اند ایزد و یزدان را برای مفهوم قدیمی آن در دین زردشت نگاه بدارند و در برابر کلمه‌ی اله و الله عربی کلمه‌ی خدا و خداوند را استعمال کنند.

پرسش: استاد تمنی دارم بفرمایید آیا تلفظ درست این کلمه **گُواه** است یا **گَواه**[2]

پاسخ: در فرهنگها هم **گُواه** ضبط کرده‌اند و هم **گَواه** وحالا هم در ایران در بعضی نواحی **گُواه** تلفظ میکنند و در بعضی جاها گَواه واما **گَواه** بنظر صحیح‌تر میآید.

پرسش: استاد درباره‌ی کلمه‌ی **گُوارش** چه میفرمایید **گَوارش** باید گفت یا **گُوارش**؟

پاسخ: این جا برعکس اصل معنی **گُواریدن** است و ناچار **اسم فعل** آن **گُوارش** و صفت آن **گُوارا** میشود و گَوارش و گَوارا نیست.

پرسش: اجازه بفرمایید بپرسم این کلمه‌ای که بمعنی **مجروح** است **افکار** است یا **افگار**؟

پاسخ: حتماً افگار زیرا که مخصوصاً در خراسان این کلمه را **اوگار** تلفظ میکنند زیرا میدانید در زبان فارسی ف بواو و حتی ببا بدل میشود و افگار در زبان خراسان اوگار شده است چنانکه درافغانستان وتاجیکستان هم همین‌طور تلفظ میکنند.

پرسش: استاد، بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **اجنه** که در فارسی جمع کلمه‌ی جن می‌دانند درست نیست و جمع **جنین** است درین زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ: اصل کلمه‌ای که در عربی بمعنی موجودی که در میان انسان وارواح است، هم **جن** است وهم **جنی** و هم **جنه** و مؤنث آن **جنیة** است. در کتابهای عربی

---

۱ - یکی بر سر شاخ بن می برید - «**خداوند بستان**» نظر کرد و دید

۲ - لطفاً بصفحه‌ی **۲۳** نیز توجه فرمایید

اجنه را جمع جن ضبط نکرده‌اند و جمع **جنین** آورده‌اند ، اما در برخی از کتابهای فارسی اجنه را جمع جن هم دانسته‌اند ودرین که از قدیم‌در فارسی باین‌معنی‌استعمال شده حرفی نیست ، پس اگرغلط باشد غلطی است که سابقه‌ی‌قدیمی دارد وحالادیگر خیلی رایج شده است

پرسش : استاد این کلمه‌ی **واله** بمعنی سر گشته و بیخود آیا فارسی است و میتوان نسبت بآن را **والگی** گفت ؟

پاسخ : خیر این کلمه عربی است و های آخر آن نه تنها ملفوظ بلکه غلیظ هم هست و تنها های غیر ملفوظ فارسی را در موقع جمع و نسبت میتوان بگاف بدل کرد و با کلمه‌ی واله نمیتوان این معامله را کرد و حالت واله بودن را والگی وجمع واله را والگان گفت، متأسفانه در مورد دیگر نیز این اشتباه را در کلمات عربی که آخر آنها «ها» دارند میکنند مثلا در کلمه‌ی مشابه عربی که های‌آخر آن‌ملفوظ و حتی غلیظ است در موقع اضافه میگویند بمشابه‌ی فلان در صورتیکه باید بگویند بمشابه Massabche فلان و های‌آخر کلمه را بقاعده‌ی فارسی بیا بدل نکنند و بکلمه‌ی بعد نچسبانند .

اسرع وقت یا اوقات؟

بحث پیرامون: قاموس، قاموس‌اللغة، تصادم، سفارش، مقام و بررسی یک بیت شعر

آیا «تصادف» مخصوص زبان فارسی است؟

پرسش: سئوال اول اینست که **قاموس** چه کلمه‌ایست و معنی آن چیست و چرا بکتاب لغت قاموس میگویند؟

پاسخ: قاموس کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **قمس** بمعنی **فرو رفتن در آب** و غوطه خوردن و **قاموس** بمعنی **وسط دریا** و دریای پر آب و جایی در دریا که بتوان در آنجا درنگ کرد. اینکه بکتاب لغت قاموس میگویند از اینجهت است که **فیروزآبادی** دانشمند معروف ایران که خانواده‌اش از فیروزآباد فارس بوده‌اند و خودش در کازرون متولد شده و معاصر حافظ بوده است کتاب بسیار مهمی در لغت عرب نوشت که معروفترین کتاب درین زمینه شده و نام آنرا **قاموس‌اللغة** یعنی دریای لغت گذاشته و این کتاب ازبس رواج داشته بهر کتاب لغتی هم قاموس گفته‌اند.

پرسش: اجازه بفرمایید بپرسم آیا **اسرع اوقات** باید گفت یا اسرع وقت؟

پاسخ: در فارسی وقتی که **صفت تفضیلی** می‌آورند هم میتوان اسم را مفرد آورد و هم میتوان جمع بست، مثلا میتوان گفت **بهترین کس** وهم میتوان گفت **بهترین کسان** یا **بهترین کتاب** و **بهترین کتابها** بهمین جهت اساسا در فارسی هم **اسرع اوقات** درست است و هم **اسرع وقت** زیرا که ترجمه‌ی آنها میشود زودترین

اوقات و زودترین وقت ولی **اسرع اوقات گفتن درست تر است** زیرا وقتی که میخواهند زودترین یا اسرع را انتخاب بکنند بهتر اینست که از میان وقت‌ها واوقات متعدد انتخاب بکنند و بگویند زودترین وقت‌ها یا زودترین اوقات در این صورت من اسرع اوقات را در فارسی ترجیح میدهم و باصول منطقی نزدیك‌ترست که از میان چند چیز بهترین آنها و از میان چندوقت زودترین آنها را انتخاب بکنیم .

پرسش : استاد، سئوال دیگری که من دارم اینست که درمیان **تصادم وتصادف** چه تفاوت و مورد استعمال هریك از آنها کدامست ؟

پاسخ : تصادم از ماده **صدم** بمعنی **راندن و دفع کردن و کوفتن و زدن** است اما **تصادف** از ماده‌ی **صدف** بمعنی **برگرداندن ورو برگرداندن** است و درعربی تصادف نیامده و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و باید بر گرداندن معنی بدهد بهمین جهت در فارسی هنگامی که دو چیز بهم برمیخورد و بهم کوفته میشود یعنی سخت بهم برمیخورد باید تصادم گفت مثل بهم خوردن دو سنگ یا دو اتومبیل و وقتی که دو نفر بهم میرسند و بهم برنمیخورند و کوفته نمیشوند میتوان تصادف گفت پس بهم خوردن دو چیز تصادم است و بهم رسیدن دو نفر تصادف .

پرسش : استاد، اجازه بدهید بپرسم **سفارشی** چه کلمه‌ایست آیا بهترست بگوییم **سفارشی یا سپارشی** ؟

پاسخ : سفارش یا سپارش هر دو یکیست و از فعل **سفردن** یا **سپردن** ساخته شده که **اسم فعل** آن هم **سفارش** میشود و هم **سپارش** و در فارسی یك نوع صفت مخصوص هست که برای چیزی که قابل «یا» سزاوار کاری باشد «**یا**» درآخر مصدر میآورند مثل **دیدنی** بمعنی **قابل دیدن** و سزاوار دیدن یا **شنیدنی** بمعنی **قابل شنیدن و سزاوارشنیدن** . سفارشی یا سپارشی هم بمعنی **قابل سفردن** یا قابل سپردن است . ما در فارسی کلمات بسیاری داریم که هم با **پ** درست است و هم با **ف** مثل **پیل و فیل** و دلیل آن هم اینست که در خط پهلوی برای پ و ف یك حرف بیشتر نبوده که هم ممکن بوده است آنرا پ بخوانند و هم ف بخوانند اما در فعل سپردن بیشتر با «پ»

خوانده‌اند و سفردن با «ف» کمتر گفته‌اند ولی در عوض سفارش را بیشتر باف خوانده‌اند و با پ کمتر. یعنی سپارش کمتر استعمال شده است و بهمین جهت سفارش و سفارشی بهتر است تا سپارش و سپارشی و این نکته را هم باید در نظر داشت که سفارشات یعنی سفارش فارسی را جمع عربی بستن درست نیست و حتماً باید سفارشها گفت مثل نگارشات و گزارشات که اینها هم غلط است و بطوریکه سابقاً گفته‌ام حتماً باید **نگارشها و گزارشها** گفت.[1]

پرسش: سئوال دیگر اینست که این شعر معروف.

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر　　آری شود ولیك بخون جگر شود

چه معنی میدهد و در این شعر این کلمه را **مَقام** باید خواند یا **مُقام**؟

پاسخ: در قدیم که اطلاع درستی از علوم طبیعی نداشتند تصور میکردند سنگهای قیمتی مثل لعل و یاقوت و زمرد و زبرجد و عقیق و نظایر اینها در نتیجه‌ی اثر آفتاب و ابر و باران و آسمان یعنی آثار جوی باین شکل در میآیند، یعنی ابر و باران و عوامل طبیعت آنها را تغییر میدهد چنانکه حافظ میفرماید:

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست　　تابش خورشید و سعی ابر و باران را چه شد؟

نوشته‌اند که سید **جلال الدین عضد یزدی** شاعر معروفِ قرنِ هشتم که اندك زمانی پس از حافظ آمده است در یزد در مکتب درس میخواند و یکی از وزراء بآنجا رفت و از استعداد او تعجب کرد و او این قطعه را بدیهة و فوراً ساخت و برای او خواند:

چار چیزست که گر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت یافتن ازاین فلكِ مینایی
با من این هر سه صفت هست ولی می باید
تربیت از تو که خورشید جهان آرایی

---

[1] - لطفا بصفحه‌ی ۱۸ مراجعه فرمایید

و مقصود از این شعر هم که گفته‌اند :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیك بخون جگر شود

اینست که میگویند سنگ در مقام صبر یعنی پس از مدتی دراز لعل میشود اما بخون جگر ، یعنی پس از رنج بردن بسیار لعل میشود و خون جگر را شاعر این جا بمناسبت رنگ سرخ لعل آورده است که لعل که دردل سنگ سرخ میشود، خون جگر میخورد تا باین پایه میرسد اما کلمه‌ی **مَقام** یا **مُقام** هر دو درست است زیرا که در عربی بهر دو شکل آمده است و بمعنی اقامتگاه و جای ایستادن و درنگ کردنست و در فارسی هم میتوان بهر دو شکل خواند . اما شکل رایج تر آن در فارسی **مَقام** است و **مُقام** کمتر گفته‌اند .

تطبیق ابیاتی از رودکی و حافظ

بحث پیرامون: الام ، ویلام ، ایلام ، مستمند ، معتمد ، شکوفا ، و

صفات فاعلی

بررسی یکی از قطعات گلستان سعدی

پرسش : استاد ، اجازه بفرمایید در باره‌ی یك حکایت منظوم گلستان سعدی که گویا محتاج بتوضیح باشد سئوالی بکنم و آن حکایتی است که شعر اول آن اینست :

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیرخردمند

پاسخ : این حکایت مربوطست به **داستان یعقوب و یوسف** که یعقوب می‌خواست یوسف راجانشین خود بکند و برادرانش برو حسد بردند و او را در چاهی انداختند و پیراهنش را خون آلود کردند و برای یعقوب بردند و گفتند گرگ او را دریده است و بهمین جهت این مثل در فارسی هست که گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده می گویند، یوسف رادرشهر کنعان درچاه انداختندو گروهی که بتجارت بمصر می‌رفتند در سر راه بآن چاه رسیدند و یوسف را از آن چاه در آوردند و بمصر بردند و در آنجا فروختند و وی درآنجا ترقی کرد و عزیز مصر شد و پس از چندی که درفلسطین قحطی شده‌بود برادران یوسف برای‌آوردن خوراك بمصر رفتند پدرشان یعقوب از بس در فراق یوسف گریسته بود کور شده بود یوسف ببرادران خودمهربانی

کرد و کوچك ترینشان **ابن‌یامین** بود ببهانه‌ای پیش خود نگاهداشت و پیراهن خود رابرای پدر فرستاد و یعقوب چون‌آن پیراهن را بو کرد و بوی یوسف را شنید چشمش بینا شد،این داستان را سعدی درین حکایت‌آورده و می گوید:

یکی پرسید ازآن‌گم‌کرده فرزند — که ای روشن‌گهر پیر خردمند

مقصود از گم کرده فرزند یعقوب است که یوسف را گم کرده بود.

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه‌کنعانش ندیدی

یعنی بوی پیراهن او را وقتی که در مصر بود شنیدی و بینا شدی ، وقتی که‌در چاه کنعان اسیر بود پی باسارت او نبردی ؟

بگفت احوال ما برق جهانست — دمی پیدا و دیگر دم نهانست

یعقوب درجواب گفت حال‌ما، مانندبرق‌جهنده‌است، **جهان** این جا یعنی‌جهنده برقی که گاهی پیدا و گاهی نهانست یعنی گاهی می‌زند و گاهی خاموشست .

گهی بر طارم اعلی نشینیم — گهی برپشت پای‌خود نبینیم

گاهی برطارم اعلی یعنی جای بلند با شکوه می‌نشینیم و گاهی هم پشت پای خود نزدیك‌ترین چیزهای بخود را نمی بینیم .

اگر درویش در حالی بماندی — سر دست از دو عالم بر فشاندی

یعنی اگر درویش تغییر حالت نمی داد و خوب و بد برای او پیش نمی آمد سردست ازدوعالم برمی‌فشاند یعنی‌بدوعالم راضی نبود و هردوجهان راچیزی نمی‌شمرد.

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید تلفظ‌درست‌این کلمه رابپرسم آیا باید**مُسْتْمَنْد** گفت یا مستِمَند ؟

پاسخ : البته مستمند بسکون تاءِ درستست زیرا که این‌کلمه مرکبست از**مُست** و پسوند **مَنْد** مثل **هوشمند ودانشمند** و مست بمعنی **درمانده** و **بیچاره** است ومستی هم ازآن ساخته شده است [۱] .

پرسش : من هم سئوالی نظیر این دارم وآن اینست که این کلمه‌ی عربی را **معْتَمَد** باید تلفظ کرد یا **معتمِد** ؟

---

۱ در اینمورد قبلا نیز بحث شده است لطفاً بدوصفحهٔ ۱۰ و ۱۱ مراجعه فرمایید.

پاسخ : معتمِد بکسر میم ما قبل‌آخر بمعنی **اعتماد کننده است و معتمَد** بفتح آن بمعنی **کسی که مورد اعتماد باشد** و البته درفارسی این مورد دوم بکار می‌رود **معتمَد** محل باید گفت نه **معتمِد** محل .

پرسش : استاد ، یکی از دوستان خواهش کرده است دربارهٔ نام قدیم **خوزستان** سئوالی بکنم بعضی‌ها **اِلام** و برخی **عیلام** ، برخی هم **ایلام** می‌نویسند کدامیک را ترجیح می‌دهید .

پاسخ : این کلمه اصلا در تورات آمده و پیش از آنکه تمدن قدیم این ناحیه را کشف بکنند از شرحی که در تورات آمده است دربارهٔ آن خبر داشتیم **در زبان عبری** این کلمه **عیلام** نوشته شده و ممکن است ایلام هم نوشت زیرا تلفظ عین در همهٔ زبانها نیست **و الام** تلفظ همان کلمه در **زبانهای اروپاییست که عین ندارند چون** این گونه اسامی را در ایران مستقیماً از تورات گرفته‌اند ، بهترست **همان عیلام** را که از قدیم گفته‌اند ترجیح بدهیم چنانکه مثلانام سرزمین **فلسطین** را که اروپاییان **پالستین** تلفظ می کنند ما مستقیماًاز عبری واز تورات گرفته‌ایم وفلسطین می گوییم .

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید در بارهٔ یك کلمه سئوالی بکنم و آن کلمهٔ **شکوفاست** که بعضی درست نمی دانند درین باب چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : نمی‌دانم چرا درست نیست این کلمه از فعل **شکوفتن** گرفته شده که مخفف آن **شکفتن** است چنانکه کلمهٔ **شکوفه** را هم از همان ریشه ساخته‌اند و شکوفتن یا شکفتن بمعنی **باز شدن و گشاده شدن** و در ضمن بمعنی **خندان شدن ولب خند زدن** است و شکوفا در ضمن **کامران و کامیاب و کامگار** هم معنی میدهد همانطور که از فعل فریفتن فریبا و از فعل شیفتن شیوا ساخته‌اند از فعل شکوفتن هم **شکوفا** درست کرده‌اند و کاملا مطابق قاعده است وهیچ اشکالی ندارد واین‌ازجملهٔ **صفات فاعلی** است .

پرسش : استاد، می‌خواستم تمنی کنم‌بازمعنی یك شعرحافظ را روشن‌بفرمایید

وآن این شعرست که می‌فرماید :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

جوی مولیان چه معنی می‌دهد ؟

پاسخ : این شعر اشاره است به آن داستان معروف رود کی که پادشاه سامانی مدتی از پای تخت خود دور شده بود و در باریان از دوری خانمان خود دلگیر شده بودند و از رود کی خواستند که شاه را تحریك کند بپایتخت بر گردد رود کی قصیده‌ای ساخت و برای شاه خواند و چنان در او اثر کرد که تا آنرا شنید فوراً رهسپار بخارا پای‌تخت خودشد. مطلع این قصیده‌ی رود کی این بوده است :

بوی جوی مولیان آید همی　　　یاد یار مهربان آید همی

جوی مولیان گردشگاه با صفایی در بیرون شهر بخارا، پای‌تخت سامانیان بوده که هنوز بهمین اسم هست و سامانیان درآنجا باغ وکاخ مجللی داشته‌اند. این که حافظ **«ترك سمرقندی»** می گوید بواسطه‌ی آنست که در زمان حافظ شهر سمر قندیکی از مراکز سکنای ترکان بوده وآنها بزیبایی مشهور بوده‌اند و ترك سمرقندی هم‌یعنی زیبا چهره وزیبارو ، چون سمرقندنزدیك‌ترین شهرماوراءالنهر ببخاراست واین‌داستان رود کی هم مربوط بدوری از بخارا و دلبستگی بآن شهرست . حافظ بیادآن افتاده و این که می گوید از نسیمش بوی جوی‌مولیان‌آیدهمی ،اشاره‌بهمان مصرعِ اوّل‌قصیده‌ی رود کیست که گفته است :

بوی جوی مولیان آید همی ، زیرا که درباریان پادشاه سامانی همه آرزوی بر گشتن ببخارا و دیدن جوی مولیان و استشمام بوی‌خوش گلهای آنراداشته‌اند . ازین قصیده‌ی رود کی و داستانی که درباره‌ی‌آن هست همیشه درمیان شعرای ایران بسیار معروف بوده است .

«ارسی» و معانی آن

بحث دربارهٔ: خان و خانم - بیگ و بیگم - شیخ و شیخم و نظایر اینها

آیا «باء زینت» مفهوم دارد؟

شرح «نورسته» و توجیه یك بیت دشوار از گلستان سعدی

پرسش: سئوال اول من دربارهٔ این کلمهٔ **اُرُسی** است که گاهی بجای **کفش** استعمال می کنند گویا این کلمه در فرهنگها نیست بفرمایید اصل آن چیست وچه معنی می دهد؟

پاسخ: این کلمه اصلا **«روسی»** است زیرا که در قدیم از زمان صفویه که رابطه‌ای در میان ایرانیان و روسها برقرار شده تا مدتی بروسها **اُرُس** می گفتند و صفت **اُرُسی** را از آن ساخته‌اند و این کلمه را در دو مورد استعمال می کنند؛ یکی دربارهٔ **کفش پاشنه‌دار** که از راه روسیه از اروپا بایران آمده است و یکی در مورد **یك قسم‌دری** که سابقاً در ایران معمول بود و حالا هم گاهی در ساختمانهای قدیم دیده میشود و آن این بود که در سراسر دهانهٔ اطاق درمیان دو دیوار اطاق چهارچوب بزرگی کار می گذاشتند و در میان این چهار چوب گاهی یك در و بیشتر سه در و پنج در بود و این درها از چپ و راست باز نمی‌شد و از بالا و پائین باز می‌شد باین ترتیب که در بالای در، قفس بزرگی باندازهٔ همان در ساخته بودند که از دو طرف شیشه داشت و میان آن خالی بود و در را در میان دولبه از چوب کار گذاشته بودند، بطوریکه می‌توانستند با فشار آنرا در آن قفسه بالا ببرند و یك بند و گیرهٔ فلزی بود

که هر وقت در را بالا می‌بردند در زیر آنرا می‌بستند و در موقعی که بایددر باز بماند روی آن بند می‌ایستاد و هر وقت می‌خواستند در را ببندند آن بند را باز می کردند و در را پایین می کشیدند این نوع در را که در اطاقهای بزرگ کار می گذاشتند **دراُرُسی** می گفتند زیرا که مبتکر آن روسها بوده‌اند و از روسیه بقفقاز رفته از آنجا بایران آمده است حسن این درها این بود که همه‌ی آن شیشه داشت و در بالای آن با شیشه‌های رنگی اشکال و تصاویر شاخ و برگ و گل و حتی مرغها و جانورها را درست می کردند و این هنر جالبی بود که متأسفانه از میان رفت و چنانکه گفتم نمونه‌های آن هنوز در برخی از ساختمانهای قدیم دیده می‌شود .

پرسش : استاد، اجازه می‌فرمایید من‌هم‌سؤال‌خود را بکنم وآن درباره‌ی‌این کلمات **خان** و **خانم**[1] و **بیگ** و **بیگم** است که می گویند میمی که درآخر خانم و بیگم آمده علامت تأنیث است آیا این مطلب درست است ؟

پاسخ : نه خیر متأسفانه درست‌نیست این میم علامت تأنیث نیست بلکه**ضمیر اول شخص یا ضمیر متکلم در زبان ترکیست** که **«من»**معنی می‌دهد **خان** و **بیگ** هر دو کلمه‌ی ترکیست و خان سر کرده و امیر و بیك هم سر وسر کرده معنی می‌دهد **خانم** یعنی **خان‌من** و**بیگم** یعنی **بیگ‌من** و چون درترکی این دو کلمه را هم‌برای‌مرد و هم برای زن استعمال می کرده‌اند در موقع خطاب خانم یعنی خان من و بیگم‌یعنی بیگ من می گفته‌اند اما در ایران معمول شده است که خان را برای مرد و خانم را برای زن و بیگ را برای مرد و بیگم رابرای زن بکاربرده‌اند، اما چنانکه گفتم این میم علامت تأنیث نیست چنانکه مخصوصاً در دوره‌ی تیموریان درایران این میم‌ترکی را بهمین حالت ضمیر بکلمات عربی و فارسی هم می‌چسبانده‌اند و **شیخُم** می گفته‌اند بمعنی شیخ من، **سلطانُم** می گفته‌اند بمعنی سلطان من و **میُرم** می گفته‌اند بمعنی میر من و در کتابهای آنزمان مکرر باین کلمات در موقع احترام بر می خوریم مثلا یکی

۱ – قبلا نیز دراینباره بحث شده است . لطفاً بصفحه‌ی ۱۲۰ مراجعه فرمایید .

از اعیان دربار تیموری **امیر سهیلی** بوده که باو **شیخُم سهیلی** می گفته‌اند وبعضی از اعیان لقب میرم داده‌اند ولقب سلطانم راهم درباره‌ی بعضی ازنان پادشاهان وشاهزادگان بکار برده‌اند .

پرسش : سئوال دیگر من درباره‌ی این کلمه است که آیا باید این را **نورَسته** خوانده یا **نورُسته** ؟مثلا در ترکیبات (گیاه نورسته) (جوان نورسته) امثال آنها .

پاسخ : البته باید **نورُسته** (بضم راء) خواند زیرا که این کلمه از فعل **رُستن** بمعنی روییدن ساخته شده و نورسته یعنی تازه روییده و تازه سبز شده اگر **نورَسته** بخوانیم از فعل **رَستن** بمعنی رها شدن باید باشد و تازه رها شده معنی می دهد ولی چنین کلمه‌ای در فارسی نیست و هرجا هست نورسته است زیرا که این صفت را در باره‌ی گل و گیاه می‌آورند. شعر خیلی خوبی بیادم آمد و تفصیل آن اینست کـه **بدیع‌الزمان‌میرزا** پسر سلطان حسین بایقرا آخرین پادشاه تیموری ایران در هرات که از ازبکان شکست خورد و بدربار شاه اسماعیل پناه برد با او بتبریز رفت و وقتی سلطان سلیم آل عثمان بتبریز آمد او را با خود باستانبول برد و در آنجا از طاعون درگذشت پسرجوانی داشت که در جنگ باازبکان کشته‌شد و وقتی که‌خبر کشته شدن او بپدرش رسید این شعر را در مرثیه‌ی او گفت :

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
ربودی زان میان شاخ گل نورسته‌ی ما را

و دراین شعر اشاره بفتنه‌ی ازبکان در خراسان و از میان رفتن پسر خود درین واقعه کرده است .

پرسش : استاد محترم ، نامه‌ای رسیده که ضمن آن دو سئوال کرده‌اند؛ سؤال اول اینست که در کتاب **براهین‌العجم لسان‌الملك سپهر** نوشته شده‌است که **بای زائد** یا **زینت** در اول کلماتی مانند **بگذار** و **بگذاشت** چنانچه برحسب ضرورت حرف ما بعد با ساکن باشد مضموم خواندن«با» غلط است زیرا **حرف ما قبل تابع حرف**

ما بعد نباید باشد و بای زینت هم مکسور است آیا این مطلب درست است یا نه ؟

پاسخ : اشکالی که من دارم اینست که بخود اسم این با را بای زینت[۱] گذاشته اند زینت چه معنی دارد و هیچ حرف و کلمه ای درهیچ زبانی برای زینت نیست این با که در اول فعل امر یا فعل نهی می آید برای اینست که بعضی از افعال امر در **فارسی** کوتاهست و گاهی یك حرکت بیشتر ندارد مثل **آ** از آمدن و **آر** ازآوردن و **بر** از بردن و **رو** از رفتن و **کن** از کردن . برای این که تلفظ آسان تر بشود این بارا دراول آنها می افزایندو «آ»را **بیا** وآررا **بیار** بررا ببرو رورا **برو** و کن را **بکن می گویند** و این برای آنست که کلمه درازتر بشود و تلفظ آن آسان تر باشد و اگر **بخواهیم اصطلاحی** برای آن وضع بکنیم بهتر **اینست** که بجای بای زینت که هیچ معنی ندارد بای **تطویل** بگوییم ، اما این که چرادر موارد مثل بگذار بجای اینکه با را کسره بدهند ضمه می دهند و بُگذار می گویند نه بِگذار برای اینست که حرکت حرف بعد از با را که ضمه باشد بحرف بای اول کلمه داده اند و بجای بِگذار بُگذار گفته اند چنانکه بجای **بِرو، بُرو** می گویند اما این قاعده ی کلی نیست و بسته به تلفظهای مختلف است چنانکه بعضی ها هم بجای **بُگذار بِگذار** و بجای **بُرو بِرو می گویند** و این گونه تلفظهای معمول را نمی توان غلط دانست چنانکه **گفتم** این **با** در زبان **ادبی** در اول فعل نهی آمده است و بجای نگذار بمگذار و بجای مکن بمکن مکرر بیشتر در شعر[۲] و گاهی هم در نثر آمده است و حتی در اول فعل نهی هم آمده است مثل **بنماند وبنگذارد** که متأسفانه بعضی غلط می نویسند و غلط می خوانند و **با** را پس از نون نفی می آورند که درست نیست و نبماند و نبگذارد خوانده اند و**چاپ** کرده اند و این درست نیست .

پرسش : سئوال دومی که درین نامه هست درباره ی یك شعر از گلستان سعدیست

۱ - قبلا نیز در اینباره بحث شده لطفا بصفحات ۱۴۷ و ۱۷۶ مراجعه فرمایید .

۲ - هرگز آن دل **بنمیرد** که توجانش باشی - نیکبخت آنکه تو در هر دو **جهانش** باشی
سعدی

که در اواخر گلستان پس ازین دو شعر معروف :

وامش مده آنکه بی نمازست ور خود دهنش ز فاقه بازست

کو فرض خدا نمی گزارد از قرض تو نیز غم ندارد

این شعر آمده است :

امروز دو مرده بیش گیرد مرکن فرداگوید تربی ازین جا بر کن

بعضی این شعر آخر را از زبان محلی شیراز می‌دانند بفرمایید معنی این شعر چیست ؟

پاسخ : در شعر اول می گوید :

وامش مده آنکه بی نمازست ور خود دهنش ز فاقه بازست

یعنی بکسی که نماز نمی‌خواند و مرد متدینی نیست وام مده اگر هم دهانش از شدت فاقه یعنی فقرو تنگ‌دستی باز باشد یا بمنتهی درجه تهی دست باشد .

کو فرض خدا نمی گزارد از قرض تو نیز غم ندارد

یعنی‌آن مردی که نماز نمی‌خواند و متدین نیست **فرض** خدا را که حکم خداییست و برو واجب‌است که نماز باشد ادا نمی کند و درین صورت از **قرض** تو غم ندارد یعنی باك ندارد و کسی که فرض خدا را ادا نمی کند قرض تراهم نخواهد داد

درین جا سعدی یك صفت از صنایع بدیع راآورده یعنی فرض و قرض که در میان‌آنها تنها ف و قاف تغییرمی کند و بقیه‌ی کلمه یك طور نوشته‌میشود ،و این‌صفت را در علم بدیع **جَناس‌الخط** می گویند که در خط یك طور نوشته می‌شود و فقط نقطه‌ها باهم تفاوت دارند اما کلمه‌ی **گزار** درین جابا «ز»است نه با **ذال** و **می گزارد** یعنی **ادا می کند** شعر آخر گفته‌است :

امروز دو مرده بیش گیردمر کن فردا گویدتر بی‌ازین جابر کن

این شعر بزبان محلی شیراز نیست و بهمین زبان‌دری یعنی‌زبان ادبی‌خودمانست **مرکن** در لغت عرب بمعنی **تغار بسیار بزرگ** است و کلمه‌ی **بیش** را باید **پیش**

خواند در قدیم زیر پ یك نقطه بیشتر نمی‌گذاشتند و پیش را بیش می‌نوشتند و این شعر را باید این‌طور خواند :

امروز دو مرده پیش دارد مر کن   فردا گوید تربی ازین جا بر کن

یعنی امروز مر کن و تغار بزرگی را دو مرده یعنی باندازه‌ای که دو مرد برای این کار لازم باشد در پیش خود می‌گذارد و فردا می‌گوید بیا یك **ترب** ازین‌جا بکن ، مقصود اینست که امروز کار خیلی دشواری را که آوردن تغار بزرگی است و دو مرد باید آنرا بردارند می‌کند و فردا کار بسیار بی‌زحمت و کوچکی را که کندن ترب از زمین باشد بشما رجوع می‌کند .

رئیس جمهوری یا جمهور ؟

تلفظ درست کلمات : دژم ، دژخیم ، راه‌آهن و محل استعمال سلام وسلامتی

توضیح ایراد ادبی یک شعر

وضع اسم اول در مرکبهای اضافی ، تطابق اعداد با معدود آنها و املای درست «مسئله» و نظایر آنها

پرسش : استاد، سئوال اول بنده اینست که آیا کلمه‌ی **دِژخیم** درستست یا **دُژخیم**؟

پاسخ : اصل کلمه **دُژخیم** است دیگر کلمات نظیر آنهم مثل **دژم** بضم اول صحیح است ولی در لهجه‌ی کنونی **دِژَم** و **دَژَم** میخوانند .

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید بپرسم آیا کلمه‌ی **مسئله** را باید **مسأله** نوشت و روی الف همزه گذاشت و **جرأت** را بهمین شکل نوشت و روی الف آن همزه گذاشت یا آنکه بهتر است الف همزه را همانطور که در اول و وسط کلمه مینویسند بنویسند چون در این مورد اختلافست و میخواستم عقیده‌ی استاد را بپرسم[1] ؟

پاسخ : در خط عربی ترجیح می‌دهند همانطور که گفتید الف بنویسند وروی آن همزه بگذارند، اما در فارسی ازقدیم همه جا رعایت این اصل را نکرده‌اند ومثلا همه **مسئله** را مثل **مسیله** نوشته‌اند وهمزه را دروسط کلمه جا داده‌اند وکلمه‌ی جرأت را بهمین نحو نوشته‌اند و روی الف همزه گذاشته‌اند و دلیل آنکه رعایت این اصل‌را همه جا نکرده‌اند اینست که در فارسی بیشتر همزه‌های عربی را **یا** تلفظ میکنندمثل **مایل** که **مائل** نمیگویند و **فایده** که **فائده** نمیگویند وبهمین جهت‌در قدیم‌معمول

---

۱ - بصفحه‌ی ۷۸ نیز توجه فرمایید .

بوده که مثلا در کلمه‌ی فایده، هم نقطه‌ی یا را در زیر می‌نوشتند و هم همزه را در بالا برای اینکه هم بشود فائده خواند و هم فایده بخوانند.

پرسش : استاد، در بعضی القاب و ترکیبات زبان عربی این اشکال هست که آیا باید آخر کلمه‌ی اول را **مضموم** تلفظ کرد یا **مکسور** مثلاً آیا باید **عضُدالدوله** گفت یا **عضِدالدوله**، ناصر الدین باید گفت یا ناصرِ الدین؟

پاسخ : در عربی بمقتضای وضع کلمه‌ی اول گاهی آنرا فتحه می‌دهند، گاهی کسره و گاهی ضمه، ولی درفارسی از قدیم رعایت این قاعده‌ی نحوعربی رانکرده‌اند و همیشه کلمه‌ی اول را مضموم خوانده‌اند مثل **سیفُ‌الدوله** و **امینُ‌السلطان** و **کمالُ الدین**. همین‌طور ترکیب‌های عربی‌رابهمین صورت‌تلفظ کرده‌اندمثل **ابوالقاسم** و **ابوالحسن**، در ترکیبات دیگر همین اصل را رعایت کرده‌اند مثل **فوقُ‌العاده** و سهلُ‌الوصول.

پرسش : استاد، در ضمن بفرمایید درین دو ترکیب **نظامِ وظیفه** درستست یا **نظامْ وظیفه** و **راه آهن** درستست یا **راهْ آهن**؟

پاسخ : البته باید نظامِ وظیفه و راهِ‌آهن (بصورت مضاف و مضاف‌الیه فارسی) گفت زیرا که قاعده‌ی اضافه درفارسی اینست که مضاف را کسره میدهند، مثل کتابِ امانتی و خانه‌ی خریداری، برخلاف عربی که این کسره، بمضاف الیه تعلق میگیرد.

پرسش : استاد، بفرمایید آیا **رئیس جمهوری** درست است یا **رئیس‌جمهور؟**

پاسخ : حتماً **رئیس جمهوری** زیرا جمهور درعربی بمعنی **همه‌ی مردم** است و برای حکومتی که همه‌ی مردم درانتخاب آن شرکت می کنند باید جمهوری گفت یعنی منسوب به جمهورمردم. وقتی رئیس جمهور بگویند یعنی کسی که برهمه‌ی مردم ریاست می کند در صورتی که رئیس جمهوری یعنی رئیس حکومتی که جمهور مردم بآن رأی داده‌اند.

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید آیا **سلامت** درست است یا **سلامتی ؟**

پاسخ : هرچند که کلمه‌ی سلامتی خیلی سر زبانها هست وهمه می گویندسلامتی

شما چطورست ، اما ترجیح دارد که همان مصدر عربی یعنی **سلامت** را بکار بریم گویا مقصودشان از سلامتی **حالت سالم بودن و حالت سلامت بودن** است چنانکه **راحتی را** هم در مقابل **راحت** بمعنی حالت راحت بودن استعمال کرده‌اند ، اما حالا این دو کلمه‌ی سلامتی و راحتی چنان جای خود را در زبان فارسی باز کرده‌اند که در حرف زدن نمی‌توان ایراد گرفت مخصوصاً در مورد کلمه‌ی راحتی[1] که برای پاپوش و کفش که در خانه می پوشند تا پا راحت باشد و فارسی درست آن سرپایی است و کسانی که اصرار دارند راحتی یا سرپایی نگویند و کلمه‌ی **پانتوفل** فرانسه را بکار ببرند راستی باید بآنها ایراد گرفت .

پرسش : آیا این ترکیبات **چند نفر معلمان و چند تن وزیران** را استاد درست می‌دانند ؟

پاسخ : نه خیر حتماً غلط است زیرا در فارسی همیشه بعداز عدد اسم را مفرد می‌آورند و می گویند **ده جفت کفش** و کسی **ده جفت کفشها** نمی گوید یا می گویند **چهار سیب سرخ** و کسی **چهار سیبهای سرخ** نمی گوید ، بهمین جهت باید گفت چند نفر معلم و چندتن وزیر مگر اینکه بخواهیم از میان چند معلم و چند وزیر یك نفر را انتخاب بکنیم درآن مورد باید گفت چند نفر از معلمان و چند تن از وزیران و حتماً حرف **از** را بایدآورد و اگر **از** را نیاورند غلط است .

پرسش : استاد ، اجازه بفرمایید در باره‌ی یك شعرهم سئوالی بکنم و آن این شعر معروفست :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم
حیف باشد که تو یار من ومن یارتو باشم

بنظر میرسد در مصرع دوم برای دوفاعل با دو فعل جداگانه ، یك فعل ذکر کرده‌اند آیا این درستست ؟

پاسخ : البته درست نیست زیرا که در مصرع دوم: حیف باشد که تو یار من و من یارتوباشم ، شاعر می‌بایست دو فعل‌آورده باشد و گفته باشد: تو یار من باشی و من

---

۱ - قبلا نیز در اینباره بحث شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۷۵ مراجعه فرمایید .

یار تو باشم، زیرا که اگر فعل اول را نیاورند و دو فاعل را بیك فعل عطف بکنند نتیجه این میشود که تو یار من باشم و من یار تو باشم هر چند که این تصرفی که من می‌خواهم بکنم شعر را خراب خواهد کرد ولی برای اینکه مطلب روشن‌تر بشود باید گفت:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد تو زمن باشی ومن یار تو باشم

لیلی یا لیلا؟

بحث دربارهٔ: کشتی باده؛ آمار، اوباش و مرادف فارسی مترجم

دچار یا دوچار؟

آیا ضمیر مشترك «خود» قابل اتصال با ضمایر دیگر است؟

پرسش : سئوال اول من اینست که این اسم را **لیلی** باید گفت یا **لیلا**؟

پاسخ : در عربی با یا می‌نویسند و با الف می‌خوانند مثل عیسی و موسی و مصطفی و مرتضی و مجتبی، اما در فارسی بیشتر با یا تلفظ می کنند، مثلا اسم کتابهایی را که داستان لیلی در آنها آمده همه **لیلی ومجنون** می گویند وحتی شاعران بضرورت وزن، عیسی را هم عیسی با یا آورده‌اند ودر شعر مکرر عیسی‌مریم آمده که اگر عیسای مریم بخوانیم وزن شعر خراب میشود و همچنین موسی پیغمبر که موسای پیغمبر وزن شعر را خراب می کند و بعقیده‌ی من بهتر اینست که در فارسی لیلی گفت نه لیلا و ازین گونه اسامی هست که ما در فارسی حرکت آنها را تغییر داده‌ایم مثل **اَسَدُالله** که مردم **اَسْدُالله** می گویند و **حُسَیَن** که مردم **حُسِین** تلفظ می کنند و **عَذرا** که مردم **عُذرا** می گویند در خیلی از زبانها اسامی خاص را همان طور که در زبان اصلی بوده است تلفظ نمی کنند.

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید در باره‌ی املای کلمه‌ی **قفس** سئوالی بکنم در بعضی از کتابها دیده‌ام آنرا با صاد می‌نویسند در صورتی که معمولا با سین می نویسیم

کدام درست است ؟[1]

پاسخ : اصل این کلمه عربیست وصادست و اصلا بمعنی **چیز شبکه‌دار و مشبك** است ، اما در فارسی بیشتر با سین نوشته‌اند و این ضرر ندارد زیرا در خیلی از زبانها مجازست که املای کلمه‌ای را تغییر می دهند و عربها خودشان این کار را کرده‌اند مثلا **شکر** را از فارسی گرفته‌اند و **سکر** می گویند یعنی شین را بسین بدل کرده‌اند یا **کوفته‌ی** فارسی را **کفته** می گویند و **شوربای** فارسی را **سُربه** تلفظ می کنند و این گونه تصرفات درهمه‌ی زبانها هست و بسته بعادت اهل هرزبا نیست .

پرسش : استاد، آیا کلمه‌ی **کشتی** بجز همین معنی معمولی وسیله‌ی حمل و نقل دریایی معنی دیگر هم دارد مثلا حافظ گفته است «**کشتی باده** بیاور که مرا بی رخ دوست ـ گشت هر گوشه‌ی چشم از غم دل دریایی » درین جا « کشتی » چه معنی می دهد ؟

پاسخ : اتفاقاً در فرهنگها برای کلمه‌ی کشتی سه معنی دیگر هم آورده‌اند و نوشته‌اند **خوان و طبق و کاسه‌ی درویشان وپیاله شرابخوری** که بشکل زورق باشد . پیداست بطبقی که بشکل کشتی می‌ساخته‌اند کشتی گفته‌اند و مقصود از کاسه‌ی درویشان هم همان چیزیست که **حالا کشکول** می گویند وآن هم بشکل کشتی است و درین صورت هر ظرفی که بشکل کشتی بسازند می‌توان بآن کشتی گفت و مقصوداز کشتی باده هم همین است .

پرسش : استاد ، بفرمایید این کلمه‌ی **اوباش** مفرداست یاجمع واصلاعربیست یا فارسی وآیا اوباشها جمع **اوباش** درستست ؟

پاسخ : اوباش اصلا عربیست و **بش** بمعنی‌مردم ازهرجنس مردم‌فرومایه و در این صورت جمع است و اوباشها گفتن درست نیست ،مثل ارباب که جمع رب است و هرچند که گاهی در کتابها اربابان نوشته‌اند و بهتر اینست که جمع نبندیم و این

---

۱ ـ در اینمورد قبلا بطور اختصار بحث شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۴۹ مراجعه‌فرمایید

را بصورت اسم جمع استعمال کنیم .

پرسش : استاد ،آیا کلمه‌ی **آمار** فارسیست و جمع است یا مفرد مثلا می‌توان آمارها گفت ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و در زبان پهلوی هم استعمال شده و در دوره‌ی ساسانی **آمارگر** بکسی که ممیزی املاك را می کرد و مبلغ مالیات را معین میکرد میگفتند و حتی این کلمه بشکل اداره هم استعمال‌شده وازهمان ریشه‌ی **شمار و شماره** است و در این صورت مفردست و میتوان جمع بست و **آمارها** گفت .

پرسش : استاد ،آیا بعقیده‌ی حضرتعالی در زبان ادبی می‌توان ضمیرمتصل را بکلمه‌ای که ضمیر مشترك است چسباند و **خودم و خودت و خودمان و خودتان و خودشان** گفت ؟

پاسخ : خیر در زبان ادبی جایز نیست و این منحصر بزبان محاوراتست در زبان ادبی **من خود و تو خود و او خود و ما خود و شما خود و ایشان خود** گفته‌اند ، بعدها معمول شده است که در تکلم گفته‌اند **خود من، خود تو،خود او خود ما،خود شما،خود ایشان** و بعد خودم و خودت و خودش و خودمان و خودتان و خودشان تنها در محاوره معمول شده است و در ادبیات سابقه ندارد برای خود من و خودم و خود تو و خودت و خود او و خودش هم‌در ادبیات **خویشتن** را ترجیح‌داده‌اند مثلا گفته‌اند خویشتن را رهاندم یا خویشتن را رهاندی یا خویشتن را رهاند و حتی در جمع خویشتن را رهاندیم‌وخویشتن رارهاندید و خویشتن‌را رهاندند نیز گفته‌اند.

پرسش : استاد، سئوال دیگری که من دارم اینستکه‌آیا کلمه‌ی **نویسنده** را می‌توان در دو مورد استعمال کرد یکی در مورد کسانی که‌آثار ادبی دارند و دیگر در مورد کسی که نامه‌ای یا لایحه‌ای می‌نویسد ؟

پاسخ : البته اگر می‌شد دو کلمه درین دو مورد استعمال کنیم خیلی بهترمیشد ولی‌متأسفانه در فارسی نویسنده لغت عامیست هم برای کسی که مثل سعدی گلستان بنویسد و هم برای کسی که در پیاده رو کنار پست‌خانه از قول بیسوادان نامه بنویسد

و عجالة چاره جز این نیست که این کلمه را در هردو مورد بکار ببریم، اخیراً معمول شده است که نگارنده را بجای نویسنده‌ی آثار ادبی بکار می‌برند، اما باید متوجه بود که اصل معنی نگاشتن ونگاریدن ، نوشتن نیست ومعنی حقیقی‌آن نقاشی کردنست و نگارخانه و نگارستان یعنی جای نقاشی و نگارگر بمعنی نقاش‌آمده است شایدچون خط هم یکنوع از نقاشیست بتوان نگارنده را بجای نویسنده استعمال کرد ، اما چون در فارسی کلمه‌ی دیگری برای نقاشی نداریم بهتر اینست که نگارنده را بهمان‌معنی نقاش‌استعمال کنیم .

پرسش : استاد، حالا که این نکته را فرمودید یادم افتاد بپرسم برایِ کلمه‌یِ **مترجم** درفارسی چه داریم ؟[1]

پاسخ : فارسی مترجم **گزارنده** است با **زا** چون با«ز» بجز ادا کردن و بجا آوردن مثل گزاردن وام و گزاردن نماز دومعنی دیگردارد ؛ یکی تعبیر کردن‌خواب که تعبیر را گزارش و معبررا گزارنده گفته‌اند و یکی هم ترجمه کردن ونقل کردن اززبانی بزبان دیگرو گزارنده با«ز»بمعنی مترجم‌هم‌هست چنانکه‌فردوسی درشاهنامه درجایی که گفتگو از ترجمه‌ی کلیله ودمنه بتوسط رودکی اززبان پهلوی بزبان‌دری یعنی زبان ادبی امروز میکند میگوید :

گزارنده را پیش بنشاندند   **همه نامه بر رودکی خواندند**

یعنی مترجم را نشاندند ونامه‌ای را که بزبان پهلوی‌بودبرای رودکی‌خواندند .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است آیا **دچار** را با واو باید نوشت و یا بی واو ؟

پاسخ :دوچار بی‌واوغلطست‌وازقدیم‌همیشه‌آنراباواو نوشته‌اند،ریشه‌ی‌این کلمه معلوم نیست بعضی احتمال میدهند از **دووچار** مخفف چهار ساخته شده باشد ولی این احتمال بسیارضعیف است ،بعضی گفته‌اند دوچار یعنی **مردد** در میان دووچهارولی این کلمه معنی‌مرددومشکوك ندارد بلکه بمعنی گرفتارست‌ودلیل‌ندارد که‌ازدووچهارساخته باشند واگراین‌طور بود **دو چهار**هم‌می گفتندچه شده‌است که همیشه دوچار گفته‌اند ؟

---

۱ ـ قبلا درباره‌ی تلفظ درست این کلمه بحث شده‌است لطفا بصفحه‌ی ۱۳۷مراجعه فرمایید

لولی یعنی چه؟

بحث دربارهٔ: اناث و ذکور، پیرهن، هوی‌پیوست، عروس و نوعروس

آیا نور مهتاب یا ماهتاب صحیح است؟

املای درست «خرسند»، تأیید و توضیح دربارهٔ «امید» و نظایر این کلمات

پرسش : سئوال کرده‌اند که آیا کلمهٔ **امید** را شعرا درشعر هم مشدد و هم بی تشدید میآورند مثلا شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در یك غزل میفرماید :

چه خوش باشد دل امیدواری — **که امید دل وجانش توباشی**

و در غزل دیگر بدون تشدید فرموده :

ای امید جان عنایت از عراقی وامگیر
چاره‌سازانرا که‌از تو نیستش یك دم گزیر

کدام صحیح تراست ؟

پاسخ : اصل کلمه **اومید** باالف و واو بوده وامید مخفف آنست و چون دراصل اومید بوده مخفف آن باید امید باشد مثل افتادن که در اصل اوفتادن بوده و بهترین دلیل که امید تشدید ندارد این است که نفی آن ناامید و نومید است . اما در شعر جایزاست که هروقت وزن شعرشاعر را مجبورمیکند میتواند کلمهٔ بی‌تشدیدرا تشدید بدهد چنانکه رودکی که یکی از بنیان گذاران شعرامروز ماست درین شعر «**خز**» و «**بجا**» را تشدید داده و گفته است :

خزّ بجایِ ملحم و خرگاه — بدلِ باغ و بوستان آمد

و درین شعر دیگر زر را تشدید داده و گفته است :

زّر بر آتش کجا بخواهی پالود　　　جو شد لیکن ز عم نجوشد چندان

ازین گونه تشدیدها در شعر بسیار آورده‌اند که تنها سبب آن رعایت وزن شعر بوده است و میتوان گفت که در فارسی ما کلمه‌ای مشدد نداریم مگر در موقع ضرورت شعری .

پرسش : سئوال دیگر این است که درین مصرع :

(سد محکم قدرت سیلاب را کم میکند) مسلم است که کلمه‌ی «سد» باید مشدد باشد ولی در بعضی اشعار و جملات که تشدید لزومی ندارد بعضی ها تشدید بکار می برند مثل این جمله « دراثر شکسته شدن **سد** هزاران نفر از بین رفتند» آیا کدام صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی سد در عربی تشدید دارد و بهتراین است که همه جامشدد گفته بشود مثل مد و ضد که همه‌را باید با تشدید خواند .

پرسش : سئوال آخر این نامه این است که‌آیا کلمه‌ی **تأیید** با الفی که‌روی آن همزه بگذارند و دو یا بعد از آن بنویسند درست است یا اینکه روی الف همزه نگذارند و بعد همزه و **یا** بنویسند و یا اینکه الف بی همزه و دو **یا** بنویسند کدام درست است ؟

پاسخ : البته باید ت و الف نوشت و روی الف همزه گذاشت و بعد دو یا و دال نوشت (تأیید) زیرا که در عربی همین طور مینویسند و اگر همزه را بیا بچسبانند درست نیست زیرا که در اصل عربی دو یا پشت سر هم قرار دارد و اگر روی الف همزه نگذارند تایید (بر وزن ناهید) خوانده میشود در صورتیکه باید تأیید (از باب تفعیل) تلفظ کرد .

پرسش : استاد ، آیا کلمه‌ی **اِناث** درست است یا **اُناث** و اصولا بجای این کلمات سنگین چه کلمات فارسی را باید بکار بریم ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی **اِناث** جمع انثی بمعنی ماده است و درین صورت **اُناث** درست نیست و در هر صورت چنانکه گفتید اصولا لزومی ندارد که ما این

کلمات ذکور و اناث را در فارسی بکار ببریم تا در تلفظِ آنها در بمانیم ، اگر در مورد انسانست که چرا مرد و زن نگوییم و اگر در مورد حیوانات است میتوان نرو ماده یا نرینه و مادینه گفت و دیگر احتیاجی بذکور و اناث نیست و بهتر است این گونه کلمات زاید را ترك بکنیم .

پرسش : استاد ، بنده سئوال دیگری دارم وآن اینست که در بعضی نامه‌های اداری می‌نویسند **پیوست و یا بپیوست**،آیا اصولادرست استوبکدام‌شکل درست‌است؟

پاسخ : اصولا من در بکار بردن این کلمه عیبی نمی‌بینم ، زیرا که پیوست از فعل پیوستن بمعنی ضمیمه کردن است مثل گذشت از گذشتن و پرداخت از پرداختن و گرفت از گرفتن ، اما اینکه بچه صورت بکار ببریم بسته بجای این کلمه در جمله است اگر بخواهیم بگوییم نامه‌ی ضمیمه‌ی این نامه بهتر است بگوییم پیوسته‌ی این نامه اگر بخواهیم بگوییم نامه را ضمیمه کردیم باید بگوییم پیوست کردیم ویاپیوستیم و اگر بخواهیم بگوییم بضمیمه‌ی این نامه فرستادیم باید بگوییم بپیوست این نامه فرستادیم و عمل ضمیمه کردن رامیتوان پیوست گفت چنانکه عمل‌پرداختن‌راپرداخت و عمل گذشتن را گذشت میگوییم .

پرسش : استاد ، آیا این ترکیب **نور ماهتاب** ، یا **نور مهتاب** که برخی از نویسندگان بکار می‌برند درست است یا خیر و در اشعار ، گاهی هم نورِ ماه ، یا نور مه آورده‌اند که همان معنی را می‌دهد ، درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : البته نور ماهتاب یا نور مهتاب درست نیست و باصطلاح ادبی کلمه‌ی نور درین جا **حشو قبیح** است زیرا که ماهتاب از دو کلمه‌ی ماه و تاب و مهتاب از دو کلمه‌ی مه که مخفف ماه است ساخته شده و تاب از ماده‌ی تابش و تابیدن و تافتن درین جا بمعنی انتشار نورست و دیگر کلمه‌ی نور زائد است اما باید گفت‌حتی جمعی از شعرای بزرگ هم گاه نور مهتاب را بکار برده‌اند درین مورد یادم افتاد که ازین حشوهای قبیح هست که باید ازآنها خود داری کرد . مثلا بعضی‌ها **سنگ حجرالاسود** می گویند و حال آنکه حجر در عربی بهمان معنی سنگ است

و حجرالاسود یعنی سنگ سیاه و وقتی که حجرالاسود می گویند دیگر گفتن سنگ زائد است .

پرسش : لطفاً بفرمایید پیراهن را برخی **پیرْهن** باسکون«را» وبرخی **پیرَهن** با فتح «را» تلفظ می کنند کدام یك درست است ؟

پاسخ : البته اصل کلمه پیراهن است و مخفف آن باید پیرهن pirahan باشد اما چون در فارسی دو حرکت یکسان پشت سر هم تلفظ را مشکل می کند برای اینکه **را** و **ها** هر دومفتوح نباشد ترجیح داده‌اند **را** را ساکن تلفظ بکنند و پیرهن Pirhan بگویند چنانکه در شعر هم هر جا priahan تلفظ بکنند سنگین می‌شود ووزن شعر را خراب می کند و باید پیرهن خواند مثلا درین شعر معروف حافظ :

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاك و غزل خوان و صراحی در دست

که اگر پیرهن Pirahan بخوانیم شعر سنگین میشود. یادرین شعر معروف دیگر که همین حال را دارد :

فدای پیرهن چاك ماهرویان باد هزار جامه‌ی تقوی وخرقه‌ی پرهیز

پرسش : استاد ، اجازه بفرمایید املای این کلمه‌ی **هوی** را بپرسم که بیشتربا **هوس** ترکیب می کنند و هوی و هوس می گویند آیا باید درین جا هوی را با «یا» نوشت یا با الف ؟

پاسخ : هوی با«یا»کلمه‌ی عربیست بمعنی **میل و خواهش** در ضمن بمعنی **عشق** . اصل کلمه با «یا»ست و باید با یا نوشت مخصوصاً برای اینکه با هوای با الف آن چیزی که انسان استنشاق مکند ، اشتباه نشود بهمین جهت با الف نوشتن آن درست نیست مگر در موقع اضافه و نسبت که بقاعده‌ی زبان فارسی باید دنبال آن یك یای اضافه آورد مثل هوای فلان چیز یا فلان کس که باید هوا را با الف نوشت و یك یا بآن اضافه کرد و این اصل در همه‌ی کلمات عربی که یا می‌نویسند و الف تلفظ می کنند رعایت می‌شود مثل تمنای فلان چیز یا املای فلان کلمه یا انشای فلان مطلب حتی در اسامی خاصی مثل موسای پیغمبر و عیسای روح‌الله و نظایر آنها اما

باید متوجه بود که‌در کلماتی مثل **هوا خواه** و **هوا دار** و **هوا پرست** که هرچند هوا درین جا بمعنی میل و آرزوست اما از قدیم درین مورد هوی را با یا ننوشته‌اند و با الف نوشته‌اند و باید رعایتِ این املایِ قدیمیِ کلمه‌ی هوا را درین ترکیبات مخصوص زبان فارسی کرد و من تا کنون درین مورد **هوی** را با یا ندیده‌ام.

پرسش: این کلمه‌ی **لولی** را که در شعر مخصوصاً در شعر حافظ مکرر آمده چطور باید خواند آیا **لولی** Louli تلفظ کرد یا لولی Lovli و اصل این کلمه چیست و چه معنی دارد؟

پاسخ: لولی کلمه‌ایست که در زبان معمولی حالا **کولی** تلفظ می کنند و مراد از آن مردمان چادر نشین بیابان گردست که در بیشتر از کشورهای جهان هستند و در هر کشوری نام مخصوص دارند در ایران از قدیم بآنها هم **لوری** با «را» می گفتند و هم لولی با «لام» این مردم طایفه‌ای بوده‌اند از نژادهای جنوب آسیا که از راه هندوستان بآسیا و اروپا آمده اند و در زمان ساسانیان وارد ایران شده‌اند و معروفست که در زمان بهرام گور آمده‌اند و باید این نکته درست باشد و گویا از ایران بکشورهای دیگر و مخصوصاً بافریقا و اروپا رفته باشند ایرانیان تا مدتهای مدید بآنها لوری و لولی می گفته‌اند و چنانکه گفتید حافظ چند بار این کلمه راآورده است یك جا می گوید:

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

و جای دیگر می گوید:

صبا زان لولی شنگول سر مست　　چه داری آگهی؛ چونست حالش؟

لوریان یا لولیان در همه جا گذرانشان از زدن ورقصیدن است و حتی در اروپاموسیقی مخصوص دارند، در ایران در قدیم بایشان **زنگانه** هم می گفته‌اند و این کلمه‌ی تسیگان زبانهای اروپایی همان کلمه‌ی زنگانه فارسیست این که حالا در ایران

بآنها کولی میگویند بنظر می‌رسد که همان کلمه‌ی لولی را کولی خوانده باشند یك طایفه ازآنها را در ایران **سوزمانی** می گویند و این نام یك قبیله از آنهاست در اروپا اسامی مختلف دارند در فرانسه بآنها Bohémien می گویند یعنی اهلِ **بُوهِم** زیرا که از سر زمین بوهم که در چکوسلواکی امروزست بفرانسه رفته‌اند در انگلستان بآنها جیپسی می گویند که اصلا بمعنی مصریست زیرا که از مصر تآنجا رفته‌اند .

پرسش : استاد، این که گاهی کلمه‌ی **نوعروس** را در نظم و نثرآورده‌اند آیا درست است و چه تفاوتی در میان عروس و نوعروس هست ؟

پاسخ : البته **عروس بمعنی زنیست که تازه شوهر کرده باشد** اما نوعروس در فارسی بمعنی عروس جوانست و در حقیقت عروسیست که بیش از یك شوهر نکرده باشد و درین مورد تازه‌عروس‌هم می گویند وبنظر من بزنی که شوهر دوم وسوم‌می کند نو عروس و تازه عروس نمیتوان گفت و همین‌طور بعروسی که سنی ازو گذشته باشد نمی توان نو عروس و تازه عروس گفت ، در ضمن عروس درفارسی بمعنی زن‌پسر کسی هم هست و عروس فلان کس یعنی زن پسر او وعروس دومعنی‌دارد، یك معنی‌آن‌زنیست که تازه بهمسری کسی درآمده باشد و معنی دیگرآن **زن‌پسر** است و کلمه‌ی فارسیِ اصیلِ قدیمِ آن **بیوك** است و **نوبیوك** بمعنی نوعروس و تازه بیوك بمعنی تازه عروس هم در فارسی قدیم بسیارآمده است .

پرسش : استاد،آیا این کلمه‌ی **خرسند** را باید با واو نوشت یابی واو ؟

پاسخ : حتماً بی‌واو باید نوشت وبا واونوشتن‌آن درست نیست ، وهمین‌طورست کلمه‌ی **خشنود** که‌آنرا هم باید بی‌واو نوشت، بعضی تصور کرده‌اند که این کلمه‌ی خشنود از **خوش** با واو ساخته شده و این درست نیست و اشتباه می کنند و خشنود از ماده‌ی خوش نیست و کلمه‌ی **خرم** را هم که بعضی‌ها با واو می‌نویسند غلط فاحش است و باید ازآن خود داری کرد حتی این کلمه‌ی **خورشید** را گاهی در کتابهای خطی قدیم بی واو نوشته‌اند اما اکثریت با واو نوشته‌اند ومی‌نویسند .

شرح چند بیت از :

گلستان سعدی ، دیوان حافظ و خاقانی

بر رسی تعدد زوجات ، زوجات ، کبریت ، عوض ووجه تسمیه‌ی :

کوه ، رودخانه ، درخت ، گاو ، گوسفند و کلاغ

پرسش : سؤال امروز در باره‌ی یك شعر از گلستان سعدیست که برخی درست معنی آنرا نمی‌دانند وآن این است :

یا بتشویش و غصه راضی شو   یا جگر بند پیش زاغ بنه

پاسخ : این شعرِ دوم یك قطعه‌ی دو بیتی است که سعدی گفته است :

کس نباید بخانه‌ی درویش   که خراجِ زمین و باغ بده

یا بتشویش وغصه راضی شو   یا جگر بند پیش زاغِ بنه

در بیتِ اول **درویش** بمعنی اُصلی کلمه یعنی آدم **تهی دست و بی چیز** ، کس بخانه‌یِ آدمِ تهی دست نمی‌آید که بگوید خراج یعنی مالیات و عوارضِ زمین و باغت را بده زیرا که چنین کسی البته زمین و باغ ندارد . بیتِ دوم دنبالۀی همین مطلب است یعنی باو نمی گوید که یا بتشویش و غصه راضی بشو یعنی ازآن که چیزی نداری خراج زمین و باغ بدهی غصه بخور و مشوش بشو یا اینکه جگر بند پیش زاغ بنه .

جگر بند؛ جگروشش یعنی جگر سفید و دل انسان یا حیواناتست که بمری و حنجره و حلقوم چسبیده است و با هم در آورده باشند و جگر بند پیشِ زاغ نهادن

یا گذاشتن **بالا ترین سختی‌ها را تحمل کردن است**. ظاهراً این مثل ازین جا آمده است که باغبانها برای آنکه محصول میوه‌ی خود را از آفت و صدمه‌ی کلاغ و زاغ نجات بدهند و مانع بشوند که کلاغ و زاغ آنرا از میان ببرند جگر حیوانی را که جگر سفید و سیاه و دل آن باشد در کنار درختان بسر چوب میکردند تا کلاغ و زاغ که می‌آیند بخوردن و ربودن آن پردازند و از ربودن وصدمه رساندن بمیوه صرف‌نظر بکنند و درین صورت معنی اصلی جگر بند پیش زاغ نهادن یعنی کار دشوارتری را کردن تا ازکاری که آسان‌تر باشد معاف باشند و خرج سنگین کردن برای اینکه مجبور نشوند خرج کمتری بکنند.

پرسش: استاد، اتفاقاً این سئوال‌هم‌مربوط بیکی از ابیات گلستان سعدی‌است که میفرماید:

ای دل عشاق بدام تو صید   مابتو مشغول وتوبا عمروزید

لطفاً در اینمورد هم توضیح فرمایید.

پاسخ: دل عشاق بدام تو صید یعنی گرفتار عشق، عمرو و زید را در دستور زبان عربی برای نشان دادن حالت فاعل و مفعول می‌آورند و عمرو و زید هر دو اسم مردست. درزبان فارسی عمروزید اصطلاح شده است بجای فلان و بهمان، وقتی که نمی‌خواهند اسم دو نفر را صریحاً ببرند می گویند عمرو وزید یعنی این وآن. ما بتو مشغول و تو با عمرو وزید یعنی همه‌ی آرزوی ما دیدن تست و تو با عمرو وزید واین و آن مشغولی و بما توجه نداری.

پرسش: نامه‌ایست ازیك دوشیزه‌ی دانش‌آموز کلاس سوم دبیرستان شاهدخت گرمسار، سئوال اولش اینست که موجودات طبیعی از قبیل کوه، رودخانه، درخت، گاو، گوسفند، کلاغ و نظایرآنها بچه کیفیت نام گذاری شده است آیا این اسماء وجه تسمیه و ریشه‌ای دارند؟

پاسخ: برخی ازین کلمات از زبانهای خیلی قدیم باقی مانده و بهمین جهت ریشه‌ی آنها فراموش شده و از میان رفته است. گاهی بکلماتی بر می خوریم که دیرتر

ساخته شده و ریشه‌ی آنها در زبانهای امروز هست مثلا در حیوانات کلمه‌ی مادیان پیداست که از کلمه‌ی ماده در مقابل نر ساخته شده وخر گوش از کلمه‌ی خر که بمعنی بزرگست[1] و گوش . اما عده‌ی این کلمات نسبت بکلماتی که ریشه‌ی آنها باقی نمانده است خیلی کم‌است . برخی ازین کلمات مشترك درمیان زبان اوستا و زبان سنسکریت هستند که قدیم‌ترین زبانهای ملل آریایی است که بما رسیده است ولی زبان اوستا و سنسکریت هم اززبان دیگری وریشه‌ی دیگری بیرون آمده‌اند که بکلی محووفراموش شده و اثری ازآن نیست .

پرسش : سئوال کرده‌اند **کبریت** چه لغتی‌است وازچه زبانی گرفته‌شده‌است ؟

پاسخ : کبریت کلمه‌ی عربیست واصلا بمعنی **گوگردست** . چون سر کبریت را از گوگرد درست می کنند بآن کبریت گفته‌اند ، اما در افغانستان و تاجیکستان فارسی زبانها همه بآن گوگرد می گویند و گوگرد را بهر دو معنی استعمال‌میکنند .

پرسش : پرسیده‌اند **عَوَض** یا **عِوَض** کدام درستست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در عربی **عَوْض** avz و **عِوَض** evaz است، البته کسانی که می‌خواهند مقید باشند کلمات عربی‌رامثلِ عربها تلفظ بکنند **عِوَض** گفتن را درست نمی‌دانند اما بنای ما برینست که رعایتِ تلفظ اکثریّتِ مردمِ ایران را بکنیم و بااصل کلمات کار نداشته باشیم زیرا اگر بخواهیم رعایت اصل را بکنیم باید کلمات ترکی را مثل خود ترکها و انگلیسی را مثل خود انگلیسها و فرانسه را مثل‌خودفرانسویها تلفظ میکنیم وآن وقت ببینید چه زبان مضحکی از آن درمیآید .

پرسش : یکی ازکارمندان اداره‌ی پست وتلگراف و تلفن تویسرکان نوشته‌اند: مکرر دیده وشنیده شده که اشخاص کلمه‌ی **تعدد زُوَجات** را بعضی تعدد **زُوَجات** و برخی **زَوْجات** تلفظ مینمایند تصادفاً از سه نفر از آقایان قضاة این کلمه را پرسیدم دو نفر گفته‌اند **زَوْجات** ونفرسوم **زَوَجات** تلفظ کرد ، تمنی دارم اصطلاح صحیح این کلمه را بیان فرمایید .

---

۱ – لطفا بصفحه‌ی ۱۳۶ مراجعه فرمایید .

پاسخ : اصل کلمه در عربی **زوج** است بمعنی هرچیزی که **مانند** داشته باشد و در ضمن هم بمعنی **شوهر** آمده و هم بمعنی **زن** و حکم همان کلمه‌ی **همسر** فارسی را دارد که بزن و مرد هردو گفته می‌شود ، درضمن برای زن **زَوجَة** هم گفته‌اند که در فارسی **زَوْجه** شده‌و این کلمه‌ی زوجه را هم **زَوْجات** جمع بسته‌اند و هم **زَوَجات**، اما در فارسی این شکل دوم استعمال‌نشده وجمع **زَوْجه** را **زَوْجات** باید گفت نه **زَوَجات** که نه درفارسی آمده است و نه در عربی .

پرسش : سئوال کرده‌اند بجای لغات **انسان ،آدم ، بشر** ، که عربیست در فارسی چیست و در اغلب نوشته‌ها و اظهارات کلمه‌ی انسان را با ها جمع می کنند اگر انسان لغت عربی باشد چطور با ها جمع میکنیم ؟ متمنی است درین باره توضیحی بفرمایید .

پاسخ : انسان کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **انْس**، وانس و انسان هر دو را در فارسی باید **مردم** گفت و بشر هم عین همین معنی مردم را دارد ، ولی آدم اسم‌عام نیست و اسم خاص اولین کسیست که از نوع مردم در زمین‌پیداشده است . لغت‌نویسان عرب خودشان هم در کلمه‌ی انسان و هم در کلمه‌ی بشر تصریح کرده‌اند که واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسانست یعنی جمع نمی‌توان بست و انسانها یا انسانان و بشرها یا بشران نمی‌توان گفت زیرا که در عربی هم جمع ندارد ، اما بالعکس کلمه‌ی **مردم** که عین همین معنی را دارد و از لفظ مرد ساخته شده جمع دارد و مردمان می گویند درین صورت در موقع جمع حتماً مردمان باید گفت و نه انسانها .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً بفرمایید معنی این شعر چیست ؟

آن تلخ وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قُبلة العُذارا

پاسخ : بله این نامه رابیادم هست که نویسنده‌ی آن **اهلا** نوشته‌است‌درصورتی که می‌بایست **با الف وحای حطی ویا** بنویسد . این شعر از حافظاست . مراد از

ام‌الخبائث شرابست که‌چون کسی بخورد و مست بکندکارهای زشت می کند ، صوفیان بآن ام‌الخبائث **یعنی مادر زشت کاریها** گفته‌اند . ام بمعنی مادرست و خبائث جمع خبیثه یعنی نا پاکی و بدکاری ،تلخ وش هم بواسطه‌ی اینست که شراب ته مزه‌ی تلخی دارد .اشهی‌لناواحلی‌من‌قبلةالعذارا :

اشهی یعنی گواراتر . **لنا** یعنی در نظرِ ما . **احلی** بمعنی شیرین‌تر . **من** یعنی از . **قبلة**، بوسه . **عذارا** یعنی‌دوشیزگان . یعنی‌آن شراب که صوفی مادرپلیدیها میداند نزد ما گواراتر از بوسه‌ی دوشیزگانست .

پرسش : یکی ازدبیران دبیرستانهای فیروزآباد دوسئوال کرده‌اند، یکی‌آنکه نوشته‌اند طرزِ قرائت و معنیِ هر یك از کلمات و تفسیر این شعر بالاخص مصرع دوم رابیان فرمایید :

اینست همان‌درگه‌کورا زشهان‌بودی دیلم ملك بابل هندو شه ترکستان

پاسخ : این شعر از قصیده‌ی معروف خاقانیست درباره‌ی ایوان کسری ،درقدیم که برده فروشی در ایران معمول بوده هم دیلمها یعنی مردم دیلمستان را که قسمت جنوبیِ گیلانِ امروز باشد و هم هندوها یعنی مردمان هندوستان را خرید و فروش می کردند و مردان‌آنها غلام و زنانشان کنیز می‌شدند درین جا خاقانی میگوید : این همان بارگاهیست که ازمیان پادشاهان، پادشاه بابل یك‌غلام دیلمی او،وشاه‌ترکستان یك غلام هندو و یا هندی او بود .

پرسش : دیگرآنکه نوشته‌اندآیا مرغی بنام **جغدالحق** وجود دارد و آیا در شعر مشهور خاقانی این کلمه همانطور که نوشته شده قرائت می‌شود : یا از نوحهِ جغد ، الحق ماییم بدرد سر ؟

پاسخ : مرغی بنام جغدالحق هیچ وقت وجود نداشته و در زبان فارسی چنین کلمه‌ای نیست که کلمه‌ی جغد فارسی را با الف و لام بحق عربی بچسبانند این بدعت را متأخران گذاشته‌اند . مرغی هست شبها که بخواب می‌رود ازسوراخی که در نوکش هست نفس می کشد و از این سوراخ مثل دهانه‌ی بوغ و شیپور صدایی یك نواخت

و زیر بیرون می‌آید و مثل اینست که **«حق ، حق»** می گوید بهمین جهت عوام نام این مرغ را **مرغ حق** گذاشته اند ، درصورتی که نام‌آن درزبان فارسی **شباویزست** و تازه جغد نیست و یك نوع پرنده‌ی دیگریست که اندك شباهتی بجغددارد و در این صورت جغدالحق تعبیر بسیار نادرست بچگانه‌ایست ، قطعاً این شعرِ خاقانی را این طور باید خواند :

از نالهٔ جغد ،الحق ماییم بدرد سر | از دیده گلابی کن دردسرما بنشان

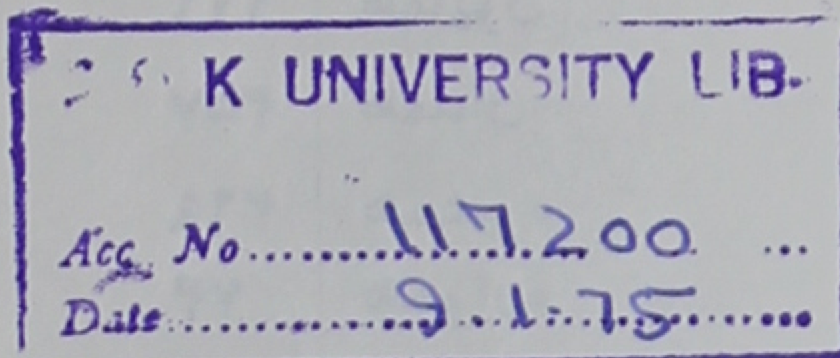
یعنی الحق از ناله‌ی جغد که در خرابه هست ما بدرد سر افتاده‌ایم و درد سر گرفته‌ایم .از چشمِ خودت گلابی بکن یعنی اشکی که زلال وصاف ومانند گلاب باشد از چشم خود بریز و بحسرت گریه کن و درد سرما را بنشان یعنی دردسرما را ازمیان ببر و علاج کن و شفا بده زیرا که در قدیم معتقد بودند که دوای دردِسر گلابست وهر کس سرش درد بگیرد گلاب بو بکند دردش ساکت می‌شود بعضی هم‌آنرا **گِلاب** بکسر اول و مرکب از گل و آب دانسته‌اند که روی پیشانی میمالیدند و درد ساکت میشد ولی البته این تعبیر نارساست .

«پایان»

فهرست الفبایی پرسشها

ب :

تنظیم و اداره‌ی امور فنی از : دکتر حکیمیان



تفسیر چند بیت از استادان سخن :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار
گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود ؟
حافظ - ص ۱۷۸

اگر بر فرش مویین بگذرد پیل
فتد افتاده ای را جامه در نیل
نظامی - ص ۲۱۱

آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد
فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی
حافظ - ص ۸۶

اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل
شهد لب شیرین تو ، زنبور میان را
سعدی - ص ۲۲۴

پوشیده فلك بدست لاباس
جوزام بخوشه‌ی سیه داس
خاقانی - ص ۲۱۰

شروان ز تو گرم و روشن اوقات
من در گـو سردسیر ظلمـات
خاقانی - ص ۲۱۱

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه ازسر بدر آورد و بشکرانه بسوخت
حافظ - ص ۱۵

نشانه نهادند بر اسپریس
سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس
فردوسی - ص ۳۴

